**بسم الله الرحمن الرحیم**

**آیات النساء**

**پیرامون حقوق مالی، سیاسی و انسانی بانوان**

**تألیف محمد علی صالح غفاری**

**بهترین کتابی است که بانوان را به حقوق مالی، انسانی، سیاسی خود آگاه می کند.**

**فهرست**

**بخش 1**

**نام گذاری سوره- کیفیت پیدایش انسان در کرة زمین- سفارش خداوند در بارة حق خود و خویشاوندان- کسب زندگی آخرت و کسب محبت انسان ها از طریق خدمت است- کسی که به یتیمان و ضعفا خدمت کند مالک آنها نمی شود.**

**بخش 2**

**خداوند در دو آیه مردان را از تعدد زوجات بر حذر می دارد- حقوق زن و شوهر در ازدواج- حقوق مرحلة اول و دوم- انسانها به دلیل خدمت به انسان، مالک آنها نمی شوند- آیه ای که در اثر آن، زنان مالکیت و آزادی پیدا کردند- آیة چهار، قیمومت سفهاء و ایتام – بلوغ کودکان: بلوغ عبادتی، ازدواجی، رشد مال داری.**

**بخش 3**

**وراثت زنان- اولین قدمِ تساوی حقوق زن و مرد- حقوق مالی، انسانی، دینی- شغل مخصوص زنان- خانه داری زنان صدی سیصد اقتصاد، و صدی هزار، عقل افراد خانه را بالا می برد- حقوق اخلاقی و قانونی- سفارش به حقوق ایتام.**

**بخش 4**

**آیات ارث ودلایل وارثت-**

**ثمرات زندگی زن و شوهر-**

**طبقات ومراتب ارث-**

**تساوی حقوق مالی وانسانی زن و مرد.**

**بخش 5**

**آیات دیگر دربارۀ حقوق زنان**

**حقوق عبادی ، انسانی و اخلاقی**

**زنان و تقرب به خدا**

**تساوی زن و مرد در هدایت به دین- تفاوت زن و مرد در خلقت، و حکمت این تفاوت- تفاوت شغلی بر اساس تفاوت در خلقت- تفاوت فکری و روانی زن و مرد.**

**بخش 6**

**آشنائی به آیاتی که دلیل تساوی زن و مرد در حقوق است- خطابات الاهی در قرآن یکنواخت متوجه زن و مرد می شود- آیات مخصوص اهل ایمان- آیات مخصوص مردان- آیات مخصوص زنان.**

**بخش 7**

**آیات مخصوص وظائف شوهر- اصول سه گانة حقوق بین زن و شوهر- تفاوت کمّی و تساوی کیفی بین خانواده- حقوق فرزندان بر پدر- ترجمه و تفسیر آیات مربوط به خانم ها و خانواده- هدف های زن و مرد در ازدواج- لذائذ سه گانه از نعمت ها- انسان برای انسان بزرگترین نعمت است.**

**بخش 8**

**وظائف پدر و مادر در تربیت اولاد- بین زن و شوهر وظیفه شناسی مطرح است، نه حاکمیت- آیة 233 سورة بقره، وظیفة مادران- فرزند به پدر و مادر تحمیل نیست بلکه نعمت است- حق احسان و حق خدمت- حدود حاکمیت پدر و مادر و اطاعت از آنها.**

**بخش 9**

**آیات مربوط به حلیت و حرمت ازدواج- رشد شجرة زندگی انسان و پیدایش زندگی از تولید نسل- زنان محرم و حکمت حرمت آن- ازدواج های حرام بدون محرمیت.**

**آیات مهر و صداق- دلیل لزوم مهر و نفقات- مالک مهریه، فقط زن است نه دیگران- هدف های سه گانة زن و شوهر در زندگی: رضای خدا، وصول به زندگی و فرزندان، وصول به مال و تجارت- هدف های سه گانه در تربیت اولاد- حقوق سه گانة زن: مهر و نفقه، حقوق مالی، حقوق انسانی و کفویت.**

**بخش 11**

**شرایط طلاق و کفویت- مراحل هفت گانة طلاق تا متارکة کامل- نشوز زن و مرد و وظایف آنها در مورد نشوز- آیات و دلایل مراحل هفت گانة طلاق- محلّل و کیفیت آن در اسلام- کاروان بشریت به سوی مدینة فاضله.**

**بخش 12**

**خلاصه ای از بخش های گذشته- حقوق مالی، انسانی، سیاسی- تأ ثیر فکر و عمل انسان ها در زندگی با یکدیگر- اصول دین به معنای شناخت انسان هائی که برای شما زندگی می سازند- حقوق سیاسی زن و مرد در رأس تمام حقوق است.**

**بخش 13**

**تفقّه، یگانه عامل وصول به حقوق سیاسی است- معانی سه گانة توحید: شناخت خدا، شناخت خط حرکت، وحدت با انسان های در خط حرکت- ولایت قهری و جعلی- انتخاب مؤمنین عادل در شهر و روستا- تغییر دین الاهی از صورت نسخه و دستور، به صورت کتاب و دانشگاه.**

**بخش 14**

**معانی تقلید و تفقّه- حرکات سه گانة انسان ها: جاهلانه، مقلدانه، عالمانه- تقلید در مذهب شیعه به معنای تعلّم است- حدیث امام صادق( ع )و حضرت امیر( ع )و جمع بین دو حدیث- خط حرکت دین اسلام و آزادی در خط حرکت- شخصیت های بزرگ تاریخ بهترین راه نمایان هستند- تعلیمات رسول خدا( ص )و ائمه( ع )خط مکتبی قرآن را حفظ کرد.**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم**

مقدمه

**اکنون که از برکات انقلاب اسلامي ايران به رهبري زعيم عالي قدر حضرت آية الله العظمي امام خميني زبان و قلم براي حق جويي و حق گويي آزادي کامل خود را بازيافته است ششمين کتاب تفسيري خود را به اهل دانش و بينش تقديم مي دارم. اين کتاب که در مجلس مذهبي مورد بحث و مذاکره قرار گرفته و اقدام به طبع آن شده است حاوي مطالبي بی سابقه در فقه و اخلاق مي باشد که برادران و به خصوص خواهران مسلمان را به حقوق کامل مالي و انساني و سياسي خود آگاه مي کند. موقعيت اجتماعي و ارزش هاي ديني و آخرتي و مقام و منزلت بانوان را روشن و مبرهن مي سازد.**

**به دختران و بانوان مسلمان سفارش مي کنم مندرجات آن را با دقت مطالعه نموده مزاياي شغلي و حقوقي خود را در اسلام باز يابند. در انتظار راهنمايي هاي حکيمانه اهل دانش هستيم.**

**دهم مرداد 1362- محمدعلي صالح غفاري**

**يا اَيّهَا النّاسُ اتّقُوا رَبَکُمُ الّذي خَلَقَکُم مِن نَفسٍ واحِدَه وَ خَلَقَ مِنها زَوجَها وَ بَثّ مِنهُما رِجالاً کَثيراً وَ نِساء وَ اتّقُوا اللهَ الّذي تَسائَلونَ بِه وَ الاَرحام اَنّ اللهَ کانَ عَلَيکُم رَقيبا.[[1]](#footnote-2)**

**اي مردم بپرهيزيد از نافرماني خدايي که شما را از يک نفر آفريده و از همان يک نفر جفت او را خلق نموده و از آن يک جفت زن و مرد اين همه زن و مرد آفريده است. بپرهيزيد از معصيت خدايي که خود را مسئول حق او و حق خويشاوندان خود مي دانید. خداوند مراقب اعمال و اخلاق شما مي باشد.**

**بخش 1**

**- نام گذاري سوره**

**- کيفيت پيدايش انسان در کره زمين**

**- سفارش خدا درباره حق خدا و خويشاوندان.**

**- کسب زندگي آخرت و کسب محبت انسانها از طريق خدمت و جلب محبت است.**

**- کسي که به يتيمان بي سرپرست و يا انسانها خدمت مي کند به دليل خدمت مالک آنها نمي شود.**

**اين سوره به دلیل اين که مطالب اساسي آن درباره حقوق زنان است به سورة نساء نام گذاری شده است. خداوند در اين سوره شريفه سابقة تاريخي زنان را يادآوري مي کند و به آنها در اطراف وظايف خودشان آزادي مي دهد و هم این که آنها را در حقوق شريک مردان ساخته، حقوق ارث، حقوق ازدواج و حقوق اجتماعي آنها را روشن مي کند. پس از اين جهت که مسائل اساسي آن درباره زنان مسلمان است به نام آنها نام گذاري شده است.**

**در اولين آيه اين سوره شريفه خلقت بشر و پيدايش انسان در روي زمين مطرح شده است.**

**خداوند تعالی مي فرمايد که من تمام افراد بشر را، آنچه هستند و آنچه در تاريخ بوده اند و بعد از اين خواهند بود از يک جفت زن و مرد آفريده ام. در اولين مرتبه يک نفر انسان خلق کردم و از طينت آن يک نفر انسان، جفت او را آفريدم و ساير انسان ها را از طريق تناسل و توالد در کره زمين منتشر نمودم.[[2]](#footnote-3)**

**منظور از يادآوري اولين انساني که به اراده خدا خلق شده بيان همين حقيقت است که اولا مردم بدانند زندگي دنياي آنها به روش توليد نسل ابتدا و انتهايي دارد و ديگر اين که بدانند انسان ها از حيوانات و موجودات ديگر بوجود نيامده اند و در آفرينش خود استقلال داشته اند.**

**مطلبي که افکار مردم روي آن تکيه دارد و در فهم آن به اختلاف افتاده اند اين حقيقت است که آيا انسان اوليه هم از طريق جفت گيري و توالد و تناسل پيدا شده و يا اين که پيدايش انسانِ اول به طريقي غير از توالد و تناسل بوده است. زيرا ما اگر فکر کنيم که يگانه راه پيدايش انسان ها توالد و تناسل است، مي گوييم پس انسانِ اول به چه وسيله پيدا شده و خواهي نخواهي همه انسان ها به انساني مربوط مي شوند که پدر و مادر نداشته است.**

**طبيعون و ماديون براي حل اين مسئله سخنان ناروايي گفته اند و اظهار داشته اند که انسانِ اول از ميمون ها به وجود آمده است و مبدأ توليد نسل شده است. آنها از اين حقيقت غافل بوده اند که اگر هم انسان از حيوان به وجود آيد و آن حيوان از حيوان ديگر، بالاخره بايستي آن حيوان ها هم به حيواني مربوط شوند که بدون پدر و مادر بوجود آمده باشد. براي خدا يا طبيعت فرق نمي کند که حيواني را بدون پدر و مادر خلق کند و مبدأ نسل قرار دهد و يا انساني را بدون پدر و مادر خلق کند و آن را مبدأ نسل بشر قرار دهد.**

**بهترين فرضيه مطابق حقيقت همان است که در همين آيه شريفه يادآوري شده است. خداوند اولين جفت انسان را مانند گياه از زمين خلق کرده و ساير انسان ها را از جفت گيري آنها و توليد نسل بوجود آورده است.**

**کساني که منکر پيدايش انسانهاي اوليه بدون واسطه پدر و مادر شده اند و گفته اند انسان از حيوانات بوجود آمده، اين انکار مربوط به اين است که موحد نيستند و از اراده و قدرت خداوند متعال بي خبرند و براي پيدايش هر چيزي به دنبال يک علت طبيعي مي روند. همين بي اطلاعي از قدرت و مشيت خدا باعث شده که بگویند ممکن نيست انساني بدون پدر و مادر مانند گياه در خاک متکون شود و از خاک بوجود آيد.**

**خداوند تعالی در آية مربوط به خلقت حضرت عيسي ( ع )[[3]](#footnote-4)براي رد عقيدة کساني که مي گفتند ممکن نيست انساني بدون پدر و مادر به وجود آيد و مي خواستند مادر عيسي را به عمل منافي عفت متهم کنند، به آنها مي گويد پيدايش عيسي مانند پيدايش آدم است. همان طور که آدم و حوا بدون وساطت پدر و مادر به وجود آمده اند عيسي هم بدون وساطت پدر به وجود آمد. براي خدا فرق نمي کند که انسان را در رحم مادري بسازد يا در دل خاک به وجود آورد. پس اولين انسان ها بدون وساطت پدر و مادر پيدايش شدند.**

**و اگر کسي بخواهد پيدايش آنان را به حيوانات مربوط کند در جواب پيدايش اولين حيوان و سلول حيواني عاجز مي ماند، زيرا ما هر فرعي را که به اصل خود مربوط سازيم چاره اي نداريم جز اين که اصل اول را بدون ارتباط با اصل ديگر بشناسيم. مي گويند آيا مرغ اول پيدا شده که تخم گذاشته يا تخم مرغ اول بدون مرغ پيدا شده است؟ خداوند براي ايجاد انواع پرندگان لازم است که در اولين روزِ آفرينش يا مرغي را بدون تخم بيافريند و يا تخم مرغي بدون احتياج به مرغ خلق کند و آن را مبدء پيدايش ساير مرغان قرار دهد.**

**روي اين قاعده براي پيدايش نوع انسان در اولين روز آفرينش لازم است که خداوند متعال بدون وساطت پدر و مادر انساني را خلق کند و آن را مبدأ پيدايش انسان ها قرار دهد. زيرا هر چيزي که به فرعيت پيدا مي شود بايستي منتهي شود به اصلي که فرع نباشد.**

**و باز لازم است بدانیم که آیا اول آدم خلق شده و بعد حوا از آدم، یا حوا خلق شده و بعد آدم از او خلق شده است؟ خداوند در این آیه نفس انسان را مبدء قرار داده است، نه حوا و نه آدم را. تمامی انسان ها، زن و مرد در نفس مشترکند. نفس همان خمیر مایه و طینتی است که از آن زن و مرد خلق می شوند؛ مانند سنگ آهن که همة ماشین ها از آن ساخته می شوند. در نطفة ابتدائی و در مواردی که مبدء خلقت انسان است، زن و مرد مشترکند و بعد از ساخت و ساز، از نظر هندسة خلقت تفاوت هائی پیدا می کنند. خدا نمی گوید حوا را از آدم و یا آدم را از حوا آفریدم، بلکه می فرماید هر دو را از نفس واحده خلق کرده ام. نفس واحده در این جا همان طینت مشترک و همان بذر ابتدائی می باشد که هر دو از آن می رویند. می فرماید: خلقکم من نفس واحده و خلق منها زوجها... زوج به هر دو نفر قابل اطلاق است. زن زوج مرد و مرد زوج زن است. اگر زوج را مرد بدانیم لازم است که حوا از تن آدم خلق شده باشد و اگر زوج را حوا بدانیم لازمه اش این است که آدم از تن حوا خلق شده باشد. هر دو فرضیه مناسب آیه نیست، بلکه مناسب این است که هر دو از یک بذر و یک طینت خلق شده باشند و بعد، از ازدواج آنها زنان و مردان دیگر به وجود آمده باشند.**

**در آية اول اين سوره خداوند تعالی به دو موضوع خيلي اهميت داده است. دو موضوع اساسي که پيدايش عدالت اجتماعي و سعادت انسان ها مولود رعايت آن دو موضوع است:**

**اول : رعايت حق خدا. دوم : رعايت حقوق انسانها.**

**در اين آيه شريفه مي فرمايد درباره اين دو مسئله خودسري را کنار بگذاريد و تقوي را رعايت کنيد. شما همه انسان ها دائم در اين دو حقوق از يکديگر سؤال و پرسش داريد و روزي چند بار سؤالتان را از يکديگر تکرار مي کنيد. سؤال از حقوق خويشاوندان و سؤال از حقوق خدا. يعني همه کس خود را مسئول رعايت اين دو حق مي داند.**

**در توضيح و تفسير اين آيه شريفه مي گوييم يکي از مسائلي که مربوط به ذات و فطرت انسان است مسئله رعايت حقوق و حقوق شناسي است. حق خدا بر من چيست و حق من بر خدا کدام است، حق پدر و مادر بر فرزندان و حق فرزندان بر پدر و مادر و ساير حقوق. مولاي متقيان علي عليه السلام مي فرمايند که تمام مردم از نظر حقوق شناسي و وصف آن حقوق دانشمندند. همه کس در فطرت خود آشنايي به حقوق فرد و حقوق ديگران دارد ولي در مقام انصاف و رعايت حقوقي که مي شناسند کوتاهي مي کنند. با اين که مي دانند حق خدا بر آنها چيست رعايت نمي کنند و مي دانند که خويشاوندان بر آنها چه حقي دارند ولی آن حقوق را معطل مي گذارند.**

**در اين حديث که در کتاب نهج البلاغه ايراد شده مولا مي فرمايند[[4]](#footnote-5): هرکس بر ديگري حق پيدا مي کند آن ديگری هم بر آن انسان حق پيدا مي کند، به ميزاني که شما بر ديگران حق داريد ديگران هم بر شما حق دارند. اگر مي خواهيد کسي را پيدا کنيد که بر همه کس حق دارد و هيچ کس بر او حق پيدا نمي کند چنين کسي فقط خداوند متعال است زيرا به همه کس بهره رسانيده و از کسي بهره نبرده است. ولي خداوندمتعال هم از لطف و کرم خود حقوق را بين خود و بندگان قسمت کرده است. به بندگان دستور داده حق خداي خود را رعايت کنيد و وعده داده که حق بندگان را رعايت کند. مسئله حقوق شناسي از بزرگ ترين مسائل [[5]](#footnote-6)بشريت است که سعادت دنيا و آخرت بر آن توقف دارد.**

**دليل پيدايش حقوق بين انسان ها از طريق انتفاعي است که از يکديگر دارند و خدمتي که به يکديگر مي کنند. تمام انسان هاي موجود کره زمين و انسان هاي تاريخ يک ثمره اند که از دو نفر پدر و مادر اصلي بوجود آمده و به يکديگر کمک کرده اند تا به اين مرتبه رسيده اند. هر يک از انسانها و مخصوصا انسانهاي گذشته عامل اساسي براي پيدايش انسانهاي آينده مي باشند. موجوديت انسانهاي آينده مربوط به کار و خدمت انسانهاي گذشته بوده است. انسانهاي گذشته همان طوري که از طريق توالد و تناسل آينده را بوجود آورده اند، وسائل زندگي و خوشبختي انسانهاي آينده را هم فراهم کرده اند. زمين را براي انسان هاي آينده آباد ساخته و از نظر علمي و فکري راه هاي زندگي آنها را روشن کرده اند. در نتيجه تمام موجوديت مادي و معنوي انسانهاي زمان مولود علم و عمل انسانهاي گذشته است. همین طور انسان هايي که با شما زندگي مي کنند و با شما در يک زمان و مکان به وجود آمده اند هرکدام عامل اساسي بقاء شما و زندگي و سعادت شما شناخته مي شوند زيرا اگر آنها در جوار شما نباشند و شما در جايي زندگي کنيد که نتوانيد با آنها محشور شويد به ترس و وحشت مبتلا مي شويد و زندگي براي شما ناگوار خواهد بود.**

**يک انسان ثروتمند اگر تمام ثروت خود را به بيابان و جنگل انتقال دهد و از شهر و ديار انسانها خارج گردد و اگر او با مال و ثروت خود، در بيابان و جنگل بهشتي بسازد ولي انسانها با او نباشند که با يکديگر محشور باشند آن بهشت و بيابان در اثر تنهايي به جهنم مبدل مي شود. پس انسان به دو دليل براي انسان ديگر نعمت بزرگي به شمار مي رود.**

**اول : به دليل همکاري براي پيدايش آسايش. دوم : به دليل انس و آشنايي و نجات از غربت و تنهائی.**

**پس هر انساني براي انسانهاي ديگر ثروت و نعمت بزرگي خواهد بود.**

**در اين آيه شريفه خداوند انسان را به رعايت دو حقوق ملزم کرده است.**

**يکي حقوق خدا و ديگر رعايت حقوق خويشاوندان. زيرا ذوي رحم و خويشاوندان که از ميان همه انسانها به شما نزديکتر هستند در پيدايش انس و آشنايي و تعاون و همکاري از ديگران جلوتر مي باشند. از اين رو هر انساني در خدمات اجتماعي خود، در آنجا که مي خواهد طبق دستور الهي حق انساني را رعايت کند و به جامعه خدمت نمايد، نزديک تر و مستحق تر به رعايت حقوق و خدمات اجتماعي خويشاوندان و ذوي الرحم او هستند. در اولين مرتبه رعايت حق زن و فرزندان و پدر و مادر و در مرتبه دوم رعايت حقوق خواهران و برادران و فرزندان آنها به ترتيب طبقات ارث.**

**پيغمبر اکرم( ص )در يک حديثي فرمودند: کسي که در ميان خويشاوندان خود مستحق و عقب افتاده دارد جايز نيست صدقات خود را به ديگري بدهد.[[6]](#footnote-7) صله رحم در دين مقدس اسلام از واجبات شناخته شده و قطع رحم از گناهان کبيره است. يکي از اعمالي که در طول عمر و با کوتاهي عمر بسيار مؤثر است صله رحم و يا قطع رحم است که در اين آيه خداوند حق خويشاوندان را با حق خود برابر دانسته و مسلمانان را از ترک رعايت اين دو حقوق برحذر داشته است و فرموده : فاتقوا الله الذي تسائلون به و الارحام.[[7]](#footnote-8)**

**همانطور که انسانها در زندگي دنيا در نظر مردم به دليل داشتن مال و ثروت خوشبخت مي شوند و مي توانند در زندگي آسايش داشته باشند و مال و ثروت را دليل آبرو مي دانند در زندگي آخرت انسانها به دليل داشتن دوستاني بيشتر و علاقه منداني زيادتر آبرو و عزت پيدا مي کنند.**

**در زندگي آخرت کساني ثروتمندند که دوستان بيشتري داشته باشند و کساني فقير و نادارند که دوستان کمتري دارند يا نتوانسته اند محبت انساني را جلب کنند. کاسب زندگي دنيا در پي مال و ثروت است و کاسب زندگي آخرت درپي جلب محبت انسانها و ايجاد حس تفاهم و علاقه نسبت به آنها.**

**مولاي متقيان علي عليه السلام در قسمتي از کلمات قصار خود ميفرمايد:[[8]](#footnote-9) عاجزترين مردم در زندگي کساني هستند که نمي توانند محبت انساني را جلب کنند و عاجزتر از آنها کساني هستند که کسب مال را بر کسب محبت انسان ترجيح مي دهند و به خاطر جلب مال برادران خود را رها مي سازند، انساني که تمام عمر خود را به کسب مال و عبادت خدا بگذارند در زندگي آخرت فقير است زيرا انساني را به خود مأنوس نکرده و نمي تواند در زندگي آخرت با کسي انس و آشنايي داشته باشد. بهشتي که در اختيار او مي گذارند پر است از لذائذ مادي و ميوه ها و غذاها، وليکن انساني در آن بهشت وجود ندارد که با او انس و آشنايي پيدا کند. زيرا به کسي خدمت نکرده است تا در ضمن خدمت محبت انساني را به خود جلب کند. پس او در زندگي آخرت غريب است مگر اين که خودش وابسته به ديگران باشد. او مانند کسي است که در غربت زندگي مي کند.**

**خداوند متعال وقتي مشاهده کرد که مريم در عبادت و تقوي سرآمد زنان زمان خود مي باشد، تمام عمر را به عبادت صرف مي کند ولي وظيفه خود را نسبت به جامعه انساني انجام نداده است که فرزندي بياورد و او را بپروراند، خداوند براي تکميل مقام آخرتي او مقرر فرمود که وظيفه مادري خود را مانند زنان دیگر انجام دهد و يک مادر باشد. ولي مريم براساس نذر مادرش و تصميم خودش دختر تارک دنيا شناخته شده که تمام عمر را بايستي به عبادت بگذراند و به خانه شوهر نرود. چطور مي تواند بدون ازدواج، يک مادر باشد. پس خداوند بدون تماس با شوهر به او فرزندي بخشيد و او را مأمور تربيت يک چنان پيامبر بزرگواری کرد تا بتواند وظيفه اجتماعي خود را انجام دهد.**

**در دين مقدس اسلام به خدمات اجتماعي و صله رحم بسيار توصيه شده است تا جايي که فرموده اند: بندگي خدا ده قسمت است يک قسمت نماز و روزه و نه دهم ديگر خدمت به بندگان خدا از طريق کسب مال حلال و صرف آن در راه حلال.**

**براي تکميل اين دو مقام و جلب ثروت آخرت، خداوند در اين آيه شريفه حق خود را با حق بندگان خود تؤام ساخته و سفارش فرموده است که انسان مؤمن بايستي در زندگي حق خدا و خلق خدا را رعايت کند و بپرهيزد از عملي که مايه ضرر به حق خدا و يا حق بندگان خدا مي شود.**

**رعايت حقوق الهي در ضمن انجام وظايفِ عبادت و دعا و نيايش و توجه به خداوند متعال است. انسان در ضمن انجام مراسم دعا و عبادت بتواند ياد خدا را در فکر خود زنده کند و در وجود خود استعدادي بسازد تا در پناه همان استعداد معارف توحيدي او تکميل شود و بتواند از نعمت هايي که خداوند در دنيا و آخرت براي او آفريده است استفاده کند. کساني که در انجام مراسم عبادت و دعا کندي دارند و با خداي خود رابطه اي برقرار نمي سازند قهرا از لطف و محبت خدا محروم مي شوند. خدا را فراموش مي کنند و بر مبناي همان فراموشي نمي توانند در حوادث به خدا پناه ببرند و هنگام ظهور احتياج نمي توانند براي رفع نياز و احتياج خود از خداوند متعال کمک بگيرند. در نتيجه انسانی بدون سرپرست و بندگانی بدون مولا هستند.**

**اما در مرحله دوم, حقوق انسانها که همان وظايف اجتماعي انسان است مورد رعايت قرار گرفته است. خداوند از طريق صله رحم و ارتباط با خويشاوندان و کمک به بينوايان و فقرا در ميان فاميل و بستگان، به انسان مؤمن دستور مي دهد که وظايف اجتماعي خودش را انجام دهد. زيرا لذائذ زندگي به دو سرمايه تکميل مي شود. اول : جلب محبت خدا. دوم : جلب محبت انسان ها.**

**جلب محبت خدا براي تأمين آسايش و آرامش فکري و تأمين آينده زندگي و جلب محبت انسانها براي پيدايش انس و آشنايي.**

**سعادت دنيا و آخرت انسان هم متوقف به همين دو حقيقت است که انسان براي پيدايش آرامش فکري و آسايش، خداي خود را بشناسد و از طريق شناسايي و ايمان به خداوند متعال خلا فکري خود را پر سازد و خوف و وحشت را از وجود خود بردارد و بتواند با اعتماد به خداوند متعال مشکلات زندگي خود را برطرف سازد و به سوي کمال پيش برود.**

**انسانهايي که ايمان و توکل به خداوند متعال ندارند مانند کساني هستند که از طريق بيابان و جنگل سفر مي کنند و وسائل دفاعي همراه خود ندارند تا بتوانند خطرات احتمالي را از وجود خود بدور سازند. هنگام بروز خطر تکيه گاه و پناهگاهي براي آنها قابل تصور نيست، قهرا آرامش فکري در آنها به وجود نمي آيد و هنگام بروز خطر بي دفاع هستند.**

**و اما سرمايه دوم از طريق حشر با انسانها براي انسان فراهم مي شود زيرا هر انساني براي انسان ديگر نعمت و سعادت بزرگي است که از طريق انس و آشنايي با او در آرامش فکري و آسايش قرار مي گيرد. هرچه تعداد دوستان و آشنايان انسان بيشتر باشد بيشتر موجبات آرامش و آسايش براي او فراهم مي شود. براي درک لذائذ انس و آشنايي با انسانها کافي است که شما از اجتماع کناره بگيريد و زندگي خود را به بيابان و جنگل انتقال دهيد. بديهي است که تمام ارقام خوشي و آسايش شما به صفر مي رسد، وحشت تنهايي وجود شما را فرا مي گيرد و خوف و اضطراب بر شما مسلط مي شود. زيرا همه چيز داريد ولي انساني نداريد که با او انس و آشنايي برقرار کنيد، پس انسانها براي انسانها نعمت بزرگي هستند که مايه تکميل و تأمين آسايش يکديگر مي باشند.**

**براي تکميل اين دو سرمايه لازم است که انسان بعد از انجام مراسم عبادت در خط احسان و خدمت به بندگان خدا باشد.**

**در آيه دوم اين سوره که در واقع مکمل آيه اول است در مورد رعايت حقوق ايتام سفارش مي کند و به انسان دستور مي دهد که لازم است نسبت به يتيمان و انسانهاي بي سرپرست يک پدر مهربان باشد و يا لااقل به جاي برادر آنها قرار گيرد. حقوق آنها را رعايت کند و همچون فرزندان خود آنها را بپروراند.**

**در اين آيه شريفه مي فرمايد: مال و ثروت يتيمان را در اختيار خود نگذاريد و غاصبانه تصرف نکنيد و مال آنها را با ثروت خودتان به طريق غصب و تصرف نامشروع مخلوط نسازيد زيرا يک چنين تصرفات غاصبانه گناه بزرگي است که سال هاي سال شما را از لطف و رحمت خدا محروم مي کند.[[9]](#footnote-10)**

**خداوند متعال در اين آيه شريفه و آيات نظير آن براي تحريک عواطف اجتماعي انسان و براي جلب او به خط احسان و خدمت به بندگان خدا، يتيمان و فرزندان بي پدر را ملاک قرار داده است تا همه کس به چنين راهي جلب شوند و عواطف اجتماعي آنها در مورد محبت و خدمت به يتيمان تحريک شود و از عالم ماديت به عالم انسانيت انتقال پيدا کنند. کساني که به ايتام رحم و محبت نداشته باشند و در صدد احسان به آنها نباشند نسبت به ديگران هم به طريق اولي محبت ندارند و به آنها احسان نخواهند کرد زيرا يتيمان، کودکان بي سرپرست و بي دفاعی هستند که از هر جهت مستحق خدمت و احسان مي باشند. ظلم به آنها فاحش ترين ظلم ها شناخته شده است، بي اعتنايي به آنها دليل قساوت قلب انسان است. کسي که نسبت به يتيمان محبت ندارد و در خط احسان و خدمت به آنها نيست و يا خداي نخواسته براي ربودن مال آنها و ظلم به آنها تلاش مي کند حتما از دايره ايمان و انسانيت خارج است. انساني که عواطف انساني خود را کشته، از دايره انسانيت خارج شده و در شمار حيوانات و درندگان قرار گرفته است. او همچون درنده اي است که حيوان ضعيف تر را طعمه قرار مي دهد و آن را صيد مي کند. انساني هم که به مال يتيم طمع بسته و در کمين آنها قرار گرفته است مانند همان درنده است که حيوان ضعيف تر را طعمه خود قرار مي دهد.**

**باز در آيه سوم بيشتر و بهتر درباره ايتام سفارش مي کند.[[10]](#footnote-11) اين آيه شريفه عالي ترين دستور را که در واقع از يک عمل اخلاقي و انساني سرچشمه گرفته است به آنها مي دهد و مي فرمايد خيال نکنيد بچه هاي يتيمي را که بزرگ کرده ايد، آنها را پرورانده ايد و به آنها خدمت کرده ايد، مالک آنها شده ايد و برآنها حقي پيدا کرده ايد. گمان نکنيد دختران يتيمي را که بزرگ کرده ايد حق داريد به خانه بياوريد و به دليل اين که آنها را بزرگ کرده ايد خود را مالک آنها بشناسيد و از آنها بهره مند شويد، بلکه آن دختران يتيم در تماس با شما که سرپرست آنها بوده ايد مانند ساير دختران و زناني هستند که سرپرست آنها نبوده ايد و به آنها خدمت نکرده ايد. اگر نسبت به آنها ميل و رغبتي در خود احساس کرده ايد و علاقه پيدا کرديد که از آنها بهره ببريد آن بهره برداري بايستي به طريق ازدواج باشد نه به طريق استبداد و حاکميت. شما با آنها مي توانيد ازدواج کنيد و با جلب رضايت و تعيين مهر و نفقه از آنها بهره ببريد وليکن حق نداريد به دليل خدمت به آنها و سرپرستي آنها خود را بر آنها ذي حق بدانيد، در آنها طمع پيدا کنيد و از آنها بهره ور شويد.**

**مي فرمايد: اگر ديديد به دختران يتيمي که آنها را سرپرستي نموده ايد علاقمند هستيد و مي ترسيد که آن علاقه و محبت شما را از دايره عدالت و رعايت حقوق آنها خارج کند و شما را به خط ظلم و خيانت بکشاند حق داريد ضمن تعيين مهر و نفقه با آنها ازدواج کنيد.**

**پس اين آيه نشان مي دهد که انسان به دليل خدمت مالک انسان مخدوم نمي شود. انسان مخدوم مِلک خادم نيست.**

**و در قسمت آخر آيه درباره تعدد زوجات سخن مي گويد و مي فرمايد: ضمن رعايت عدالت و رعايت حقوق زنان مي توانید دو تا و يا سه تا و چهارتا زن داشته باشيد و در آخر مي فرمايد: چون نمي تواند عدالت کنيد بهتر اين است که به يک زن يا به يک کنيز اکتفا کنيد.**

**بخش 2**

**تعدد زوجات، خداوند طي دو آيه مردان را از ازدواج با زنان متعدد بر حذر مي دارد. - حقوق زن و شوهر در ازدواج. حقوق مرحله اول و دوم.**

* **انسان ها به دليل خدمت حق مالکيت بر انسان هاي ديگر پيدا نمي کنند. - آيه اي که زنان در اثر آن حق مالکيت و آزادي پيدا کردند- آيه 3 الی 6، قيمومت سفهاء و ايتام.- شرايط قيومت ايتام- بلوغ کودکان. بلوغ عبادتي . ازدواجي . رشد مال داري.**

**تعدد زوجات يکي از بحث هاي جالب حقوقي اسلام است که ذيلا بيان مي شود. در اين آيه شريفه خداوند متعال به مردان اجازه مي دهد که از يک تا چهار تا زن داشته باشند، در صورتي که بتوانند حقوق زنان متعدد خود را رعايت کنند و از نظر مالي و يا ارتباط با زنان بتوانند جوابگوي آنها باشند. چنان نباشد که ازدواج با زن ديگر باعث ظلم به زن اول باشد و يا به وسيله ازدواج دوم, کم و کسري در حقوق مالي و يا زن و شوهري نسبت به زن اول بوجود آورد.**

**مي فرمايد: اگر ازدواج با زن دوم يا سوم سبب ظلم و بي عدالتي نسبت به زن اول مي شود يک چنين ازدواجی نامشروع است و جايز نيست که انسان با زن ديگري ازدواج کند و به ظلم و ستم آلوده شود.**

**در آيه 129 همين سوره با لحن شديدتر و بيان محکم تر مردان را بر حذر مي دارد از اين که زنان متعدد داشته باشند.[[11]](#footnote-12) در این آيه مي فرمايد که شما مردان هرگز نمي توانيد بين زنان متعدد عدالت بوجود آوريد هر چند که حرص شما بر ايجاد عدالت و رعايت حقوق زياد باشد. بهتر اين است که به يک زن اکتفا کنيد و با ازدواج دوم و يا سوم به حقوق زن اول صدمه اي وارد نسازيد.**

**اين دو آيه را وقتي با يکديگر مربوط کنيم مي بينيم دايره قانوني جواز تعدد زوجات خيلي تنگ مي شود تا جايي که مي شود گفت اجازه تعدد زوجات به کلي لغو مي گردد مگر براي مردان و زناني که فوق العاده استثنايي باشند. زيرا در اين آيه عدالت مردان را نفي مي کند و مي گويد: شما مردان هرگز قدرت نداريد که بين زنان عدالت را رعايت کنيد, بهتر است که به دنبال هوي و هوس نرويد و زن اول خود را محروم و يا بي سرپرست نگذاريد.**

**با بررسي کامل در لحن آيات و روايات و رعايت اصول عقلايي و قضايي و رعايت روش پيغمبر اکرم( ص )و ائمه اطهار( ع )مي شود گفت که يک در هزار هم انسان ها مجاز نيستند که زنان متعدد داشته باشند زيرا خواهي نخواهي به ظلم آلوده مي شوند.**

**بررسي کامل در جواز و يا عدم جواز تعدد زوجات توقف دارد به آشنايي کامل به حقوق زن و مرد در ازدواج دائم و دلائلي که راه تعدد زوجات را مي بندد و يا به روي انسان باز مي کند.**

**در ابتداي امر از نظر راهنمايي آيات قرآن که مبدأ اصول عقلايي و قضايي مي باشد مشاهده مي کنيم که دلائل منع تعدد زوجات از دلائل جواز بيشتر است زيرا خداوند انسان را متوجه مي کند و به او خبر مي دهد که در اين راه به ظلم و گناه آلوده خواهد شد. بهتر اين است که به يک زن اکتفا کند.**

**و اينک در بيان حقوق زن و شوهر بر يکديگر بحث را ادامه مي دهيم:**

**ازدواج، از کلمة( زَوَجَ )از باب افتعال، به معناي جفت گيري زن و مرد است. زن و مرد در زندگي از نظر اجتماعي تنها تنها مانند يک بال و يا يک دست و يا يک چشم شناخته مي شوند. يعني فرد به خودي خود و به تنهايي براي خود و ديگران منشأ اثر نيست بلکه براي پيدايش اثر و کمال احتياج به فرد مکمل دارد که به کمک فرد مکمل بتواند براي خود و يا براي اجتماع منشأ اثر باشد. زن به تنهايي براي خود و ديگران منشأ اثر نيست همين طور مردان به تنهايي منشأ اثر نمي باشند. فردي هستند که براي رشد و تکامل احتياج به فرد مکمل دارند. خداوند در عالم طبيعت همه چيز را از جمادات و نباتات و حيوانات و موجودات زمين و آسمان جفت آفريده است و هرکدام از آنها مکمل فرد ديگر هستند.**

**بزرگترين مظهر ازدواج و جفت گيري زوجيتي است که بين زن و مرد به وجود مي آيد و اين دو فرد به همکاري دعوت مي شوند تا براي خود و اجتماع منشأ اثر باشند. هرکدام از زن و مرد براي آن ديگري همان قدر لازم و منشأ اثر است که فرد ديگر. زن و مرد در ازدواج از نظر اجتماعي مانند دو گوش و دو چشم مي باشند که هرکدام از آنها عمل ديگري را تکميل مي کنند. از اين رو در کفة ترازو هيچ کدام آنها بر ديگري نمي چربد و هر دو به يک ميزان براي يکديگر منشأ اثر مي باشند. حقوقي که در ازدواج بين زن و مرد به وجود مي آيد يکسان است، خداوند اگر چه بين زن و مرد تفاوت شغلي بوجود آورده و هرکدام از آنها را براي شغل معيني آماده کرده است وليکن بين آنها تفاوت حقوقي قائل نشده و حقوق زن و مرد را در يک حد و يک تراز قرار داده است. پس بين زن و مرد تفاوت شغلي هست وليکن تفاوت حقوقي نيست.**

**حقوقي که زن و مرد در ازدواج نسبت به يکديگر پيدا مي کنند سه قسم است که هرکدام از اين قسمت ها مربوط به انجام وظايف معين است :**

**اول : حقوق مالي بين زن و مرد.**

**دوم : حقوق انساني و حقوق اولاد و فرزندان. يعني حق پدر از فرزندان و حق مادر از فرزندان. سوم : حق کفويت و همسري.**

**البته هرکدام از اين حقوق سه گانه از حد معيني شروع مي شود تا وقتي که کامل گردد. حق مالي زن بر شوهر، حق خانوادگي زن بر شوهر و فرزندان، حق همسري و کفويت زن بر شوهر.**

**حق براي هر زن و مردي از آنجا بوجود مي آيد که منافعي را هدف خود قرار مي دهند و براي رسيدن به آن منافع تلاش مي کنند. هر انساني بر اساس نيت و عمل درستي که دارد، حقوق و منافعی را هدف خود قرار مي دهد و براي رسيدن به آن زحمت مي کشد تا زماني که خود را به هدف مي رساند و هنگام وصول به هدف، مالک حقوق و منافعي مي شود که زحمت کشيده و آن را بدست آورده است. حقوق انسانها به دليل انسان بودن دو قسم است.**

**اول حقوق طبيعي. دوم حقوق اکتسابي.**

**حقوق طبيعي انسان ها همان حقوقی است که خداوند در طبيعت براي تمام موجودات زنده آفريده است مانند استفاده از آب و هوا و خاک و نور و حرارت و ساير نعمت هايي که خداوند در طبيعت بدون زحمت در اختيار انسانها گذاشته است. نسبت تمام موجودات زنده و به خصوص انسانها با اين حقوق طبيعي يکسان است. حقوق طبيعي ثروت خدا است و انسانها به جاي فرزندان خدا، که همه بطور مساوي حق دارند از مال پدر استفاده کنند.**

**قسم دوم حقوق اکتسابي. حقوق اکتسابي يعني مال و منافعي که انسان با تلاش و کوشش بدست مي آورد و براي رسيدن به آن زحمت مي کشد مانند زمين هايي که آباد کرده و باغ و زراعتي که احداث کرده يا صنايعي که توليد نموده است. نسبت انسانها در حقوق طبيعي يکسان است. کسي نمي تواند خود را بيشتر از ديگران مالک آب و هوا و نور و حرارت بشناسد. وليکن در حقوق اکتسابي انسانها به ميزان کسب و فعاليت بر يکديگر برتري پيدا مي کنند. کساني که بيشتر و بهتر زحمت کشيده اند قهرا منافع بيشتري بدست مي آورند از کساني که کمتر زحمت کشيده اند. در اين رابطه است که خداوند متعال در آيه 32 از آيات همين سوره مي فرمايد:[[12]](#footnote-13)**

**شما حق نداريد طمع پيدا کنيد به مال و ثروتي که ديگران از طريق کسب و فعاليت بدست آورده اند. شما هم برويد مانند آنها زحمت بکشيد و حقوق طبيعي و الهي خود را از طبيعت بدست آوريد. زيرا هرکس آنچه را با زحمت بدست بياورد مالک مي شود.**

**انسان ها در حقوق اکتسابي نسبت به يکديگر تفاوت پيدا مي کنند. هرکسي بيشتر و بهتر زحمت کشيده منافع بيشتري بدست مي آورد. زن و مرد هم در ازدواج و تشکيل خانه و زندگي به تناسب کار و فعاليت خود مالک منافع مي شوند و در آن مالکيت درجات و مراتب مختلفي پيدا مي کنند. اولين حقي که بين زن و شوهر در ازدواج به وجود مي آيد دو چيز است که از طريق عقد و ازدواج هرکدام از آنها مالک آن مي شوند.**

**حق زن بر شوهر در ازدواج دو چيز است. اول مهر و نفقه. دوم حق زناشويي و رابطه با شوهر. حق مرد هم در ازدواج بر زن دو چيز است. يکي حق ارتباط و بهره برداري از زن و ديگر حق اختصاص دادن منافع زن و شوهري به خود، که اين حق دوم را مي توانيم به معناي قيمومت و حاکميت هم تعبير کنيم.**

**زن پيش از آن که به خانه شوهر برود آزاد است که هرجا برود و بيايد و با هرکسي تماس بگيرد مگر در مواردي که گناه و معصيت باشد. در آن موقع خداوند بر زن حاکميت پيدا مي کند. وليکن وقتی به خانه شوهر برود آزادي او در تماس با ديگران و رفتن و برگشتن در شعاع اطاعت شوهر است. زيرا آنچه از وجود زن قابل استفاده است مانند زيبايي و رابطه زن و شوهري و آنچه مورد استفاده جنسي بين زن و مرد قرار مي گيرد اختصاص به شوهر دارد که زن در برابر آن، مالک مهر و نفقات شده است. اگر زني بخواهد منافع وجود خود را به ديگران اختصاص بدهد يا در معرض بهره برداري ديگران قرار گيرد، مثل اين که دوستاني پيدا کند و بدون اجازه شوهر با آنها در تماس باشد و يا اين که حس شهوت و طمع کسي را نسبت به خود تحريک کند، حق شوهر خود را هدر داده و بعلاوه معصيت کرده است. همين طور اگر خداي نخواسته با کسي رابطه نامشروع داشته باشد. شوهر در اين موارد حق دارد زن را به خودش اختصاص بدهد و از آرايش و نمايش او جلوگيري کند زيرا اگر کسي به آن زن طمع پيدا کند به حق شوهر تجاوز کرده است و اگرآن زن کسي را از خود بهره مند کند حق شوهر را هدر داده است. اين مقدار، حقوق اوليه است که بين زن و مرد به وجود مي آيد. منافع زناشويي مال شوهر است که زن در برابر آن، نفقه و مهريه و حق رابطه زناشويي بر شوهر خود پيدا مي کند. زنان به دليل ازدواج نمي توانند شوهر را به خود اختصاص دهند ولي مردان مي توانند زن را به خود اختصاص بدهند. اختصاص پيدا کردن مردان به زنان خود، از طريق رعایت کفويت و همسري است نه از طريق ازدواج. پس به صِرف عقدِ ازدواج، منافع زناشويي زن در انحصار شوهر قرار مي گيرد، در مقابل مهر و نفقه طلب کار مي شود. حقوق زن و شوهر نسبت به يکديگر از اين جا شروع مي شود و قابل تکامل است تا روزي که حق زن در زندگي با شوهر به انتهاي کمال برسد و حق همسري شوهر را هم به خود اختصاص دهد.**

**در عقد ازدواج مردان مالک منافع کسب و کار زنان نمي شوند، همين طور زنان مالک منافع کار و کسب مردان نيستند. حق آنها بر يکديگر فقط روابط زناشويي است، مرد نمي تواند زن خود را در زندگي با خود وارد همکاري کند و او را مجبور کند که کارهاي خانه داري را انجام دهد. وليکن از نظر اخلاقي زن و شوهر دو عامل همکار با يکديگر هستند و براي رشد زندگي، کسب آبرو و عزت و مال و ثروت بايستي با يکديگر همکاري کنند. اگر زنان در زندگي به اضافه اين که خود را در اختيار شوهر گذاشته اند با شوهر همکاري کنند؛ مال شوهر را حفظ کنند، حيثيت و آبروي شوهر را در انجام امور خانه داري و ميهمان داري و امور مالي و اقتصادي و زادن فرزندان و تربيت آنان حفظ و با شوهر خود همکاري نمايند و در واقع يک عامل فعال داخلي زندگي باشند، با اين تعاون و همکاري با شوهر حق همسري پيدا مي کنند و در منافع مالي و اقتصادي شريک شوهر مي شوند. در اين جا که شوهر مال و ثروتي به دست مي آورد و زن آن را حفظ و حراست مي کند و از نظر اقتصادي با شوهر خود همکاري دارد، بر شوهر حق مالي پيدا مي کند به اضافة مهر و نفقه که در ابتداي ازدواج بوجود آمده است؛ زيرا مردان وظيفه دارند به همان ميزان براي زنان خود باشند که زنان براي آنها هستند. در اين مورد که زنان با فعاليت در زندگي و توليد منافع و يا حفظ آن، با شوهر خود همکاري دارند در زندگي حق مالي پيدا مي کنند.**

**خداوند در آية مربوط به طلاق و متارکه مي فرمايد: اگر تصميم گرفتيد زن خود را طلاق دهيد بايستي به او احسان کنيد.[[13]](#footnote-14) يعني به اضافة مهر و نفقه اي که از شما طلب کار بوده حق احسان بر شما پيدا مي کند و نظر به اين که با شما همکاري داشته است حق بيشتري به او اختصاص دهيد تا او را خشنود و راضي کنيد. حق احسان در اين آيه شريفه غير از اداء مهر است.**

**زنان در زندگي اگر مجهز به چهار صفت باشند با تکميل اين چهار صفت حق همسري با مردان پيدا مي کنند و اين حق همسري ايجاب مي کند که منافع توليدي بين آنها و فرزندان آنها مشترک باشد، مردان حق ندارند مال و ثروت و يا قسمتي از آن را به خود اختصاص دهند و زن و فرزند را محروم کنند.**

**چهار صفتي که با آن حق همسري تکميل مي شود عبارت است از:**

**حسن رابطه زن با شوهر در امور مربوط به زناشويي**

**حفظ مال و ثروت شوهر و همکاري در اقتصاد و حفظ منافع در داخلة زندگي و خانه داري**

**حفظ آبرو و حيثيت شوهر در ميهماني ها و ضيافت ها و حفظ اسرار شوهر در معاشرت** **با ديگران به ميزاني که شوهر در زندگي با زن خود آبرو و عزت بيشتر پيدا کند و يا حيثيت خانوادگي او در زندگي با زن محفوظ بماند**

**زادن فرزندان و تربيت آنان به ميزاني که از اين راه نقصي در خانه داري او به وجود نياورد و شوهر و فرزندان از اين راه احساس کسر و کمبودي ننمايند**

**با تکميل اين چهار صفت همسري زن کامل مي گردد و در مقابل اين همکاري، در کفويت و حقوق مالي با شوهر خود برابر مي گردد .**

**ازدواج دوم با داشتن يک چنين زن برای شوهر ممنوع مي شود زيرا با آوردن زن ديگر حق همسري و همکاري زن اول را هدر مي دهد. در اين جا است که خداوند به مردان اجازه نمي دهد در ازدواج با زن ديگر خود رأي و خودسر باشند. به آنها مي فرمايد خواهي نخواهي به ظلم و ستم آلوده مي شويد بهتر اين است که از ازدواج با زن ديگر خودداري کنيد.**

**دليل ممنوعيت شوهر از ازدواج دوم، ممنوعيت مولاي متقيان علي( ع )از ازدواج با زن ديگر با وجود حضرت زهرا سلام الله عليها، و پيغمبر اکرم صلوات الله علیه و اله با بودن همسري مانند خديجه کبري است. نظر به اين که آن دو زن هرکدام براي شوهر خود يک زن کامل هستند ازدواج دوم بر آنها حرام شده است.**

**حق حضرت زهرا و حضرت خديجه بر شوهر حق کفويت بوده است يعني حق زن, شوهر است نه مال و ثروت و اين کفويت با ازدواج مجدد هدر مي رود.**

**حق زن با همکاري با شوهر در موارد حقوق زن و شوهر بر يکديگر بر دو قسم است:**

**اول: حقوق قانوني و قراردادي. دوم: حقوق اخلاقي و همکاري.**

**حقوق قانوني همان حقوقي است که در عقد و ازدواج به وجود مي آيد و بر اساس آن شکايت و دادگاه و قضاوت پيدا مي شود. حقوقي که اگر يکي از آنها ضايع بگذارد ديگری حق شکايت به محاکم اسلامی را دارد و حاکم اسلام مي تواند آن طرف را ملزم به رعايت آن حقوق بنمايد.**

**حقوق اخلاقي حقوقي را مي گويند که طرفين به جعل و رضايت خود آن را ايجاد مي کنند تا در زندگي رفاه و آسايش به وجود آورند. حقوقي است که اگر يکي از آنها رعايت نکرد ديگري حق شکايت ندارد و روي آن محکمه و دادگاه به وجود نمي آيد.**

**حقوق قانوني زن و شوهر بر يکديگر همان است که روي آن صيغه عقد جاري مي شود و با آن، رضايت به ازدواج حاصل مي گردد. حق قانوني زن بر شوهر حق مهريه و نفقات شبانه روزي مطابق شأن و آبروي زن؛ منزل و وسائل زندگي مطابق شأن، و لباس و غذا به همين ميزان و حق سکونت در منزل اختصاصي، حق خوابگاهي از چهار شب يک شب، و حق واجب ارتباط در چهار ماه يک مرتبه و حق توليد نسل براي پيدايش فرزندان. در برابر آن، حقوق قانوني مردان بر زنان؛ اختصاص پيدا کردن زنان به مردان در امور زن و شوهري، عدم ارتباط با کسي مگر از طريق رضايت شوهر، عدم خروج از منزل و غيبت از خانه به طريق مسافرت، مگر با رضايت شوهر. همچنين آمادگي کامل براي ارتباط و حق توليد فرزند.**

**منظور ازحق توليد اين است که در صورت تمايل زنان به داشتن فرزند، مرد حق جلوگيري نداشته باشد. همين طور در صورت تمايل مردان به داشتن فرزند، زن حق جلوگيري ندارد و اگر با رضايت يکديگر نمي خواهند فرزندي داشته باشند و پيش از انعقاد نطفه جلوگيري کنند مانعي ندارد.**

**و اما حقوق اخلاقي؛ همکاري کامل زن و شوهر با يکديگر است در توليد مال و ثروت و حفظ مال و ثروت و تربيت فرزندان به طريقي که گذشت. پيدايش حق همسري کامل بين زن و شوهر در صورت رعايت حقوق اخلاقي است.**

**آيه تعدد زوجات وقتي نازل شد که بعضي از مسلمانان عرب ايتام را کفالت مي کردند؛ پسران و دختراني را که پدر و مادر يا پدر خود را از دست داده بودند در شعاع کفالت و تربيت خود به زندگي مي رسانيدند. در اين موقع مسلماناني که متکفل يتيم ها بودند و از مال خود براي آنها خرج کرده و آنها را مي پروراندند, گمان مي کردند که در اثر اين کفالت و تربيت, حق بهره برداري پيدا کرده اند و مي توانند آن دختران يتيم را به خود اختصاص دهند. در برابرِ يک چنين انتظاري خداوند به وسيله اين آيه شريفه آنها را متوجه کرد که به دليل کفالت و انفاقات مالي حق بهره برداري بر دختران يتيم پيدا نمي کنند و نمي توانند آن دختران را به خود يا به فرزندان خود اختصاص دهند، بلکه آنها بعد از بلوغ و رشد، در انتخاب شوهر آزادند و اگر کفيل و يا قيم آنها طمع به ازدواج با آنها بسته است، مي تواند از طريق ازدواج و تعيين مهر و نفقه از آنها بهره مند شود.**

**خداوند در ضمن اين آيه مسلمانان را متوجه کرد که هيچ انساني به دليل خدمت و به دليل انفاق مال و تربيت و يا کفالت و قيمومت مالک زنان نمي شود و نمي تواند به آزادي انساني که به او خدمت کرده است لطمه بزند و او را به خود اختصاص بدهد. انسان مالک انسان ديگر نمي شود هرچند که بر او حق حيات پيدا کرده باشد و او را مهلکه اي نجات داده باشد.**

**به دنبال آية مربوط به حقوق زنان و تعدد زوجات، خداوند درباره مهر زنان سفارش مي کند و**

**به دنبال اين سفارش, آزادي کامل زنان را در مالکيت حقوق و منافع وجودي آنها تضمين مي کند.[[14]](#footnote-15)**

**اين آيه و آيات نظير آن موقعي نازل شده است که کشورهاي متمدن و يا غير متمدن براي زنان حق مالکيت و آزادي قائل نبودند. در آن زمان ها زنان را بجاي اشياء و متاع هاي ديگر مي شناختند. مردان خود را مالک زنان مي دانستند و از طريق خريد و فروش به صورت بردگي و يا واداري به عمل منافي عفت و يا از طريق استخدام زنان در زندگي، خود را مالک منافع وجودي آنها مي دانستند. درست مبادله زنان و بهره برداري از آنها درآن زمان مانند مبادله کالاي تجارتي بوده است که يک مرد به خود اجازه مي داده زن خود را در معرض انتقاع ديگران بگمارد و يا وادار به کار و خدمت ديگران بکند و منافع وجودي او را به خود اختصاص دهد. در اين زمان اولين منشور آزادي زنان و مالکيت شخصی آنها به وسيله همين آيات قرآن به دنيا اعلام شد و در اختيار مردم قرار گرفت. طبق اين آيات زنان مانند مردان آزادي کامل پيدا کردند و مالک مال و منافع وجودي خود شناخته شدند و از بند اسارت آزاد شدند و از رديف اشياء و يا کالاي تجارتي در خط اشخاص و انسانها، و مالک منافع وجودي خود قرار گرفتند.**

**آيات مربوط به حقوق و آزادي زنان در همين سوره شريفه به جامعه بشريت مخابره شد.**

**در اولين آية اين سوره خداوند زن و مرد را از يک نوع و صاحب يک نفس و يک شخصيت معرفي کرد و فرمود زن و مرد نفس واحده هستند؛ يک جنس و يک نوع، نه اين که با يکديگر تفاوت وجودي داشته باشند. در آيه دوم خداوند حقوق زنان و مردان را در عرض حقوق خود قرار داده، مردم را ملزم کرد که بايستي حق خدا و انسان را رعايت کنند.**

**در آيه سوم طمع مردان خدمت گزار را به دختران يتيمي که به آنها خدمت کرده اند بُريد زيرا انسانهايي که خدمت گزار به دختران يتيم بودند و آنها را مي پروراندند خيال مي کردند که بر آنها حق مالکيت پيدا کرده اند. مثل اين که گوسفندي را براي خود چاق کرده و پرورانده اند. خداوند ضمن اين آيه شريفه آنها را متوجه کرد که به دليل خدمت و پرورش، مالکيت بر دختران يتيم پيدا نمي کنند. آنها مالک منافع وجودي خود هستند. به طريق ازدواج از آنها حق بهره برداري دارند. و در آيه چهارم در تأکيد حق مالکيت و آزادي زنان به مردان دستور مي دهد که آنها مالک مهر خود هستند. شما مردان وظيفه داريد مهريه آنها را کاملا طبق قرارداد عقد ازدواج در اختيار آنها قرار بدهيد. حق نداريد به دليل مرد بودن و شوهر بودن در مال و مهر آنها بدون رضايت آنها تصرف کنيد. زنان شما نيز از نظر مالکيت مهر و ساير منافع وجودي مانند ديگران هستند که فقط از طريق جلب رضايت مي توانيد در مال آنها تصرف کنيد. اگر به ميل و رضايت خود، شما را دوست داشتند و قسمتي از مهر يا مال خود را در اختيار شما گذاشتند براي شما حلال است؛ گوارا باشد.**

**دستوراتي که انسانها از اين آيه شريفه دارند اين است که در داخل خانه جايز نيست حاکم مستبد باشند و خود را بر زنان و فرزندان مسلط کنند بلکه آنها در داخل خانه يک حاکميت قانوني دارند. امر و نهي آنها به زنان و فرزندان بايستي در شعاع قانون قرآني باشد. اگر از طريق خدمت و احسان به زنان ميل و اشتياقي در آنها ايجاد کردند که مهر و مال خود را در اختيار شوهر قرار دهند گوارا باشد و الا از طريق زور و تسلط حق ندارند مال زن را به خود اختصاص دهند.**

**اين آية شريفه با آيات بعد از اين که توضيح داده مي شود زنان را کاملا پا به پاي مردان در حقوق و آزادي برابر قرار مي دهد و آنها را به ارزش واقعي خود آشنا مي کند.**

**در آية( 6 - 5)خداوند متعال موضوع قيمومت و کفالت انسان را بر سفهاء و يتيم ها گزارش مي دهد.[[15]](#footnote-16)**

**اين حقيقت بايستي معلوم باشد که آزادي و مالکيت هر انساني از زن و مرد به ميزان عقل و دانشي است که به مصالح و مفاسد زندگي خود پيدا کرده است. انسان ها به ميزان دانايي آزادند و به ميزان جهالت و ناداني در اختيار انسان هاي عاقل تر و داناتر قرار مي گيرند. آزادي و مالکيت هر انساني در شعاع عقل و دانش اوست. به همين دلیل انسانهاي فاقد عقل و دانش که به عناويني سفيه و يا صغير شناخته مي شوند بايستي تحت قيمومت و کفالت بزرگان و دانشمندان باشند و در شعاع اطاعت آنها از مال و منافع وجودي خود استفاده کنند زيرا استقلال و آزادي آنها مانند استقلال و آزادي حيوانات ماية هلاکت و نابودي آنها مي شود.**

**در اين آيه شريفه( آیة 5 )خداوند تعالی به کساني که قيم سفهاء هستند يعني کفيل انسان هاي فاقد عقل و آزادي مي باشند دستور مي دهد که شما بايستي اموال سفهاء را در اختيار خود قرار دهيد. همان طور که مال و ثروت خود را مي پرورانيد و در راه رشد و توليد به کار مي اندازيد اموال سفهاء را هم بايد بپرورانيد و به همان حسابي که در مال خود قيمومت مي کنيد در مال آنها هم قيمومت کنيد. فقط مخارج ضروري سفهاء را از اموال آنها بپردازيد و بعد از تأمين مخارج ضروري آنها به طور متعارف از خوراک و لباس و مسکن، بايستي آنها را در شعاع تعليم و تربيت بپرورانيد تا در آنها عقل و رشد پيدا شود و از قيد جهل و سفاهت برهند و بتوانند آزادانه در مال خود تصرف کنند.**

**در اين آيه شريفه دو نکته قابل توجه است که در عين حال دستور عملي کفيل سفهاء مي باشد:**

**نکته اول: قيام به اموال سفهاء. نکته دوم: گفتار نيک در پناه تعليم و تربيت.**

**از کلمه قيام و قيمومت اين طور استفاده مي شود که کفيلِ مالِ سفيه، بايستي به پرورش مال او قيام داشته باشد يعني مال سفيه را مانند مال و اموال خود از طريق زراعت و يا تجارت و يا صناعت بپروراند تا هم ثروت او اضافه شود و هم از مال و ثروت او زندگي انسانها داير و آباد گردد. حق ندارد مال سفيه را راکد بگذارد تا ضايع گردد و از رشد باز ماند.**

**دستوردوم در مورد گفتار نيک. خداوند به قيم سفهاء دستور مي دهد که بايستي معلم و آموزگار آنها باشد آنها را تحت تعليم و تربيت قرار دهد تا عقلشان پرورش پيدا کند و رشد و آزادي بدست آورند. اين دو دستور درباره کفالت و قيومت ايتام هم جاري مي باشد که تفسير آن ذيلا بيان مي شود:**

**آية( 6 )درباره کفالت ايتام سخن مي گويد. ايتام, به کودکاني مي گويند که پدر خود را از دست داده اند و به حد بلوغ نرسيده اند. اگر مادر خود خود را از دست داده اند يتيم شناخته نمي شوند. همين طور اگر پدر خود را از دست داده باشند وليکن جد پدري آنها حيات داشته باشد باز هم يتيم به حساب نمی آید. زيرا ولايتِ پدر بزرگ پدري به جاي ولايت پدر است. کسي که وليّ الهي دارد، مانند پدر و جد پدري و امام؛ چنين کسي را يتيم نمی گویند. یتیمان اطفال صغيري هستند که اولياء خودرا از دست داده اند. این ها احتياج به کفيل و قيم پيدا مي کنند. وليّ به انساني مي گويند که خدا او را براي اداره کودکان نصب کرده است، مانند پدر يا امام. کفيل و قيم به انساني مي گويند که مردم يا حکومت او را براي سرپرستي کودکان معرفي کرده اند. اين آيه شريفه دستوري است که خداوند براي کفيل و قيم ايتام نازل کرده است که وظيفه دارد براساس همين دستور ايتام را اداره کند.**

**مي فرمايد: يتيم ها را آزمايش کنيد تا زماني که به سن ازدواج برسند( دختران مايل به شوهر و پسران متمايل به زن باشند)در اين موقع که به سن ازدواج رسيدند اگر در آنها عقل و دانشي مشاهده کرديد که براساس آن مي توانند آزادي داشته باشند تا مال و ثروت خود را حفظ کنند مال و ثروت آنها را در اختيارشان بگذاريد و مديريت آنها را به خودشان واگذار کنيد. مبادا شما قيم ها پيش از آن که کودکان به عقل و رشد برسند مال آنها را اسراف کنيد و غصب نماييد. هرکدام از شما قيم ها که غني و ثروتمند است از برداشت حق قيمومت خودداري کند و هرکدام از شما که فقير است به اندازه متعارف و معمول، حق قيمومت بردارد. زماني که شما قيم ها خواستيد مال ايتام را در اختيار خود آنها قرار دهيد جلسه اي تشکيل دهيد و عده اي از اهل ايمان را شاهد واگذاري مال ايتام قرار دهيد. همانطور که طبق صورت حساب مال ايتام را تحويل گرفتيد، در حضور چند نفر شاهد مال آنها را تحويل دهيد. هرچند که خدا کافي است که حساب کار شما را داشته باشد.**

**در اين آيه شريفه چند چيز مورد توجه است و در عين حال دستوري است براي کساني که قيم کودکان و ايتام هستند.**

**1- بايستي از طريق آزمايش و ابتلاء کودکان را تحت تعليم و تربيت قرار دهند تا آنها به رشد عقلي برسند.**

**2- حد بلوغ اطفال: بلوغ ازدواجي , عبادتي , مالي**

**3- قيم بايد امين مال ايتام باشد از تجاوز و اسراف خودداري کند**

**4- قيم غني يا فقير، هرکدام وظيفه معيني دارند.**

**5- بايستي طبق صورتحساب درحضور چند نفر شاهد و گواه مال ايتام را تحويل بگيرند و به همين طريق تحويل دهند.**

**درمورد دستور اول؛ از کلمة( ابتلاء )اينطور معلوم مي شود که قيم ايتام بايستي کودکان را تحت تربيت علمي و عملي قرار دهد. به آن ها درس و کتاب زندگي بياموزد و در ضمن آموزش کودکان را به کارهاي عملي وادار کند. علم و عمل بهترين وسيله آموزش است. علم به معناي آموزش و دانستن است. عمل به معناي بکار بستن خواندني ها و دانستني ها است. اگر يک مهندس و معمار درس هاي خانه سازي را فقط روي نقشه و کتاب بخواند کاملا مهندس و معمار شناخته نمي شود و به کارهاي مهندسي و معماري آشنائي پيدا نمي کند مگر در صورتي که عملا نقشه ها را پياده کند و به خانه سازي مشغول شود. عمل به هر علمي آن علم را کاملا پخته مي کند. همان طور که شاگرد مکتب طب و کشاورزي، داروشناسي و داروسازي در صورتي تخصص علمي پيدا مي کند که قواعد علمي طب و داروسازي را عملا پياده کند، امراض را بشناسد و معالجه کند. تخصص علمي آنها بعد از تخصص عملي مي باشد.**

**در اين آيه شريفه هم خداوند به سرپرست ايتام دستور مي دهد که آداب اجتماعي و کيفيت ارتباط با مردم را علما و عملا به کودکان يتيم بياموزد. همچنين راه هاي توليد مال و ثروت از طريق خدمات اجتماعي و آداب تجارت و کشاورزي را به آنها بياموزد.**

**در حديثي مولا علي عليه السلام مي فرمايد که فرزندان در سه مورد بر پدر و مادرشان حق پيدا مي کنند. بر پدر و مادر واجب است حقوق فرزندان را در اين سه مورد رعايت کنند:**

**1- فرزندان را با اسم و صفات خوب و يا علم و هنرهاي ارزنده در اجتماع مشهور کنند و براي آنها در جامعه اي که زندگي مي کنند کاخ عزت و آبرو بسازند.**

**2- آداب اجتماعي، علم و هنرهاي زمان و زبان تکلم با مردم را به آنها بياموزند و آنها را طوري مجهز کنند که از برخورد با انسان هاي مختلف در خود احساس حقارت نکنند. با هرکس روبرو شوند مانند او يا برتر از او باشند.**

**3- به فرزندان خود قرآن بياموزند و آنها را به حقايق دين و کتاب خدا آشنا سازند تا از** **راه اطاعت خدا و آشنايي به احکام قرآن سعادت آخرت خود را تأمين کنند.**

**پدران که در اين سه مورد حقوق فرزندان را رعايت کردند بر آنها حق پدري پيدا مي کنند. همین وظايف که در اين خدمت براي پدر و يا جد پدري در مورد فرزندان واجب شده است براي کفيل و قيم هم درباره کودکاني که آنها را سرپرستي مي کنند واجب مي شود.**

**قيم وظيفه دارد از طريق تمرينات علمي و عملي کودکان را به رشد زندگي و رشد ديني برساند و آنها را به کسب و هنر زمان مجهز کند. پس از آن که در آنها عقل و دانش زندگي مشاهده کرد به آنها از طريق ازدواج استقلال و آزادي بدهد و سرمايه پدري آنها را در اختيارشان بگذارد.**

**موضوع دومي که در اين آيه شريفه مورد بحث واقع مي شود حد بلوغ پسران و دختران است بلوغ از کلمة( بَلَغَ )به معناي رسيدن است. رسيدني که توام با درک و معرفت و استعداد باشد. انسان مسافر در طريق مسافرت از شهرها و دهات عبور مي کند و به مقصد مي رسد. همراه این مسافر کودکاني هم هستند که با او از شهر و دهات عبور مي کنند و به مقصد مي رسند. بلوغ به مقصد دربارة این مسافر قابل استعمال است وليکن دربارة کودکاني که با او هستند قابل استعمال نيست، هرچند که همراه پدرِ مسافر به مقصد رسيده اند زيرا بلوغ پدر با درک و معرفت است؛ به شهري وارد شده است که آن را کاملا مي شناسد و تسلط کامل دارد ولی کودکان يک چنين شناسايي ندارند. بلوغ به علم و دانش هم همین طور است.**

**اگر علم و سخن تحويل کساني داده شد که معاني آن را درک مي کنند و استعداد فهم آن را دارند، این وصول به علم و دانش را تبليغ مي گويند و در غير اين صورت تبليغ شناخته نمي شود.**

**پسران و دختران در مسير زندگي خود هر روز به مرتبه اي از فهم و دانش مي رسند و از نظر مزاج و استعداد هر روز براي کاري آماده مي شوند. يک چنين آمادگي که همراه فهم و شعور باشد بلوغ مي نامند. پسران و دختران يکساله و دو ساله هنوز به سن بازي هاي کودکانه نرسيده اند زيرا فهم و استعداد بازي ندارند.**

**در اين آيه شريفه بلوغ پسران و دختران به زندگي و يا به ازدواج در موردي است که از نظر مزاج و استعداد و از نظر فهم و معرفت، زندگي و يا ازدواج را درک کنند. آمادگي فکري و استعدادي داشته باشند. در همين آيه شريفه خداوند بلوغ پسران و دختران را به سن ازدواج از بلوغ آنها به زندگي جدا کرده است. بر مبناي همين جدايي مي توانيم بلوغ پسران و دختران را به دين و يا به زندگي و به ازدواج به سه قسمت کنيم:**

**اول: بلوغ به عبادت و بندگي . دوم : بلوغ به ازدواج. سوم : بلوغ به زندگي که در ادارة اموال و کسب و تجارت استقلال و آزادي پيدا کنند.**

**در هر سه مورد مي توان گفت سن و سال مطرح نيست بلکه فهم و استعداد مطرح است. اگرچه در رساله ها و بعضي از روايت ها گفته شده است دختران در نه سالگي و پسران در پانزده سالگي بالغ مي شوند و دختران نه ساله را به شوهر بدهند وليکن بلوغ در اين سال هاي معين در موردي درست است که توأم با رشد و استعداد باشد. دختر نه ساله از دختري که متمايل به شوهر است و مي تواند شوهرداري کند جدا است. ممکن است بعضي از دختران در سنين بالاتر باشند وليکن استعداد و تحمل شوهر و شوهرداري نداشته باشند. براي پيدا کردن سن ازدواج در دختران و پسران بايستي در انتظار تمايل و استعداد و رشد زن داري يا شوهرداري باشيم؛ خواه پيدايش اين عقل و استعداد در سنين ده سالگي و يا پانزده سالگي و يا بيست سالگي باشد.**

**بلوغ نکاحي پسران و دختران سال هايي است که تمايل کامل به ازدواج دارند و مي توانند صاحب زن و فرزند باشند. ظهور رشد و استعداد بر سن و سال حاکميت دارد. دليل اين که در بعضي رساله ها و روايت ها بلوغ پسران و دختران را در سنين نه و پانزده سالگي شناخته اند اين است که در بعضي کشورهاي گرمسير دختران و پسران در يک چنين سنيني آماده ازدواج مي شوند که اگر به زن و شوهر نرسند منشأ بروز فساد مي گردند. اين روايت ها دليل نمي شود که ما سن و سال را بر رشد و استعداد حاکميت بدهيم بلکه همه جا بايستي ناظر استعداد فکري دختران و پسران باشيم. در صورتي که آنها را از اين که بدون زن یا شوهر هستند ناراحت مشاهده کرديم و تشخيص داديم که از اين تنهايي به فساد مبتلا می شوند و آمادگي کامل براي ازدواج دارند برای ازدواج آنها اقدام کنيم.**

**روي همين معنا بلوغ به دين و عبادت نیز تفسير مي شود. شايد ما فرزنداني را مجبور به عبادت و دين داري کنيم که در سنين کودکي و بازيگري باشند. هنوز عقلِ عبادت و استعدادِ دين داري پيدا نکرده اند و ممکن است واداري به عبادت، به نماز و روزه براي آنها طاقت فرسا باشد و آنها را به مشقت بيندازد و از دين داري متنفر شوند. در اين جا هم بايستي مواظب رشد و استعداد و آمادگي فکري آنها براي انجام مراسم عبادت باشيم. اگر نماز و روزه آنها را به مشقت مي اندازد و دين را در نظر آنها ناگوار مي کند از اجبار خودداري کنيم زيرا هنوز استعداد دين داري پيدا نکرده اند. اگر هم در بعضي احاديث دستوري داده شده که فرزندان در سنين نه و پانزده و يا بيش از آن وادار به عبادت شوند اين واداري ها براي مشق و تمرين است. در عين حال بايستي از ميل و رغبت و استعداد فرزندان براي عبادت استفاده کنيم نه اين که آنها را مجبور به عبادت کنيم.**

**همين طور در مورد بلوغ به زندگي و ادارة مال و ثروت. خداوند در اين آيه شريفه مي فرمايد: اگر رشد و عقلِ زندگي و استعدادِ ادارة مال و ثروت در فرزندان مشاهده کرديد آنها را در زندگي استقلال و آزادي بدهيد و مال و ثروت در اختيارشان بگذاريد. چنان رشد و عقلي که بتوانند مال و ثروت را در راه توليد و خدمت به مردم بکار ببرند و زندگي خود را توسعه دهند. اگر چنين عقلي در آنها مشاهده نکرديد از تحويل مال و ثروت خودداري کنيد.**

**به طور کلي استعداد و عقل فرزندان در سنين بلوغ، در جهات سه گانة ديني، نکاحي، مالي، بر سن و سال آنها حاکميت دارد. در همين آيه مشاهده مي کنيم که زمان بلوغ ازدواج را از زمان تحويل مال جدا کرده است.**

**تشخيص يک چنين بلوغي در موارد سه گانه در کشورها و مزاج هاي مختلف، مربوط به عُرف اجتماعي و شوراي عُقلايي مي باشد.**

**قسمت آخر آيه شريفه مربوط به واگذاري مال و ثروت ايتام به آنها مي باشد. اين قسمت از نظر اجتماعي قابل توجه است. خداوند به قيم ها و سرپرست يتيم ها دستور مي دهد که وقتي يتيم ها و مال آنها را تحويل مي گيرند طبق صورتحساب و شاهد و بينه تحويل بگيرند و زماني هم که مال و ثروت ايتام را به آنها تحويل مي دهند طبق صورتحساب و شاهد و بينه به آنها برگردانند.**

**اساسا دين مقدس اسلام از نظر پيدايش عدالت اجتماعي؛ براي اين که دست خيانت کاران و دزدان اجتماعي بسته شود و مردم درباره يکديگر سوء ظني پيدا نکنند و زبان کسي عليه کسي ديگر فعاليت نکند، دستور مي دهد که کارهاي اجتماعي، تجارت ها، قراردادهاي ازدواج و ساير اعمالي که در ضمن آن حقوق انسان در اختيار ديگري قرار مي گيرد روي شاهد و بينه و سند و مدرک باشد. ضمن آيات ديگري هم دستور مي دهد که وقتي با يکديگر معامله مي کنيد و حق و حقوقي به يکديگر واگذار مي کنيد مدرک بسازيد و شاهد و بينه به وجود آوريد. نويسنده اي بيايد و دفتري بیاورد، قراردادها و معاهدات را در آن دفتر ضبط کنند. دو نفر شاهد عادل هم بيايند آن دفتر و مدرک را امضاء کنند.**

**خواص اجتماعي شاهد و بينه در حقوق و قضاوت ها خيلي زياد است. از آن جمله به وسيلة شاهد و بينه دست خائن هاي واقعي از خيانت بسته مي شود. اگر چه اهل ايمان و اسلام نسبت به يکديگر نظر سوئي ندارند و نمي خواهند حقوق يکديگر را ضايع بگذارند وليکن اگر قول و قرارداد شما کفايت کند و مدرک و کتابتي بوجود نيايد ممکن است در اين ميان خائن ها در خيانت آزاد شوند؛ قاضي ها در مورد قضاوت مدرکي پيدا نکنند که به عدالت قضاوت کنند و يا اين که حقوق مردم در اثر فراموشي ضايع و نظام اجتماعي مختل گردد.**

**روي اين حساب در اين آيه شريفه خداوند به قيم ها دستور مي دهد موقع واگذاري حقوق ايتام جلسه اي تشکيل دهند؛ چند نفر از اهل ايمان و عدالت را شاهد واگذاري حقوق قرار دهند مبادا در آينده نسبت به يکديگر بد گمان شوند و سرپرست ايتام را به خيانت متهم کنند.**

**بخش 3**

**- آيه وراثت زنان.**

**- اولين قدمِ تساوي حقوق زن و مرد.**

**- حقوق سه گانة مالي، انساني و ديني زن و مرد بر يکديگر.**

**- شغل مخصوص زنان؛ شغل خانه داريِ زنان، صدي سيصد اقتصاد و صدي هزار عقل و شعور افراد خانواده را بالا مي برد.**

**- حقوق اخلاقي و حقوق قانوني. سفارش به حقوق ايتام.**

**در آيه( 7 )خداوند درباره حقوق زنان و مردان و خويشاوندان ديگر در مورد ارث سخن مي گويد.[[16]](#footnote-17) مي فرمايد: مردان از ماترک پدر و مادر و ساير خويشاوندان بهرة معيني دارند همينطور زنان از ما ترک پدر و مادر و خويشاوندان بهرة معيني دارند؛ خواه نصيب آنها کم یا زياد باشد و اين بهرة الهي از نظر حقوقي حکمي است که اجراء آن واجب مي شود. کسي حق ندارد حقوق ارث را ضايع بگذارد، هر چند که صاحب حق باشد .**

**اين آية شريفه اولين آيه اي است که در مورد اشتراک و تساوي حقوق زنان با مردان نازل شده است. پيش از نزول اين آيه در جهان آن روز خواه در کشورهاي متمدن يا عقب افتاده زنان در اجتماع حق مالي و انساني نداشتند. جهان آن روز زنان را به جاي اشياء و متاع هايي مي شناخت که فقط براي مردان آفريده شده اند؛ حق مالکيت و آزادي ندارند. آنها مانند متاع هاي ديگر، چه در مورد ازدواج و چه به صورت برده فروشي، خريد و فروش مي شدند. زماني که يک نفر از دار دنيا مي رفت مردانِ وارث او, زنان و دختران او را مانند ساير اموال بين خود قسمت مي کردند.**

**دين مقدس اسلام اولين قدمي که براي آزادي و عدالت اجتماعي برداشته همين است که زنان را در رديف اشخاص قرار داده و به آنها شخصيت و تشخص بخشيد. از حقوق انساني و مالي بهره مند نمود و آنها را از نظر حقوقي و منافعِ قابل استفاده شريک مردان قرار داد.**

**اولين آيه اي که در مورد زنان نازل شد همين آيه بود که خداوند فرمود زنان مانند مردان از ماترک ارث مي برند. پيش از اين آیه، آيه اي نازل شد که در آن، خداوند تعالی مسلمانان را نهي کرد از اين که زنان را به ارث ببرند و يا آنها را از حقوق اجتماعي محروم کنند. در اين آيه هم علاوه بر آن ممنوعيت، براي زنان مانند مردان سهم معيني قرار داد و به اين وسيله زنان را انسانِ مالک شناخت.**

**در اين آيه شريفه چند چيز مورد توجه است:**

**1- شرکت زنان با مردان در ماترک پدر و مادر و ساير خويشاوندان.**

**2- احراز مالکيت و آزادي زنان در برابر مردان.**

**3- ايجاب حقوق غيرقابل سلب براي زنان به طريقي که حق آن ها توام با حکم خدا باشد. به طوری که خود آنها حق نداشته باشند از آن حقوق صرف نظر کنند و همچنين ديگران حق نداشته باشند که زنان را از حقوق خود محروم کنند.**

**يکي از مسائلي که در تاريخ زندگي بشر بر مردان و زنان و مخصوصا بر مردان مورد اشتباه بوده است قضاوت آنان درباره موجوديت زنان بوده که غالبا در تاريخ زندگي، اين قضاوت غيرعادلانه و صد در صد ظالمانه بوده است که ضمن اجراي آن، حقوق انساني زنان تاريخ به کلي هدر شده است. مردان تاريخ, زنان را متاع و ملکي متعلق به خود مي دانستند و مي گفتند که مردان مسيح خدا و يا فرزندان خدايند؛ همه چير براي مردان آفريده شده، زنان هم متاعي هستند که براي استفاده مردان خلق شده اند. روي اين عقيدة خرافي و غيرعادلانه زنان را در رديف اشياء شناخته اند. خود را بر آنها مسلط کرده و با استفاده از اين تسلط و مالکيت، زنان را در استثمار کامل خود قرار داده اند تا جايي که به ميل خود آنها را مي کشته و يا مي فروخته و يا براي استفادة خود، آنها را سرماية تجارتي قرار مي دادند. اين عقيدة خرافي در دنياي پيش از اسلام کاملا حکم فرما بوده هر چند که در ميان دولت ها و مذهب ها شدت و ضعف داشته است.**

**اولين قهرمان توانايي که اين سد موهوم را شکست و عقيده خرافي را از بين برد، پيغمبر اکرم اسلام( ص )بود. پيغمبر اکرم( ص )زنان را از نظر حقوقي و آزادي صد در صد برابر مردان قرار داده و از نظر کار و شغل بين زنان و مردان تفاوت قائل شدند.**

**بعضي ها تفاوت شغلي زنان را با تفاوت حقوقي آنها اشتباه کرده اند. گمان کرده اند که زنان به دليل تفاوت شغلي، تفاوت حقوقي هم دارند و گمان کرده اند که زنان از اين جهت از مردان عقب ترند و مردان بر زنان برتري دارند؛ با اين که به اشتباه قضاوت کرده اند.**

**تفاوت شغلي زنان با مردان غير از تفاوت حقوقي آنان است. شغل با حقوق خيلي فرق دارد. مي توانيم بگوييم از نظر قضاوت اسلام زنان و مردان از نظر حقوق و آزادي و امتيازات زندگي مساوي هستند و از نظر کار و شغل با يکديگر تفاوت دارند.**

**حقوق زنان و مردان عبارت است از منافع مادي و معنويِ قابل استفاده و قابل بهره برداري، که غالبا زن و مرد براي کسب و استفاده از آن فعاليت مي کنند.**

**حقوق بر 3 قسم است:**

**اول- حقوق مالي به معناي استفاده از مال و ثروت .**

**دوم- حقوق انساني به معناي آزادي انسان ها، حشر و نشر آنها با يکديگر، برخورداري از انس و آشنايي و تقرب به خدا و اولياء خدا و احترامات متقابل.**

**سوم- حقوق علمي و ديني، يعني آزادي انسان در کسب معارف و معلومات و آزادي انسان در به کار گرفتن دستورات ديني و استفاده از آن دستورات و تکامل در راه دين. به دست آوردن امتيازات و مقامات مذهبي و عزت و آبرو.**

**حقوق انسان ها در اين سه مورد خلاصه و تکميل مي شود. براي به دست آوردن و رسيدن به اين حقوق براي زنان و مردان شغل هايي معين شده که با اشتغال به آن شغل ها مي توانند در موارد سه گانه بالا حقوق انساني خود را بدست آورند. بنابراين شغل و کار وسيله است براي به دست آوردن حقوق، نه اين که آن شغل ها به تنهايي حقوق باشد.**

**زنان و مردان از مسير فعاليت در زندگي و اجرای دستورات مذهبي در موارد سه گانه بالا به حقوق و مزاياي اجتماعي خود مي رسند.**

**مشاهده مي کنيم که بعد از ازدواج خانواده اي بوجود مي آيد و براي هريک از زن و مرد شغل و کار معين پيدا مي شود.**

**شغل پر ارج و با پر برکتي که در اين موقع به زنان واگذار شده که آن شغل، صدي نود سعادت خانواده و اجتماع است شغل خانه داري و زادن فرزندان و تربيت آنان است. شغل زنان در اين مورد بي اندازه حيات بخش و ماية سعادت زن و شوهر و فرزندان و بالاخره اجتماع مي باشد. مشهور است که حضرت رسول اکرم (ص) در اولين شب ازدواج حضرت زهرا و اميرالمومنين( ع )فرمودند که من کارهاي اجتماعي شما را دو قسمت کردم؛ کارهاي بيروني خارج از منزل و کارهاي دروني خانوادگي. کارهاي داخلي خانه که عبارت است از خانه داري و بچه داري و شوهرداري و ايجاد وسائل رفاه و آسايش، با دخترم زهرا است. کارهاي بيرونيِ خانه؛ جنگ و مبارزه با دشمنان، تهية مال و ثروت و وسايل زندگي از طريق فلاحت و تجارت و کارهاي ديگر با علي است.**

**در همين سوره شريفه درباره زنان خانه دار جملة عجيبي است که خداوند مي فرمايد: زن هاي پاک و شايسته در داخل خانه با حفظ مقررات خانه داري، نگهبان و پشتيبان مردان و اجتماع مي باشند.( فالصالحات قانتات حافظات للغيب ).[[17]](#footnote-18) فوائد و نتايج خانه داري زنان در سه مورد قابل توجه است:**

**1- تأثير خانه داري زنان در اقتصاد و تکثير مال و ثروت و ايجاد آسايش و بهره برداري.**

**2- تأثير خانه داري زنان در تربيت فرزندان و عقل و دانش شخصيت آنها.**

**3- تأثير خانه داري زنان در ايجاد شخصيت و عزت اجتماعي خانواده.**

**و اما از نظر اقتصادي؛ شغلي که در اين جا به زنان خانه دار واگذار شده است حائز اهميت است. اين را مي دانيم که بين مواد خام زندگي و آماده شدن آن براي استفاده فاصله است. مواد خام و مصالح زندگي عبارت است از حبوبات و ميوه جات و يا پارچه و پنبه اي که مصالح لباس و پوشش انسان است. از آن زماني که پشم و پنبه به صورت پارچة قابل استفاده درآيد و يا پارچه ها لباس قابل پوشش و استفاده گردد فاصله است. همچنين حبوبات و مصالح غذايي تا زماني که طبخ شود و به صورت غذايي قابل استفاده درآید. اگر درست دقت کنيم قيمت حبوبات تا زماني که قابل تغذيه گردد دو برابر و يا سه برابر اضافه مي شود همچنين پارچه و قماش تا زماني که لباسي قابل پوشش باشد. دراين جا مردان وظيفه دارند که مصالح اولية زندگي را از خوراک و لباس به داخل خانه انتقال دهند و در اختيار زنان بگذارند. زنان در داخل خانه وظيفه دارند که آن مواد اوليه را به صورت غذا و لباسِ قابل استفاده درآورند و مأمور هستند که در علمِ تبديل مواد خام زندگي به صورتي که قابل استفاده گردد تخصص پيدا کنند. معلومات آنها بايستي در اطراف کارهاي مربوط به خود آنها باشد. علم طبخ غذا و خياطي و هم چنين علم بهداشت و نظافت و تغذيه. بديهي است که از نظر اقتصادي اگر شغل زنان در اين جا بررسي شود مال و ثروتي که از اين راه توليد مي کنند دو برابر مال و ثروتي است که صرف تهیة مواد غذايي مي شود. درست اگر مردان هزار تومان صرف تهيه مصالح زندگي کنند زنان در داخل خانه از طريق تبديل مواد زندگي به صورت غذا و لباسِ قابل استفاده، به ميزان سه هزار تومان يا که بيشتر کمکِ اقتصاد زندگی مي باشند. کافي است که غذاي يک روز در داخل خانه تهيه شود و روز ديگر به کافه برويد تا تفاوت خرج شما معلوم گردد.**

**اما در مورد تأثير خانه داري زنان در بهداشت خانواده و تربيت اطفال. ابتدا اين حقيقت بايستي معلوم باشد که هيچ کس مقام و شغل مادر را نسبت به فرزند نمي تواند اشغال کند. نمي توان زني يا مردي را استخدام کرد که مادر فرزندان باشد اگرچه مي تواند خدمتگزار به فرزندان باشد. کودکان در ابتداي زندگي به هزار رقم يا بيشتر مادي و معنوي نيازمندند که يکي يا دو تا از آن ارقام بوسيله خدمتگزار و دايه انجام می شود و بقیه فقط و فقط به دست مادر است. بچه ای که در دامن مادر از پستان مادر تغذیه می کند، از چشم مادر محبت می گیرد از عواطف و احساسات مادر بهره مند می شود. درس انس و الفت و رحمت و محبت و آزادگی، همه را از مادر فرا می گیرد و بهره مند می شود. اگر همین بچه در اختیار دایه باشد و از پستان دایه تغذیه کند فقط می تواند از شیر دایه استفاده کند. شیری که لا اقل خالی از محبت است. بچه در این جا از سایر عواطف محروم می گردد و روح شخصیت و آزاد منشی او رشد نمی کند. از نظر روحی و فکری متوقف می شود هر چند که از نظر غذائی رشد کند و سالم بماند. پرد و مادر با فداکاری ها و محبت خدادادی خودشان برای فرزندان از خود گذشتگی و فدا کاری دارند. هدف آنها در خدمت به فرزندان خوشبختی و سعادت کودکان است. وقتی بچه های خود را سالم و موفق می بینند ذوق می کنند و خوشحال می شوند. همین ذوق و خوشحالی مایة نشاط و ذوق فرزندان و روح آزاد منشی و آزادی آنها می گردد. و لیکن هدف خدمت گزاران دیگر از خدمت به فرزندان همین است که در مقابل خدمت خود مزدی بگیرند. ضامن سعادت و شقاوت فرزندان نیستند. نمی توانند نسبت به آنها بذل محبت و رأفت داشته باشند. کودکان در شعاع محبت پدر و مادر مانند درخت هائی هستند که در زمین مناسب و مرغوب کاشته شده در هوای صد در صد سالم و آزاد توأم با آبیار ی مناسب رشد می کنند. قهرا درختی با برکت و با ثمر می گردند. و همین کودکان در شعاع خدمت گزاران دیگر مانند درخت هائی هستند که در فضای بسته و محدود کاشته شده اند. رشد آنها متوقف می شود و ثمرات نیکوئی نمی دهد.**

**حضرت رسول اکرم( ص )در حدیثی می فرمایند: بهشت زیر پای مادران است.[[18]](#footnote-19) یعنی منبع سعادت و خوشبختی و شرف و عزت فرزندان، فقط مادران می باشند که می توانند فرزندان خود را از عواطف خود بهره مند کنند.**

**با اين مقدمه کاملا روشن مي گردد که هيچ کس حتي پدرها نمي توانند شغل مادر و يا مقام مادر را اشغال کنند. از پدران فقط کار پدري ساخته است يعني ادارة زندگي و تهيه ارزاق، وليکن تقويت فرزندان و ايجاد رشد و محبت در دل آنها و تربيت عواطف فرزندان همه و همه با مادر است. آنچه از مکتب مادر مي آموزند پايه هايي است براي سعادت آيندة آنها. شما بچه اي را که در دامن مادر پرورش يافته قياس کنيد با طفلي که در اختيار نوکر و کلفت و يا تربيتخانه هاي ديگر بوده است. مشاهده خواهيد کرد که از نظر رشد عواطف و جامعه خواهي با يکديگر فرق دارند به همين مناسبت دين مقدس اسلام و آيات قرآن مقام و نقش مادر را در تربيت فرزندان و رعايت حقوق از مقام پدران بالاتر دانسته است. پيش از آن که فرزندان را سفارش به رعايت حق پدر کند به رعايت حق مادران سفارش کرده است. پس همان طور که از نظر اقتصادي زنان در خانه داري به ميزان سه برابر يا بيشتر از درآمد پدران جلو هستند و اقتصاد زندگي را به ميزان چند برابر حقوق و درآمد مردان بالا مي برند به همين ميزان در تربيت فرزندان و رشد و عزت و آزادي جامعه آينده به ميزان صد برابر از پدران و يا خدمتگزاران ديگران مؤثرتر هستند. انسان دوستي و انسان خواهي که اساس تمدن و مدينه فاضله است خطي است که فقط از پستان و دامن مادر نصيب فرزند مي شود.**

**و اما از نظر رشد عزت و آزادي خانواده:**

**بديهي است که انسان ها همانطور که در زندگي طالب مال و ثروت هستند و براي بدست آوردن مال و ثروت تلاش مي کنند، طالب عزت و آبرو هم هستند و براي بدست آوردن آبرو و عزت و رسيدن به مقام نیز در جامعة خود تلاش و کوشش دارند و چه بسا براي کسب آبرو و عزت از مال و ثروت مي گذرند و مال و ثروت خود را در راه کسب آبرو و شهرت بذل مي کنند.**

**انسانها در جامعه اي که زندگي مي کنند بايستي به دو سرمايه مجهز باشند تا زندگي آنها قابل دوام باشد و در خوشي و آسايش زندگي کنند.**

**اول : مال و ثروتي که با داشتن آن احتياج به ديگران نداشته باشند.**

**دوم : آبرو و عزتي که به وسيله آن در جامعه محبوبيت داشته از حشر و انس با انسانها برخوردار شوند و امنيت فکري در محيط خود پيدا کنند. چنان محبوبيتي که انسانهاي جامعه براساس همان محبوبيت حافظ جان و مال و ناموس يکديگر بوده و آرامش کامل در زندگي خود به وجود آورند. نقش زنان و مادران در اقتصاد جامعه و تکثير مال و ثروت کاملا روشن شد که زنان خانه دار با انجام وظايف خانه داري در اقتصاد خانواده نقش مؤثري دارند از اين جهت که مواد خام و مصالح زندگي را از لباس و خوراک به صورت هايي که قابل استفاده است تبديل مي کنند. به همين حساب نقش زنان و مادران در پيش برد آبرو و عزت خانواده و فرزندان بي نهايت مؤثر است به طوري که مادران پايه اساسي آبرو و عزت خانواده و شوهر و فرزندان مي باشند. پدران اگر مرتکب گناه و معصيتي شوند و يا خطا و اشتباهي از آنها سر بزند خطاي آنها آبرو و عزت خود و خانواده را خيلي هدر نمي کند ليکن مادران اگر مرتکب گناه و معصيتي شوند و يا اشتباهي از آنها سر بزند بنيان عزت و آبروي خانوادگي را به کلي منهدم مي کند. در مورد روابط نامشروع مشاهده مي کنيم که اگر مادر با کسي، رابطه داشته باشد عزت خانواده به کلي هدر مي شود؛ فرزندان و ساير بستگان همه جا سرافکنده و خجل مي شوند ولي اگر پدران رابطه نامشروع با کسي داشته باشند خطرات و ضرباتي که از ناحيه آنها متوجه عزت و آبروي خانواده مي شود کمتر و ضعيف تر است. فقط مادران هستند که براي حفظ نسل و ناموس در جامعه نقش موثري دارند به همين ميزان عفت و پاکي مادران پايه اساسي عزت و آبروي خانواده در دنيا و آخرت است.**

**اگر کسي درباره پدر شما حرفي بزند لطمه بزرگي به آبروي شما نمي زند و اگر درباره مادر شما حرفي بزند آبروي شما را هدر داده است. بنابراين مادران اصلي اساسي در ايجاد آبرو و عزت خانواده و همچنين عامل اساسي براي حفظ آبروي خانواده مي باشند و از طريق تربيت فرزندان پاک و پاک زاده شجره آبرومند و باروري مي شوند که در آينده مي توانند به چنين مادري افتخار کنند. به طور کلي روي يک حساب دقيق و منظم مي توانيم بگوييم که صدي نود پيشرفت زندگي در جهات مالي و مادي و معنوي و آبرو و عزت خانواده مربوط به نقش خانه داري و پاکي مادران بوده و صدي ده مربوط به کوشش و فعاليت پدران است. به همين مناسبت پيغمبر گرامي اسلام فرمودند که بهشت زير پاي مادران است يعني سعادت انسان در دنيا و آخرت نتيجة مستقيم پاکي و وظيفه شناسي مادران است. بنابراين کساني که زن خانه دار و بچه پرور را بي کار و بدون خاصيت شناخته و او را سربار جامعه دانسته اند يا عامل استعمار و يا خيلي در اشتباه بوده اند.**

**به دنبال آیة( 7 )که خداوند نصيبي براي زنان و مردان از ماترک مادر و خويشاوندان معين مي کند، در آية( 8 )سفارشي هم دربارة ساير خويشاوندان و يتيم و مسکيني که در ميان خويشاوندان هستند دارد و مي فرمايد: هنگام قسمت کردن ارث قساوت قلب و مال دوستي را کنار بگذاريد و بهره ای از ماترک ميت به خويشاوندان نزديک مانند برادر و خواهر و عمو و عمه و دايي و خاله و فرزندان آنها برسانيد و اگر در ميان بستگان و يا همسايگان شما يتيم و مساکيني وجود دارد به اطفال بي سرپرست و انسان هاي عاجز و زمين گير بهره ای از ارث برسانيد و با سخنان نرم و ملايم دل آنها را بدست بياوريد و آنها را موعظه و نصيحت کنيد.[[19]](#footnote-20)**

**خداوند در حاشيه حقوق قانوني همه جا حقوق اخلاقي و انساني را مطرح مي کند.**

**حقوق انسانها بر يکديگر دو قسم است: قانوني و اخلاقي**

**حقوق قانوني حقوقي را مي گويند که در مقابل قراردادها به وجود مي آيد، جايي که انسان به خدمت انسان ديگر مشغول مي شود و در برابر خدمت خود قراردادي مي بندد و مزدي معين مي کند. از اين خدمات بين انسان ها حقوق قانوني پيدا مي شود، خواه اين حقوق در برابر شرايط و مقرراتي باشد که انسانها بين خود بوجود مي آورند؛ مانند مزدوري و کارگري، يا در برابر مقرراتي باشد که خداوند به وجود مي آورد؛ مانند حقوق مالي بين زن و شوهر و ساير خويشاوندان.**

**قسم دوم حقوق اخلاقي است که بين انسانها در مقابل احسان و حسن رفتاري که نسبت به يکديگر دارند پيدا مي شود؛ مانند حقي که همسايگان در مقابل حسن رفتار با همسايه پيدا مي کنند و مانند حقوق خويشاوندان در برابر حسن رفتار و صلة رحم و انسانهاي ديگر.**

**به طور کلي انسانهايي که در يک شهر و مملکت زندگي مي کنند و با تعادل و همکاري تمدني به وجود مي آورند، در پيشرفت زندگي يکديگر مؤثرند. هرکس به مقامي از مال و ثروت و يا علم و حکمت رسيده ديگران در پيشرفت او مؤثر بوده اند مخصوصا کساني که براي رسيدن به مقصد کمک او شده اند و به او احسان کرده اند. در اينجا بين انسان و تمام کساني که با او حسن رفتار داشته اند حقوق اخلاقي بوجود مي آيد که رعايت آن هم مانند حقوق قانوني واجب است.**

**در اين آية شريفه و آیة بعد، خداوند رعايت حقوق اخلاقي را توصيه مي کند و مي فرمايد: اگر مي خواهيد کودکان و فرزندان شما بعد از شما آسايش داشته باشند شما هم براي کودکان و بيچارگان از فاميل خود آسايش به وجود آوريد و از اموالي که بين خود قسمت مي کنيد به آنها هم سهمي برسانيد. [[20]](#footnote-21)**

**فرق و امتيازي که بين حقوق قانوني و اخلاقي بوجود مي آيد همين است که حقوق قانوني از طرف ذي حق قابل مطالبه است و رعايت حق و اداء آن بر انسان مديون واجب است. مثلا مزدور حق دارد مزد خود را بعد از انجام کار مطالبه کند و بر صاحب کار هم واجب است که حق مزدور را بعد از انجام کار بپردازد و اگر صاحب کار از پرداخت حق کارگر امتناع کند کارگر مي تواند حق خود را به هر وسيله که هست زنده کند. اگر صاحب کار بر او مسلط است صاحب حق مي تواند حق خود را از صاحب کار تأمين کند هر چند با دزدي و ربودن باشد که اين عمل را تقاص مي نامند.**

**وليکن حقوق اخلاقي حقوقي را مي گويند که بين انسانها به دليل انسانيت بوجود آمده و کسي با ديگري درباره آن حقوق شرط و قراردادي نگذاشته است. هر انساني بر انسان ديگر حق انسانيت و حق همنوعي دارد. همه کس بايستي به انسانيت يکديگر اهميت بدهند و همين که در انساني احساس احتياج کردند و توانستند حاجت او را برآورند به کمک او بشتابند و حاجت او را برآورند. يک چنين کمک هايي را احسان مي نامند که به دليل رعايت انسانيت بين انسانها به وجود مي آيد؛ مانند حق همسايگان بر يکديگر و صله رحم و رعايت حقوق خويشاوندي.**

**حقوق اخلاقي از کسي نسبت به ديگري قابل مطالبه نيست. رعايت حقوق اخلاقي هم بر انسانها نسبت به يکديگر واجب نيست. مردم آزادند که به يکديگر محبت کنند و به يکديگر احسان کنند و در مقابلِ اين محبت و احسان انتظار مزد و کمکي نداشته باشند که روز و روزگاري از آن طرف مطالبه نمايند. هرکس به ديگري احسان مي کند وظيفه انساني خود را انجام مي دهد و خداوند بهرة احسان او را در زندگي آخرت به او مي رساند. نمي تواند در مقابل احسان خود به مردم از مردم نسبت به خود انتظار احسان داشته باشد و يا مطالبة احسان کند. انسانها خودشان وظيفه دارند که حق احسان محسنين را رعايت کنند آنها هم به نوبة خود بايستي در خط احسان نسبت به انسانهاي مستحق باشند. به خصوص کساني که از نظر مالي و علمي جلو افتاده اند وظيفه دارند به انسانهاي عقب افتاده کمک کنند و آنها را همراه خود جلو ببرند.**

**در اين آيات خداوند براي رعايت حقوق قانوني و اخلاقي به انسانهاي مسلمان دستور مي دهد که هنگام تقسيم ارث و يا منافع ديگر بهره اي هم به عقب افتادگان از خويشاوندان و غير خويشاوندان برسانند.**

**دليل رعايت حقوق اخلاقي همين است که انسانها به انسانيت خود در پيشرفت پيشرفتگان مؤثر بوده اند. افراد اجتماع هرکدام عامل بزرگي براي پيشرفت يکديگر مي باشند. علماء و دانشمندان مولود جامعه اي هستند که در آن بوجود آمده اند. افراد آن جامعه با تهيه وسائل زندگي و تهيه ارزاق، ماية پيشرفت علماء و دانشمندان شده اند و وسائل پيشرفت براي او فراهم کرده اند. همين طور عوامل توليد مال و ثروت عاملِ پيدايشِ ثروتِ ثروتمندان بوده اند به طوري که اگر جامعه و اجتماعي نبود انسان پيشرفته اي هم در جهات مادي و معنوي پيدا نمي شد.**

**مثلا خانة شما که صد هزار تومان ارزش دارد به دليل خانه هايي است که در اطراف شما ساخته اند. هر چه تعداد خانه هاي مجاور بيشتر باشد ارزش خانه شما زيادتر مي شود و هر چه کمتر باشد کمتر. خانه اي که در شهر بزرگ صد ميليون تومان قيمت دارد اگر در بيابان يا ده ساخته شود قيمتش به صفر مي رسد زيرا ساختمان هاي شهر بوده است که قيمت ساختمان شما را بالا برده اند نه آجر و آهن. اين جمعيت زمان و شهرند که فکر شما را به مقامي از علم و صنعت بالا برده اند. پس همة آنها که در موجوديت شما مؤثر بوده اند بر شما حق پيدا کرده اند که رعايت آن حق بر شما واجب است. شما نمي توانيد خود يا علم خود را منحصر به خود بدانيد بلکه شما مالِ جامعه اي هستيد که در آن بوجود آمده ايد و اکنون که به مقامي از علم و دانش رسيده ايد بايستي در مقام فيض رساني برکات وجودي خود را در اختيار جامعة خود بگذاريد و بار سنگيني به آنها تحميل نکنيد.**

**در آية( 10 )می فرماید: کساني که به ظلم و گناه مال يتيم را تصرف مي کنند در واقع آتش مي خورند هر چند که خيال مي کنند از مال يتيم لقمه گوارايي بدست آورده اند و به همين زودي آتش جهنم را براي خود روشن خواهند کرد.[[21]](#footnote-22)**

**در اين آيه شريفه و آياتي نظير آن خداوند اموال يتيم ها و ظلم به آنها را بيشتر مورد توجه قرار داده و به شدت تهديد مي کند کساني را که حق يتيم ها را رعايت نمي کنند و مال آنها را غصب مي کنند.**

**يتيم ها در مفهوم ابتدايي بچه هاي ضعيف و صغير بي پدر هستند که خود آنها روي ضعف فکري و بدني استعداد ضبط حقوق مالي خود را ندارند. ستم کاران بيشتر ضعفا را در معرض تجاوز ظلم خود قرار مي دهند و مخصوصا به حقوق اطفال بي دفاع مي تازند؛ حق آنها و يا خود آنها را از بين مي برند، و در مفهوم دوم منظور خدا از يتيم، انسان هاي بي دفاعي هستند که سرپرستي ندارند؛ قدرت و يا دولتي نيست که از حق آنها دفاع کند. انسان هاي متجاوز به خود اجازه مي دهند که به حقوق آنها تجاوز کنند و در اين تجاوز از کسي بيم و هراس ندارند. خداوند در اين آيه شريفه آنها را تهديد به آتش جهنم مي کند و مي گويد: آنها در واقع آتش مي خورند که مال يتيم و ضعيف را غصب کرده اند. در اين آيه شريفه لقمه هاي لذيذي را که از مال يتيم به دست آمده به نتايجي که از ظلم به يتيم ها پيدا مي شود تشبيه کرده است و فرموده اگر چه امروز لقمه لذيذ است وليکن فردا که در محکمة عدالت الهي قرار گرفتيد خواهيد دانست که آن لقمه هاي لذيذ آتش بوده است.**

**اگر درست پيدايش آتش هاي جنگ و آتش هاي جهنم را به عوامل ايجاد کننده آن مربوط سازيم خواهيم ديد که يگانه عامل ايجاد کننده آتش ها ظلم و ستم بوده است. براي اين که ظالم ها براي کسب قدرت بيشتر و ظلم زيادتر خود را مجهز به نيروها و اسلحه هاي جنگ افزا مي کنند حربه هاي خود را تيز مي کنند تا بيشتر بر ضعفا مسلط شوند. در اين مسابقه عاقبت خود را مجهز به نيروي آتش مي کنند تا آن آتش ها را پايه قدرت خود قرار داده ضعفا را از بين ببرند. در اينجا خود آنها در محاصره آن آتش ها قرار مي گيرند و روز قيامت محکوم به آتش هايي مي شوند که در زندگي دنيا براي ظلم بيشتر روشن کرده و ضعفا را با آن سوزانده اند. درآنجا مشاهده خواهيد کرد که در برابر هر لقمه اي که از مال ضعفا و يتيم ها غصب کرده اند هزاران لقمه آتش براي خود به وجود آورده اند. لذا خداوند در آخر اين آيه مي فرمايد: همين ستم کاران عاقبت آتش جهنم را روشن خواهند کرد و خود به آن آتش مبتلا خواهند شد.**

**بخش 4**

**- آيات ارث و دلائل وراثت**

**- ثمرات زندگي زن و شوهر**

**– طبقات و مراتب ارث. دلائل تفاوت زن و مرد در ارث .**

**- زن و مرد در حقوق مالي و در حقوق انساني مساوي اند**

**- تساوي حقوق زن و مرد. کيفيت تقسيمات ارث.**

**تفسير آيات( 11، 12، 13 ).[[22]](#footnote-23) در اين آيات خداوند موضوع ارث و حقوق وارث ها را معين مي کند و مقرر مي دارد که وقتي انسان از دار دنيا مي رود نتايج زندگي او و مال و ثروتي که بدست آورده بهرة بازماندگان و وابستگان نزديک تر و نزديک تر مي شود. يعني بستگان نزديک تر ماترک او را مي برند و اگر نزديک تران نبودند طبقه دوم و سوم، تا هر جا که مي رسد.**

**کلمة وراثت به معناي بردن و فرا گرفتن نتايج عمل ديگران است. به کسي که نتايج عمل ديگران را از خير و شر مي برد و محصول عمر انساني را متصرف مي شود وارث مي گویند.**

**انسانها در زندگي مانند درخت ها و زراعت ها هستند که خواهي نخواهي در مدت زندگي خود نتايجي از اعمال بد و خوب به وجود مي آورند؛ مانند درخت ها ثمراتي از شجرة آنها پيدا مي شود که مجموعه آن ثمرات زندگي دنياي آنها را تشکيل مي دهد. ثمرات شجرة وجود انسان در دوره زندگي سه قسم است.**

**ثمرات مالي، يعني مال و ثروتي که بدست آورده و آن را پايه و مايه زندگي خود قرار داده اند.**

**ثمرات انساني، فرزنداني که از آنها به وجود آمده و دوستان و آشناياني که پيدا کرده اند.**

**ثمرات علمي و تربيتي، اعمال و اخلاقي که به آن مجهز شده اند. علم و دانشي که در طول زندگي از برخورد به حوادث و تجربه ها بدست آورده اند. آبرو و اعتباري که پيدا کرده اند.**

**اين سه قسم سرمايه محصول زندگي انسان است که موجوديت او را تشکيل مي دهد. روزي که انسان از دار دنيا مي رود اين موجوديت را بايستي به ديگران واگذار کند. مانند ساير درخت ها که ميوه هاي خود را در اختيار مردم قرار مي دهند انسان هم بايستي ثمرات وجودي خود را در اختيار مردم قرار دهد نه اين که آنها را ضايع سازد و يا همراه خود به گور ببرد. همان طور که انسانهاي زمان محصول علم و عمل انسانهاي تاريخ اند انسانهاي آينده هم بايستي محصول علم و عمل انسانهاي زمان باشند که همه کس بايستي موجوديت مادي و معنوي خود را به ديگران بسپارد و به جهان ديگر سفر کند.**

**دراين آيه خداوند متعال نتايج مالي زندگي انسان را مطرح مي کند و کساني را که مستحق ماترک انسان هستند معرفي مي نمايد.**

**با حفظ حدود مالکيت در دين مقدس اسلام، انسانها مالک مال خود شناخته مي شوند و اختيارات اموالي که بدست آورده اند با خود آنها مي باشد. البته مالکيت در دين مقدس اسلام به معناي مديريت مال است نه به معناي تسلط مطلق. دين مقدس اسلام براي ايجاد نظام و تمدن بين انسانها اجازه مي دهد که عده اي ثروت بيشتر و قدرت زيادتر و عده ای ديگر ثروت و قدرت کمتري داشته باشند تا از اين راه آنها که ثروت کمتري دارند و يا ثروت ندارند روي احتياج به ثروتمندان براي تأمين معاش در خط اطاعت آنها باشند و ثروتمندان از اين راه حاکميت پيدا کنند و همچنين ثروتمندان روي احتياج به کار و فعاليت مستمندان و فقرا آنها را از ثروت خود بهره مند سازند و آنها را اداره کنند تا از اين راه، سرمايه ها در راه توليد و آبادي دنيا به کار افتد، سطح زندگي مردم بالا برود، توليدات زياد شود و اين بيابان هاي خشک و لم يزرع به صورت مزرعه ها و باغ ها درآيد.**

**اگر انسانها با هم مساوي باشند و يک قدرت حاکمي بر آنها مسلط نباشد به هرج و مرج مبتلا مي شوند. به جاي اين که با يکديگر همکاري کنند و دنيا را آباد سازند يکديگر را نابود و يا رها مي کنند، دنيا را هم خراب مي گذارند. به همين مناسبت در زمان ها و کشورهايي که يک حکومت الهي و آسماني وجود نداشته و مردم در جهل و ضلالت زندگي مي کرده اند خداوند اکثريت مال را در اختيار اقليت هاي بزرگ قرار داده و اکثريت فقير را به آنها محتاج کرده و به اين وسيله يک حکومت مالي و يک نظام نسبي به وجود آورده است.**

**از محتواي آيات قرآن و احاديث آل محمد( ص )اين طور کشف مي شود که مالکيت مال به معناي مديريت مال است. ثروتمندان وظيفه دارند مال خود را در راه توليد و آبادي به کار بيندازند و به ميزان کثرت مال، کارگران و کارمندان بيشتري در استخدام خود قرار دهند. در اين جا مالک و کارگر همه جا موظفند که از نتايج مال بهره مند شوند و اصل سرمايه به حال خود محفوظ باشد. اختيار سرمايه بدست مالک است وليکن منافع سرمايه بين مالک و کارگران قسمت مي شود که کارگران در شعاع تربيت و اطاعت مالک، بر اساس تربيت و حکومت اسلام، به طور متساوي از منافع مال بهره مند مي شوند. اسلام تساوي کيفي در شعاع تفاوت کمّي قائل است. يعني اختيار سرمايه بدست مالک وليکن تمام وابستگان به سرمايه، در بهره برداري و انتفاع متساوي باشند و بين آنها تفاوتي به وجود نيايد تا يکي از آنها سير و آن ديگری گرسنه بماند.**

**تساوي کيفي و تفاوت کمي به اين کيفيت است که اولا اسلام تشويق مي کند و يا واجب مي دارد که عوامل توليد در منافع شرکت و سرمايه سهيم باشند نه اين که مزدور و حقوق ببر باشند. حقوق اوليه عوامل توليد با صاحب کار همان است که قرار مي گذارند يک دوم و يک سوم بيشتر و کمتر. در اين جا اگر سهم کارگر از مخارج او کمتر باشد بايستي از بيت المال به او کمک شود و اگر بيشتر باشد بايستي مانند ساير سرمايه, در راه توليد بکار افتد. سرمايه و صاحب کار حق ندارد بيشتر از مخارج ضروري زندگي خود از سرمايه برداشت کند که اسراف است و همچنين حق ندارد که سرمايه خود را راکد و معطل بگذارد که اين کنز است و خداوند در قرآن کنز کردن و اسراف کردن مال را حرام کرده است. براساس همين مالکيت که در واقع به معناي مديريت مالي است ماترک مالک و اختيارات مال بعد از او به فرزندان و يا خويشاوندان نزديک تر او واگذار مي شود. در واقع مال و مقام مالک بين فرزندان به طريق ارث قسمت مي شود.**

**وارث ها در سه طبقه قرار مي گيرند که هر طبقه اي از زن و مرد داراي مراتب معين مي باشند. منظور از طبقات ارث، زنان و مرداني هستند که با هم از مال متوفي بهره مند مي شوند و منظور از مراتب، دختران و پسرانِ طبقاتِ ارث مي باشند که با نبودن پدر و مادر جاي آنها را مي گيرند.**

**طبقة اول، فرزندان و پدر و مادر مي باشند. طبقة اول از اين طبقه فرزندان بلافصل هستند. مرتبة دوم، فرزندان و همينطور مرتبة سوم و چهارم، نوه و نتيجه .**

**طبقة دوم وارث، برادران و خواهران و اجداد هستند که در صورت نبودن آنها، فرزندان و فرزندِ فرزندان جاي طبقه اول را مي گيرند و ماترک را بين خودشان قسمت مي کنند .**

**مرتبة اول از طبقة دوم، خواهر زاده ها و برادرزاده ها هستند که در صورت نبودنِ پدر مادر جاي آنهارا مي گيرند .**

**طبقة سوم عموها و عمه ها، دايي ها و خاله ها هستند .**

**مرتبة اول از طبقه سوم، عموزاده ها و عمه زاده ها و خاله زاده ها هستند. اگر در هيچ يک ازاين طبقات وارثي نباشد وليِّ عِتق جاي وارث را مي گيرد. وليّ عِتق يعني بردگاني که متوفي در زمان حيات خود آزاد کرده است و آن بردگان مال و ثروت پيدا کرده اند و وارث ندارند؛ کسي که آنها را آزاد کرده وليّ عِتق شناخته مي شود و به جاي فرزندان، وارث ماترک خواهد بود .**

**و اگر ولي عتق نباشد ضامن جريره يعني انساني که با متوفي هم عهد و هم پيمان بوده که جرائم او را بپردازد و اگر به زندان بيفتد او را آزاد کند و اگر ديه و جريمه اي مقرر شود غرامت او را بپردازد. کسي را که با ميت يک چنین معاهده ای داشته است ضامن جريره مي گويند که اگر ميت وارثي نداشته باشد ارث او را مي برد و اگر هيچ کدام از اين وارث ها نباشند ماترک ميت به بيت المال مسلمان ها به امر امام منتقل مي شود و در واقع آخرين وارث شخص امام است.**

**دليل وراثت وارث ها**

**اين را مي دانيم که انسان مالک منافعي مي شود که آن را توليد مي کند هر چه از مال و ثروت که انسان با رنج و زحمت آن را بدست آورد به خود او اختصاص دارد و او به آنچه از مال و ثروت که توليد نموده اولي به تصرف مي باشد. غيرمنطقي است که انسان ثروتي توليد کند و انسان ديگر بدون دليل مالک دسترنج او شود. هر انساني بايستي از طريق کار و فعاليت فايده اي به مردم برساند و از مردم استفاده کند. پس هر انساني به مالي که خود آن را توليد نموده اولي به تصرف مي باشد که روي مقررات اسلامي بايستي مال و ثروت خود را اداره کند و از آن بهره مند شود و مردم را بهره مند کند. دراين جا پس از آن که مالک اصلي فوت مي کند انسان هائي که در زندگي و حيات او مؤثر بوده و ثمرات شجرة او و يا وابسته به او مي باشند از ديگران اولي به تصرف هستند. اولاد هر انساني ثمرات شجره او هستند. همچنين پدر و مادر پايه هاي اصلي زندگي انسان مي باشند که حق دارند از نتايج وجودي فرزندان خود بهره مند شوند.**

**درمرتبه دوم برادرها و خواهرها از ديگران بيشتر وابسته به ميت هستند و نزديک ترند؛ که در زمان حيات ميت در حفاظت و زندگي او مؤثر بوده اند. همان طور که مال و ثروت از نتايج وجود انسان است انسانها نيز از نتايج وجودي انسان شناخته مي شوند. هرانساني که در زندگي خود مال و ثروت توليد ميکند انساني هم به وجود مي آورد که او را مي پروراند و براي او زحمت مي کشد و به همين مناسبت انسانهاي نزديک تر اولي به تصرف از انسان هاي دورتر هستند. پس مال و ثروت ميت به همان دليل که به خود او اختصاص دارد به وابستگان نزديک او اختصاص پيدا مي کند که روي قانون اسلام خداوند انسان هاي نزديک تر را روي حساب معين مالک مال ميت شناخته و ماترک ميت را به آنها اختصاص داده است.**

**دليل تفاوت ارث بين زن و مرد**

**يکي از مواردي که قانون اسلام در نظر مردم دنيا مورد ايراد واقع شده و درباره آن قضاوت هاي مختلف نموده اند تفاوت ارث بين زنان و مردان است. اعتراض کرده اند که خداوند چرا در وراثت، سهم مردان را از زنان بيشتر قرار داده با اين که هر دوي آنها انسان، و از نظر حقوق انساني مساوي هستند و هر دو ثمرات شجره زندگي مي باشند و هرکدام از آنها به اندازة ديگري در حفظ و توليد جامعه مؤثر مي باشند. در صورتي که مردان با زنان تفاوت انساني ندارند دليل اين که خداوند سهم آنها را زيادتر قرار داده است چيست؟**

**مي گويند قرآن زنان را نسبت به مردان در انسانيت نصف مردان شناخته، از اين جهت سهم آنها را نصف مردان قرار داده است.**

**اين اعتراضات برخلاف حقيقت است و ازاين جا پيدا شده است که دنياي ماديت براي انسانها ارزش مالي قائل شده است. يعني انسانها را به مال قيمت گذاري مي کند. فکر مي کند دليل برتري انساني بر انسان ديگر به اين است که آن انسانِ برتر از نظر مالي بيشتر ارزش دارد، با اين که شأن انسان بالاتر از اين است که به مال و ثروت قيمت گذاري شود و مانند اشياء يا حيوانات ارزش مالي پيدا کند. انسانها در قضاوت قرآن در انسان بودن مساوي يکديگر هستند و هيچ کدام از آنها بر ديگري تفاوت انساني ندارند و اگر يک نفر از آنها از نظر علم و دانش و حکمت و يا هنر بر ديگران سبقت گرفته انسانهاي عقب افتاده هم لياقت دارند که همان علم و حکمت و يا دانش و هنر را فرا گيرند و خود را به انسانهاي پيشرفته برسانند و لذا در قانون قصاص اسلامي اگر دانشمند بزرگواري کودک دو ماهه يا سه ماهه ای را به ناحق بکشد به جاي آن کودک کشته مي شود. اگر مردي زني را بکشد و زني مردي را به قتل برساند به جاي مقتول کشته مي شود، با اين که اگر انسانها تفاوت انساني با يکديگر مي داشتند چنين قصاصي جايز نبود. مثل اين که اگر انساني حيواني را بکشد به جاي آن حيوان کشته نمي شود بلکه مأمور پرداخت قيمت آن حيوان است.**

**از طريق همين قصاص اسلامي مي توانيم کشف کنيم که دين اسلام بين انسانها در حقوق و مزاياي انساني تفاوتي قائل نشده است بلکه همه آنها را مساوي قرار داده و اين تفاوتي که در ارث و يا پرداخت ديات و جريمه هاي قتل قائل شده براي تأمين خسارت مالي انسان مقتول است نه مربوط به اين که آنها با يکديگر تفاوت انساني دارند. کساني که انساني را به قتل مي رسانند به اولياء مقتول دو خسارت وارد ساخته اند. خسارت انساني، که انساني را به قتل رسانيده اند و خسارت مالي، که به همان ميزان منافع مالي اولياء مقتول را هدر داده اند. پرداخت ديات و غرامتِ قتل و جراحات، مربوط به تأمين خسارت مالي است و قصاص و قتل و جراحت مربوط به خسارت انساني.**

**اما در مورد ارث. خداوند نظر به اين که مقام قيمومت و مديريت زندگي را به مردان واگذار کرده است و آنها را مأمور پرداخت مهريه و نفقات زنان کرده است؛ از اين جهت که مخارج زندگي و انفاقات به آنها واگذار شده در تقسيم ارث حق بيشتري براي آنها قائل شده تا هنگام پرداخت مهريه زنان حقوق مالي زن و مرد با يکديگر برابر شود . مشاهده مي کنيم که اگر برادري دو برابر خواهر ارث برده وقتي خواهر به خانه شوهر برود با گرفتن مهريه حقش با برادرش مساوي و يا بيشتر مي شود.**

**دين اسلام در هيچ مرحله از مراحل حقوقي و قضايي تفاوتي بين زن و مرد قائل نشده است. پس در اين جا مي توانيم بين حقوق انساني و مالي تفاوت قائل شويم و بگوييم انسانها زن و مرد، بزرگ و کوچک، جوان و پير، در حقوق انساني مساوي با يکديگر هستند ولي در حقوق مالي، جبران خسارت ها و تقويت هاي مالي، بين زنان و مردان و يا پير و جوان تفاوت قائل شده اند. مثلا دو نفر کارگر که به صاحب کاري مراجعه مي کنند يکي از آنها بيشتر و يا بهتر کار مي کند و آن ديگري کمتر و يا بدتر کار مي کند. در اين جا ارزش انساني اين دو نفر با يکديگر مساوي است که صاحب کار بايد به هر دو احترام بگذارد و به هر دو به يک ميزان سلام کند و محبت داشته باشد وليکن هنگام پرداخت مزد کار، مي تواند تفاوت قائل شود. به کسي که بهتر و بيشتر کار کرده مزد بيشتري بدهد.**

**براي تفکيک حقوق انساني و مالي و توضيح اين دو حقوق مي گوييم حقوق انساني عبارت است از استفاده هايي که انسانها بايستي از يکديگر داشته باشند. همة انسانها به يک ميزان حرمت و احترام دارند و بايستي براي يکديگر احترام قائل شوند. به يکديگر سلام بدهند و از توهين به يکديگر خودداري کنند. همة انسانها به يک ميزان حق بهره برداري از نعمت هاي خداوند متعال را دارند. آب و هوا و غذا و خوراک و لطف و محبت و مهربانيِ انسانهاي بالاتر نسبت به انسانهاي درجه دوم؛ يعني انسانهاي حاکم و محکوم. حق استفاده از علم و دانش و حريت، حق استفاده از دين و آبرو و عزت و تمام چيزهايي که خداوند در عالم طبيعت و يا در عالم علم و حکمت براي انسانها آفريده است. هرچيز که ماية عزت و عظمت انسان مي شود و ارزش انساني او را بالا مي برد، تمام انسانها در استفاده از اين حقوق مساوي و برابر هستند. آن جايي که درهاي مدرسه و يا مراکز علم و تربيت باز مي شود و انسانها خود را براي کسب علم و دانش آماده مي کنند همه با يکديگر مساوي هستند. پير و جوان، زن و مرد، همه به يک ميزان حق بهره برداري از علم و دانش دارند و آنجا که انسانها با نعمت هاي خدا و روزي هاي خدا در طبيعت روبرو مي شوند؛ با بيابان ها و آب ها و منافع صحرا و دريا و ساير ثروت هايي که خداوند آن را آفريده و بوجود آورده است، همة انسان ها در استفاده از منابع طبيعت مساوي هستند. کسي نمي تواند تفاوتي بين آنها قائل شود. مثلا بگويد ميوه هاي خوب جنگل به مردها اختصاص دارد و بدها به زنان، و يا بگويد مردها حق استفاده از نعمت ها را دارند و زنان حق کمتري دارند. آن چه مربوط به خدا و طبيعت است و خدا آن را آفريده، همة انسان ها در استفاده از آن حقوق مساوي دارند و هيچ کس بر ديگري برتري ندارد. اين ها حقوق انساني است که خداوند ضمن آياتي در کتاب خود زن و مرد را طرف خطاب قرار داده و گفته است اين ها همه را براي شما خلق کرده ام و براي شما آفريده ام از آن بهره ببريد.[[23]](#footnote-24) به طور کلي آنچه نافع به حال انسان است و مورد بهره برداري انسان قرار مي گيرد و انسان مي تواند از آن بهره ببرد و استفاده کند حقوق انساني شناخته مي شود و همة انسان ها در استفاده از آن مساوي و برابر هستند. آنجا که صاحب باغ و باغبان پاي درختي با ميوه ها روبرو مي شوند صاحب باغ نمي تواند بگويد ميوه هاي درخت خوب مال من است و ميوه درخت بد مال باغبان. هر دو در استفاده از ميوه ها مساوي هستند زيرا خداوند ميوه را براي انسان آفريده و اين هر دو نفر انسانند.**

**و اما حقوق مالي عبارت است از تصرفات و مالکيتي که انسانها نسبت به مال و ثروت و يا منافع طبيعت پيدا مي کنند. انسانها در اين تصرفات و مالکيت ها بر مبناي فعاليت و براساس کار و کوشش نسبت به يکديگر تفاوت پيدا مي کنند. اگر دو نفر انسانِ تشنه به سوي چشمه آبي در حرکت هستند يکي از آنها بيشتر و بيشتر فعاليت مي کند و در تصرف آب چشمه و يا ساير ثروت هاي طبيعت بر ديگري سبقت مي جويد. حق مالکيت و تصرف با کسي است که سبقت جسته و از ديگران جلو افتاده است وليکن اين دو نفر هنگام بهره برداري از آب چشمه براي آشاميدن و يا بهره برداري از ساير منابع طبيعت که درتصرف آن بر ديگران سبقت جسته اند حق مساوي دارند. يعني انسان اول که مالک چشمه است نمي تواند آب چشمه را به خود اختصاص دهد و آن ديگر را تشنه بگذارد بلکه خود و او را بايستي به يک ميزان بهره مند کند. حقي که دين مقدس اسلام دراين جا به انسان اول واگذار مي کند حق مالکيت و تصرف است که به او مي گويد مالک و متصرف آب چشمه تو هستي وليکن وظيفه داري به همان ميزان که خود را بهره مند مي کني برادر عقب افتاده را هم بهره مند کني. نفر دوم حق دارد به ميزان نفر اول بهره مند شود وليکن با اجازة نفر اول، در شعاع شناختن حق مالکيت و تصرف براي نفر اول. در اين جا از نظر حق شناسي نفر دوم وظيفه دارد براي استفاده از آب چشمه از نفر اول مالک چشمه اجازه بگيرد و نفر اول وظيفه دارد او را مانند خود بهره مند کند وليکن حق ندارد به دليل مالکيت، نفر دوم را از آب چشمه محروم کند و به او اجازه بهره برداري ندهد که او را تشنه و يا گرسنه بگذارد.**

**روابط مالي بين انسانهاي پيش رفته در مال ثروت و انسانهاي عقب افتاده نظير روابط مالي بين پدر و فرزندان است. پدر مالک خانه و ثروت خانواده است زيرا پيش از فرزندان فعاليت داشته و ثروت بدست آورده وليکن به استناد همين مالکيت نمي تواند در بهره برداري خود را از فرزندان و زن جلو بيندازد. وظيفه دارد که فرزندان را مانند خود بهره مند نمايد، و فرزندان در شعاع مالکيت پدر و شناختن حق پدريِ او با جلب رضايت و کسب اجازه حق دارند که از ثروت پدر و مادر به ميزان خود او بهره مند شوند. انسانهاي پيشرفته در مال و ثروت و يا علم و فضيلت به جاي پدر هستند و انسانهاي عقب افتاده به جاي فرزندان، که در شعاع شناختن حق مالکيت و کسب اجازه، مانند مالک ثروت حق استفاده از مِلک و منافع دارند. پس مي توانيم بگوييم انسانها در حقوق انساني و استفاده از مال و منافع مساوي هستند ولي انسانهاي پيشرفته صاحب مقامي بالاتر، به جاي پدر شناخته مي شوند و عقب افتادگان به جاي فرزندان.**

**بنابراين تفاوت هايي که در قانون اسلام و آيات قرآن بين حقوق زن و مرد مشاهده مي شود مربوط به حقوق مالي و مالکيت است نه به حقوق انساني. يعني خداوند به مردان که سرپرست زندگي هستند و مأمورند از طريق کار و کوشش و مبارزه با عوامل طبيعت مال و ثروت بدست آورند وظيفه داده عائلة خود را مانند خود اداره کنند و در بهره برداري خود را از آنها جلوتر نيندازند. به همين مناسبت ادارة مال و ثروت و حق مالکيت به آنها واگذار شده وليکن در بهره برداري از مال و ثروتي که بدست آورده اند بين زنان و مردان تفاوتي وجود ندارد و شوهر از نظر اين که مأمور جمع مال و سرپرست زندگي است نسبت به مال و ثروتي که بدست آورده ولايت و مالکيت دارد؛ يعني مديريت مال به او واگذار مي شود وليکن در استفاده کردن و بهره بردن از مال و ثروتي که بدست آورده بين او و همسرش و ساير فرزندان تفاوتي نيست. همه به يک ميزان در شعاع مديريت شوهر از مال و ثروت بهره مند مي شوند. پس بين زنان و مردان تفاوت حقوقي وجود ندارد بلکه همه جا تساوي حقوق است.**

**وليکن تفاوت شغلي بين زن و مرد وجود دارد که خداوند هرکدام از آنها را براي کار مخصوصی آفريده است. نه کار زنان از دست مردان ساخته است که مانند آنها بتوانند يک مادر باشند و نه کار مردان از زنان ساخته مي شود که مانند مردان يک پدر باشند. پدري و مادري شغل زن و مرد است وليکن اين پدر و مادر در حقوق مساوي هستند. در تاریخ اسلام مشهور است که شب زفاف حضرت زهرا و امير مومنان( علیهما السلام )وقتي که پيغمبر اکرم (ص) آنها را دست بدست کردند فرمودند کارهاي اجتماعي شما را دو قسمت کردم. قسمتي با دخترم زهرا و قسمتي با شوهرش علي. کارهاي داخلي؛ خانه داري، شوهر داري، بچه داري، با دخترم زهرا و کارهاي خارجي منزل، جنگ و جهاد و جلب مال و ثروت با شوهرش علي( عليهما السلام ). وليکن از نظر حقوق هر دو نفر را کفو يکديگر قرار داده اند. يعني همسر و برابر.**

**بنابراين تقسيم ارث و يا تفاوت دية زن و مرد مربوط به امور مالي و جبران خسارت مالي است. نظر به اين که مديريت زندگي به مردان واگذار شده و آنها هستند که بايستي مال و ثروت بدست آورند و زندگي را اداره کنند به مال بيشتري احتياج دارند. زيرا آنچه مردان دارند حق زنان است و زنان در ثروت مردان شريکند وليکن مردان در ثروت زنان شريک نيستند. به همين مناسبت خداوند مديريت مال زنان را به مردان واگذار کرده است. و در مورد ديات، کسي که مردي را بکشد بيشتر خسارت مالي بوجود مي آورد از کسي که زن را کشته است، که براي جبران خسارت لازم مي شود مبلغ بيشتري بپردازد وليکن در قتل عمدي کسي که زن را بکشد کشته مي شود و زني که مردي را بکشد به قصاص کشته مي شود.**

**در آية شريفة ارث، براساس مديريت زندگي که به مردان واگذار شده و اين که مردان مأمور هستند مهر و نفقه به زنان بدهند، خداوند در تقسيم ارث سهم مردان را از زنان بيشتر قرار داده است و فرموده است که درباره ارث فرزندان شما به شما توصيه مي کنم که اگر کسي از دار دنيا برود و اولاد پسر و دختر از او باقي بماند، پسران دو برابر دختران مي برند. اين قانون دو برابري در صورتي است که وارث ها پسر و دختر با هم باشند. اگر وارث ها فقط پسر باشند همه برابر يکديگر ارث مي برند و تمام مال را بين خود قسمت مي کنند وليکن اگر وارث ها فقط دختر باشند؛ اگر فقط يک دختر باشد نصف مال را در مرحله اول مي برد. اگر پدر و مادر ميت در برابر دختر نبودند نصف ديگر هم به دختر بر مي گردد.**

**در اين جا است که سهام ارث دو جور نام گذاري شده، آن دو را به نام فرض و رد نام گذاري کرده اند: سهام فرضي- سهام ردّي.**

**سهام فرضی به قسمتي مي گويند که خداوند در کتاب معين فرموده؛ مانند جايي که مي فرمايد شوهر يک دوم مي برد و زن يک چهارم. يا پدر و مادر هر کدام يک ششم مي برند. و اما سهم ردي قسمتي از مال ميت است که باقي مي ماند و خداوند نامي از آن قسمت نبرده است. يعني به عنوان يک دوم و يک پنجم و غيره شناخته نشده است و به عنوان باقي مانده به وارث مي رسد. در اين جا که وارث ها فقط دختر هستند سهام فرضي و سهام ردي بوجود مي آيد. يعني دخترها قسمتي از مال را به فرض مي برند که خدا معين فرموده، و بقيه را به رد مي برند. يعني خداوند درباره بقيه ساکت شده و دستوري نداده، وليکن روي قاعدة ديگري که بجز دختران وارثي نيست بقيه را هم به آنها بر مي گرداند. دراين جا که وارث ها فقط دخترها هستند دو حال بوجود آمده است.**

**اول اين که وارث فقط يک دختر باشد. دوم اين که از يک دختر بيشتر باشد.**

**اگر وارث فقط يک دختر باشد يک دوم مال را به فرض مي برد، بقيه را هم که وارث ديگري نيست به او بر مي گردانند. و اگر وارث ها از يک دختر بيشتر هستند دو سوم مال را به فرض مي برند که بين آنها قسمت مي شود و آن يک سوم باقيمانده را هم دو مرتبه به آنها بر مي گردانند. پس در اين جا دختران، هم به فرض مي برند و هم به رد.**

**خداوند اين دو حکم را در جمله دوم و سوم بيان کرده است و فرموده که اگر وارث ها دختر باشند دو تا و بالاتر، پس براي آنها دو سوم ماترک است و اگر وارث فقط يک دختر باشد نصف آن را مي برد.**

**قسمت چهارم آيه درباره ارث پدر و مادر است که تنها باشند يا به همراه فرزندان. وارث هاي طبقه اول که در برابر يکديگر قرار مي گيرند و با هم ارث مي برند، فرزندان و پدر و مادرند، و اگر فرزندان نبودند نوه ها جاي فرزندان را مي گيرند، با پدر و مادر ارث مي برند. اگر نوه ها نبودند نتيجه ها. به همين ترتيب فرزندانِ با واسطه جاي فرزندانِ بدون واسطه را مي گيرند. همه جا فرزندانِ با واسطه و بي واسطه در برابر پدر و مادر قرار مي گيرند و با هم ارث مي برند. وليکن اگر پدر و مادر نبودند، پدر و مادرِ آنها که اجداد ميت باشند جاي پدر و مادر را در طبقه اول نمي گيرند بلکه اجداد در طبقه دوم همراه برادر و خواهر هستند. پس وارث هاي طبقة اول فقط فرزندان و پدر و مادرند. تا زماني که يکي از آنها بلاواسطه و يا با واسطه تمام ماترک را مي برد، نوبت به اجداد و برادر و خواهر نمي رسد.**

**در اين جا اگر کسي از دار دنيا برود و وارث هاي او پسر و دختر و پدر و مادر باشند به هر يک از پدر و مادرها يک ششم را مي دهند. بقيه که چهارششم است بین فرزندان قسمت می شود. پسرها دو برابر دخترها. و اگر وارث ميت فقط پدر و مادر و چند تا پسر باشند به همين ترتيب، سهم پدر و مادر هر کدام يک ششم، و بقيه مال پسران است. و اگر وارث ميت دخترها و پدر و مادر باشند؛ اگر وارث يک دختر باشد همراه پدر و مادر، در اين جا يک دوم از مال را به دختر مي دهند و يک سوم ديگر که دو ششم باشد به پدر و مادر، و يک ششم ديگر از جمع مال باقي مي ماند. زيرا سه ششمِ مال که يک دومِ ماترک است نصيب دختر شده و دو ششم نصيب پدر و مادر و يک ششم باقيمانده که آن يک ششم هم به پدر و مادر و دختر بر مي گردد. يعني پنج قسمت مي شود سه قسمت آن بهرة دختر و دو قسمت آن بهرة پدر و مادر. در همين جا اگر به جاي دختر يک پسر يا بيشتر باشد تمام بقيه را مي برند. به پدر و مادر بيشتر از يک ششم نمي رسد. و اگر وارث ها دو دختر و يا بيشتر همراه پدر و مادر باشند دو سوم مال را به دخترها مي دهند که بطور مساوي قسمت کنند و آن يک ششم ديگر که دو ششم است به پدر و مادر داده مي شود و باقيمانده ای ندارد که دو مرتبه به آنها برگرداند. و اگر وارث بک دختر باشد همراه پدر تنها يا مادر تنها؛ سه ششم را دختر مي برد و يک ششم را مادر تنها يا پدر تنها، و دو ششم ديگر باقي مي ماند که چهار قسمت مي شود. سه قسمت براي دختر و يک قسمت براي پدر و یا مادر تنها. در همين موقع اگر وارث پسر باشد همراه پدر تنها و يا مادر تنها، فقط يک ششم را به پدر تنها و يا مادر مي دهند و بقيه را که پنج ششم است پسر مي برد و براي پدر و یا مادر بقيه اي نمي ماند.**

**و باز در همين مورد اگر وارث ها دو دختر و يا بيشتر بودند همراه پدر تنها و يا مادر تنها، دخترها دو سوم را که چهار ششم است به فرض مي برند پدر و یا مادر هم يک ششم را مي برد. يک ششم ديگر باقي مي ماند که به نسبت سهام پنج قسمت مي شود و چهار قسمت براي دخترها يک قسمت براي پدر و یا مادر. و باز در همين مسئله اگر وارث ها پسر و يا پسر و دختر باشند همراه مادر تنها و يا پدر تنها, پدر و مادر فرض خود را مي برند و بقيه نصيب پسرها و يا پسر و دختر مي شود.**

**قسمت چهارم آية شريفه دربارة ارث پدر و مادر است؛ در صورتي که ميت فرزندي نداشته باشد. در اين مورد خداوند تعالی مي فرمايد اگر ميت فرزندي ندارد و وارث او پدر و مادر هستند يک سوم را مادر به فرض مي برد و دو سوم ديگر به پدر مي رسد. و اگر وارث، پدرِ تنها و يا مادرِ تنها است تمام ارث را مي برد. در همين مورد خداوند مي فرمايد که اگر ميت برادر و خواهر، دو تا و بالاتر، همراه پدر و مادر دارد در اين جا سهم مادر يک ششم، و پنج ششم ديگر سهم پدر مي شود. يعني تأثير برادر و خواهر ميت در اين جا اين است که سهم مادر را از يک سوم به يک ششم تنزل مي دهند. در اين جا برادر و خواهر را هم حاجب مي نامند.**

**در همين مورد که طبقة اول، وارثِ مال ميت هستند، اگر فرزندانِ مرتبة اول نبودند، فرزندان آنها که نوه ها و يا نبيره هاي ميت هستند به جاي پدر و مادر خود ارث مي برند و در ارث بردن شريک پدر و مادر هستند. فرزندانِ دختر سهم مادر خود را مي برند و فرزندان پسر هم سهم پدر خود را مي برند. پس اگر وارث ميت يک پسر و يا چند پسر از دختر باشند و يک دختر و يا چند دختر از پسر، دخترانِ پسر دو برابرِ پسرانِ دختر مي برند و اگر ميت يک پسر از دختر داشته باشد و نوه هاي پسري نداشته باشد پسرِ دختر يک سوم مال را به فرض مي برد، دو ششم مال را هم پدر و مادر مي برند، يک ششم باقيمانده را هم به طريقي که گفته شد پدر و مادر و نوة دختري بين خود قسمت مي کنند. در همين فرض اگر وارث ميت يک دختر از پسرِ ميت باشد همراه پدر و مادر، پدر و مادر هر کدام يک ششم مي برند بقية مال نصيب دخترِ پسر مي شود زيرا فرزندان مرتبة دوم و سوم، بهرة کسي را مي برند که به وسيلة او به ميت مربوط مي شوند. پس پسرانِ دختر، نصيب دخترِ ميت را مي برند و دخترانِ پسر نصيبِ پسرِ ميت را. وليکن دراين جا بعضي از علماء نوه و نتيجه ها را به جاي دختران و پسران اصلي قرار مي دهند و چنان قسمت مي کنند که گويي فرزند بلاواسطه بوده اند.**

**آيه دوم ارث درباره ارث کلاله است.[[24]](#footnote-25) کلاله برادر و خواهر ميت را مي گويند. اين آيه درباره خواهر و برادر ناتني است و آية آخر سوره درباره برادر و خواهر تني. در اين آيه شريفه مي فرمايد: اگر وارث ميت کلاله هستند؛ وارث، برادر و خواهرِ مادري مي باشند، در اين جا که برادر و خواهرِ مادري هستند اگر فقط يک برادر و يا يک خواهر باشد يک ششم مال را مي برد و اگر از يک برادر و يک خواهر بيشتر باشند يک سوم مال را مي برند بين خودشان مساوي قسمت مي کنند بقيه مال را برادر و خواهر پدري و مادري و يا برادر یا خواهرِ پدري مي برند. آية آخر سوره هم دربارة ارث برادر خواهر تني يا برادر و خواهر پدري است.[[25]](#footnote-26) مي فرمايد که اگر ميت فرزندي ندارد و فقط يک خواهر دارد از پدر و مادر و يا پدرِ تنها، آن يک خواهر نصف مال را به فرض مي برد و بقيه را هم به او برمي گردانند، اگر وارث ديگري نباشد. و اگر ميت فقط يک برادر تني و يا پدري دارد برادر تمام ارث را مي برد. اگر وارث ميت دو خواهر تني باشند يا دو خواهر پدري، دو سوم مال را به فرض مي برند بقيه را هم اگر وارث ديگري نباشد به همين خواهرها برمي گردانند. و اگر وارث ها برادر خواهر تني و يا پدري با هم باشند برادرها دو برابر خواهرها ارث مي برند. اين دو آيه شريفه ارث برادر خواهر را روشن مي کند. آيه اول ارث برادر خواهرِ مادري, آيه دوم ارث برادر خواهرِ پدري و مادري و يا پدري تنها. در نتيجه برادر خواهر به سه دسته تقسيم مي شوند؛ اول برادر و خواهر مادري، دوم برادر و خواهر پدري و مادري، سوم برادر و خواهر پدري. همة اين برادر و خواهرها را با هم کلاله مي گويند که هر کدام ارث معيني دارند.**

**در موردي که ميت برادر و خواهر تني و ناتني از پدر و مادر دارد؛ برادر خواهرِ مادري دارد و برادر خواهر پدري و مادري و برادر خواهر پدريِ تنها، که آنها را کلالات سه گانه مي گويند، در اين جا برادر و خواهر پدريِ تنها از ارث محروم مي شوند زيرا برادر و خواهرِ تني از آنها به ميت نزديک ترند و آن که نزديک تر است مانع دورتر مي شود. وليکن برادر خواهرِ مادري اگر يک نفر باشد يک ششم مي برد و اگر از يک نفر بيشتر باشد يک سوم مال را مي برند، ميان خودشان بطور مساوي قسمت مي کنند. يعني برادر و خواهر به اندازه هم مي برند زيرا آنها اولاد مادر ميت هستند، فقط حق مادر را مي برند بقية مال را به برادر خواهر تني مي دهند به طوري که برادرها دو برابر خواهرها ببرند. و اگر برادر خواهرِ تني نباشد برادر خواهر پدري جاي آنها را مي گيرد وليکن حقوق برادر خواهرِ مادري کم و زياد نمي شود.**

**درهمين مورد اگر اجداد هم باشند پدر بزرگ به جاي يک برادر، مادر بزرگ به جاي يک خواهر حساب مي شود. پدر بزرگِ مادري به جاي يک برادرِ مادري و يا يک خواهرِ مادري حساب مي شود. پدر بزرگ پدري و مادري به جاي يک برادرِ پدري يا مادري حساب مي شود. همان حکمي که دربارة برادر يا خواهر بود درباره اجداد هم جاري مي شود. اگر برادر و خواهرها نباشند فرزندان آنها به جاي آنها ارث برده و شريک اجداد مي شوند.**

**طبقة سوم وارث ها عموها و دايي ها و خاله ها مي باشند. برادران مادرِ ميت، خواهرانِ مادر ميت، برادرانِ پدر ميت و خواهرانِ پدر ميت. احکام دايي ها و خاله ها و عموها و عمه ها عين احکام برادر خواهر ميت است. اگر وارثِ ميت عمو و عمه و يا عموها و يا عمه ها با هم بودند ماترک بين آنها قسمت مي شود. عموها دو برابر عمه ها ارث مي برند و اگر وارث ميت فقط دايي ها و خاله ها بودند يعني برادران و خواهران تني مادرِ ميت، آنها نيز مانند عمو و عمه، دايي ها دو برابر خاله ها ارث مي برند. اگر هر چهار طايفه با هم بودند، عمو، عمه، دايي، خاله؛ يک سوم مال را خويشاوندان مادري مي برند؛ دايي ها دو برابر خاله ها، و دو سوم ديگر را خويشاوندان پدري مي برند؛ عموها دو برابر عمه ها. اگر عمو و عمه، دايي و خاله، هر کدام از هر سه طايفه بودند يعني عموها و عمه هاي تني و ناتني از طرف پدر، دايي ها و خاله هاي تني و ناتني از طرف مادر؛ دايي و خالة مادري. يعني برادرانِ مادرِ ميت از مادرِ فقط، و خواهران مادرِ ميت از مادر؛ به دايي ها و خاله هاي مادريِ ميت از مادر، همان يک سوم را مي دهند اگر از يک نفر بيشتر باشند و يک ششم را مي دهند اگر فقط يک نفر باشد. بقيه مال را عموها و عمه هاي تني مي برند و اگر آنها نباشند عمه و عمو ناتني جاي آنها را مي گيرند.**

**ارث زن و شوهر**

**در آيه ارث مربوط به زن و شوهر خداوند مي فرمايد که اگر زن شما از دار دنيا برود و فرزندي نداشته باشد نصف ماترک زنان مال شما مردان است و اگر فرزندي داشته باشد يک چهارم مال زن نصيب شما مردان مي شود و اگر شوهرِ زني از دنيا برود و فرزندي نداشته باشد آن زن يک چهارم از مال شوهر را مي برد و اگر شوهر، فرزندي داشته باشد يک هشتم مال نصيب زن مي شود.[[26]](#footnote-27) اين يک چهارم و يک هشتم ارث زنان و همچنين يک چهارم و يک دوم ارث شوهر نصيب معين زن و شوهري است که هرگز کم و زياد نمي شود. خواه وارث، طبقة اول و دوم و سوم باشند خواه اصلا هيچ نباشند. اگر زن و شوهر در هيچ طبقه وارث نداشته باشند باز هم سهم همسر آنها همان يک چهارم و يا يک هشتم و يا يک دوم و يک چهارم است. بقية مال را اگر وارثي نباشد امام مسلمانان مي برد. و در آخر آيات ارث خداوند مي فرمايد که اين آيات حدودي است که خداوند براي تقسيم اموال و ثروت معين کرده است.[[27]](#footnote-28) اگر کساني بخواهند قانون الهي را تغيير دهند و سهم وارث ها را از اين مقدار کمتر يا زيادتر کنند از حدود الهي تجاوز کرده اند و کساني که از دايره احکام الهي خارج شوند انسانهاي ظالم و متجاوز هستند و نتيجه ظلم و تجاوز پيدايش آتش جهنم است که به آن مبتلي خواهند شد.**

**در آخر آيات ارث خدا مي فرمايد که همة اين تقسيمات بعد از پرداخت ديون ميت و بعد از وصيت صاحب مال است. يعني آن چه ميت قرض دارد و يا وصيت کرده است از ماترک خارج مي کنند بقيه را به وارث ها مي دهند. البته وصيت نبايستي ضرري باشد يعني صاحب مال اگر در وصيت خود يکي از وراث ها را محروم کند و يا از يک سوم مال، بيشتر در وصيت قرار دهد آن وصيت قابل قبول نيست زيرا قسمت الهي را به هم زده است و برخلاف حکم خدا وصيت کرده است.**

**نکتة قابل توجهي که در ميراث زن و شوهر به وجود آمده اين است که اولا يک هشتم و يک چهارم ميراث زنان مربوط به زوجيت است. يعني اين يک هشتم و يک چهارم حق همسر شوهر است خواه يک زن داشته باشد يا زنان متعدد. البته حقّ همسر مرد است در عقد دائمي، که اگر يک زن داشته باشد يک چهارم و يا يک هشتم را مي برد و اگر دو زن داشته باشد يک چهارم و يک هشتم بين هر دو قسمت مي شود. همين طور اگر سه زن دائمي و يا چهار زن دائمي داشته باشد همان يک چهارم و يک هشتم بين آنها قسمت مي شود؛ و چون در قانون اسلام بيشتر از چهار زن جايز نيست زن پنجم رسميت ندارد و عقد او باطل است وارث شوهر هم نمي شود.**

**نکته ديگر قابل توجه اين است که زنان از مستقلات و املاک مسکوني و يا غيرمسکوني شوهر ارث نمي برند بلکه حق آنها منحصر مي شود در اموال منقول و قيمت اموال غيرمنقول. يعني ماترک شوهر اگر منقول باشد مانند خانه و املاک، زنان از عين ملک نمي برند بلکه از قيمت املاک مي برند. در اين جا بعضي از فقهاء مي گويند که قيمت ساختمان و درخت ها و زراعت ها. يعني زنان از اصل ملک نمي برند بلکه از قيمت زراعت، مِلک و يا درخت هاي باغ و يا ساختمانِ خانه مي برند وليکن ممکن است که ماترک ميت فقط املاک باشد، در اين صورت زنان محروم مي شوند. از محتواي فرمايشات ائمه کشف مي شود که زنان شريک ملک نمي شوند زيرا ممکن است به خانه شوهر ديگر بروند و بيگانه اي را بر املاک فرزندان مسلط کنند و اين عدم شرکت در املاک منافات با وراثت از قيمت ملک و منافع ملک ندارد. پس بايستي املاک را هنگام مرگ به نرخ زمان قيمت کنند و از قيمت املاک که ماترک ميت است حق زنان را بپردازند. لذا بعضي فقهاء در يک چنين مواردي که شوهر بجز املاک چيزي ندارد به مصالحه فتوا داده اند و گفته اند که بايستي ورثة ديگر، زنان و مادران را راضي کنند. پس بهتر اين است که براي عدم شرکت زنان در املاک و براي احياء حق وراثت و همسري آنان يک هشتم از غيرمنقول و يک هشتم از قيمت املاک را به زنان بپردازند تا هر دو جهت رعايت شده باشد.**

**بخش پنجم**

**- آيات ديگر درباره حقوق زنان**

**- حقوق عبادي و انساني و اخلاقي و علمي و عرفاني.**

**- زنان و تقرب به خداوند متعال**

**- تساوي زن و مرد در هدايت به دين و تقرب به خدا**

**- تفاوت زنان و مردان در خلقت و دليل آن.**

**- شغل هاي مختلف در قياس با انسانهاي مختلف.**

**-تفاوت فکري و رواني زن و مرد.**

**در اين جا که بحث وراثت و حقوق مالي انساني زنان مطرح است، بهتر اين است که بحث خود را در تمام آياتي که حقوق زنان و وظايف آنان را معين مي کند ادامه بدهيم.**

**آياتي که درباره حقوق و وظايف زنان در قرآن نازل شده چند قسمت است:**

**اول. آياتي که وظايف و بندگي آنها و رابطه زنان را با خدا روشن مي کند و وظايف عبادي آنها را از نماز و روز و حج و دعا و امثال آن بيان مي کند.**

**دوم. آياتي که خداوند در ضمن آن آيات حدودِ مالکيت زنان و وظايف عبادي آنها را از پرداخت خمس و زکوة و نذر و کفارات روشن مي سازد.**

**سوم. آياتي که در آن آيات خداوند حقوق انساني خانم ها را روشن مي کند؛ از کيفيت احترام به مقام آنها و بزرگداشت آنها در اجتماع و مقام و موقعيتي که مطابق شأن خانم ها در اجتماع بوجود آمده است. دراين آيات از طريق مقابلة وجود زنان با مردان از راه قصاص و ديات و جنايات ارزش وجودي زنان کاملا روشن مي شود که خداوند آنها را در چه حد و مقامي قرار داده است.**

**چهارم. آيات مربوط به حقوق همسري و زن و شوهري از طريق مقابلة وجودي زن و شوهر و وظايفي که در ازدواج به آنها واگذار شده است. آياتي که دلائل کفويت و برابري زنان با شوهر را روشن مي سازد و رسالة زندگي را براي زنان در زندگي با شوهر تنظيم مي کند.**

**پنجم. آياتي که وظايف مادري مادران را روشن مي سازد. وظايفي که مادران نسبت به فرزندان دارند و حقوقي که بين مادر و فرزند به وجود مي آيد و وظايف ديگري که پدر و مادر به حال اشتراک يا انفراد درباره فرزندان خود پيدا مي کنند.**

**مجموعة اين آيات روي هم ارزش وجودي و حقوق مادي و معنوي و انساني بانوان را روشن مي کند و نتايجي که يک خانم مي تواند در زندگي دنیا و آخرت براي خود و فرزندان خود بوجود بياورد.**

**در مقدمة بيان اين آيات بايستي بدانيم که انسانها از زن و مرد در زندگي خود داراي سه نوع حقوق هستند که بايستي براي احياء همان حقوق و جلب نعمت هايي که خداوند در زندگي براي آنها آفريده فعاليت کنند. در اين جا نقش دين و مذهب همين است که انسانها را در شعاع راهنمايي خود به سوي احياي همان حقوق سه گانه و جلب نعمت هاي خدا راهنمايي مي کند و در واقع دين به معناي آدرس نعمت هاي مادي و معنوي خدا است در دنيا و آخرت.**

**حقوق سه گانه بالا عبارت است از:**

**حقوق مالي و لذائذ مادي در دنيا و آخرت.**

**حقوق انساني يعني برخورداري انسانها از احترام و محبت به يکديگر و انس و آشنايي.**

**حقوق علمي و پيدايش انس و آشنايي بين انسان و خدا از طريق درک معارف و لذائذ روحي.**

**در تمام موارد بالا آيات قرآن همه جا حقوق زنان و مردان را برابر يکديگر قرار داده و بلکه در بسياري از موارد مشاهده مي کنيم که حقوق زنان بيشتر مورد توجه و رعايت قرار گرفته است.**

**قبلا گفتيم که حق هر انساني همان چيزي است که براي انسان قابل استفاده و بهره برداري است. حق شما يعني همان لذائذ و نعمت هايي که بايستي در اختيار شما قرار گيرد و حق داريد از آن بهره مند شويد. حقوق من يعني آن چه مال من است و حق استفاده از آن را دارم. کلمه حق به معناي شیئ ثابت و پايداري است که براي انسان قابل استفاده است مولا اميرالمومنين عليه السلام در تعريف و توصيف حق مي فرمايد[[28]](#footnote-29) که حقوق از نظر درک و وصف کاملا روشن و قابل توسعه است. همه کس به حقوق خود آشنايي دارد و آن چه مربوط به آنها است درک مي کند وليکن مردم در ميدان رعايت حقوق در مضیقه قرار مي گيرند، آن طور که نسبت به حقوق خود درک و دانش دارند نمي توانند حقوق ديگران را رعايت کنند. مي فرمايد حق به نفع هيچ کس تمام نمي شود مگر اين که به ضرر او تمام مي شود. هيچ کس در عالم نيست که تنها او بر ديگران حق داشته باشد و ديگران بر او حق نداشته باشند. پدر و مادر بر فرزندان خود حق دارند فرزندان هم بر پدر و مادر خود حق دارند. همچنين امام بر مردم حق دارد و مردم هم بر امام حق دارند که بايستي همه با هم آن حقوق را رعايت کنند. در اين جا مي فرمايد که اگر کسي پيدا شود در عالم که فقط او بر مردم حق داشته باشد و مردم بر او حق نداشته باشند يک چنين حقوقِ يک طرفه، اختصاص به ذات مقدس خدا دارد. مي توانيم بگوييم خدا بر مردم حق دارد و مردم بر او حق ندارند زيرا مردم از خدا بهره مند مي شوند در نتيجه حق خدا بر آن ها ثابت مي شود وليکن خدا از مردم بهره مند نمي شود و از کار و کوشش آنها نفعي نمي برد. به آنها محتاج نيست تا اين که مردم هم بر خدا حق داشته باشند. زيرا شما به اين دليل به ديگري حق پيدا مي کنيد که فايده اي به او برسانيد و او به آن فايده محتاج باشد. اگر شما بهره ای به کسي نمي رسانيد نمي توانيد بر او حقي پيدا کنيد.**

**بين انسان و خدا از نظر بهره رساني، حقوقِ يک طرفه ايجاد مي شود. فقط خدا بر انسان حق دارد؛ که او به بندگان بهره مي رساند و بندگان به خدا محتاجند و نمي توانند فايده اي به خدا برسانند. پس حق خدا بر مردم ثابت مي شود و حق مردم بر خدا ثابت نيست. وليکن خداوند متعال روي قاعدة لطف و کرمي که به بندگان خود دارد بين خود و بندگان مقرراتي بوجود آورده و با آنها معاهده بسته است که اگر بندگان آن مقررات را رعايت کردند بر خدا واجب مي شود حق آنها را رعايت کند و در برابر اطاعت و بندگي آنها را از لطف و کرم خود در دنيا و آخرت بهره مند سازد. به همين مناسبت خداوند بر خود واجب کرده است که بندگان مطيع خود را به بهشت ببرد و آن ثواب هاي آخرتي را در برابر اطاعت به آنها برساند. در زندگي دنيا هم کساني که عهد او را رعايت کنند از حوادث و خطرات ايمن مي باشند. در نتيجه، کلمة حق و حقوق بين خدا و انسانها و بين انسان و انسانهاي ديگر قابل توسعه است. يعني همه کس بر همه کس حق پيدا مي کنند و همه با هم بايستي آن حقوق را رعايت کنند تا در ضمن رعايت حقوق يک تمدن عالي انسانی و مدينة فاضله به وجود آيد.**

**پس براي وضوح بيشتر در تعريف حق مي گوييم که آن، قول و عمل و يا ثروت و نعمتي است که به وسيلة انساني در اختيار انسان ديگر قرار بگيرد و مورد استفاده و بهره برداري آن انسان واقع شود. حق من بر ديگران يعني آن چه بايستي در اختيار من قرار دهند و حق آنها بر من يعني آنچه را که من بايستي در اختيار آنها قرار دهم تا از آن بهره مند شوند. حقوق فرزندان بر پدر و مادر يعني آن منافع مادي و معنوي که بايستي پدر و مادر در اختيار فرزندان قرار دهند و فرزندان از آن بهره مند شوند. حق پدر و مادر بر فرزند يعني آن منافع مادي و معنوي که بايستي فرزندان در اختيار پدر و مادر قرار دهند و آنها را از آن منافع بهره مند سازند و همين تعريف دربارة تمام حقوق بين انسانها نسبت به يکديگر و بين خدا و انسان گسترش پيدا مي کند.**

**در واقع هنگامي که بخواهيم معاني حق را تجزيه کنيم، در تجزيه دو جزء پيدا مي کند که هر دو جزء با هم معاني کلمه حق را بوجود مي آورند:**

**جزء اول يعني آنچه من در اختيار شما و آن چه شما در اختيار من قرار مي دهيد.**

**جزء دوم يعني آن چه را شما در اختيار من قرار مي دهيد که براي من قابل استفاده باشد و از آن بهره مند شوم و آنچه من در اختيار شما قرار مي دهم که براي شما قابل استفاده باشد و از آن بهره مند شويد.**

**اين دو معنا پس از ترکيب با يکديگر معناي حق را بوجود مي آورد که کلمه حق به آن اطلاق مي شود.**

**و اکنون براي وضوح حقوق مادي و معنوي بانوان در اجتماعات ديني و انساني بحث خود را ادامه مي دهيم و آيات و احاديث مربوط به آن را از کتاب خدا و سنت پيغمبر مورد استدلال قرار مي دهيم تا به حقوق مادي و معنوي زنان آگاه شويم.**

**گفته شد که نعمت هاي خداوند تبارک و تعالي يعني آنچه در دنيا و آخرت مطلوب انسان و قابل استفاده است سه قسم است:**

**اول، ماديات و لذائذ مادي؛ خوراک و پوشاک، غذا و مسکن و مظاهر و مناظر زيبا و جالب که از طريق حواس پنج گانه قابل درک و استفاده است.**

**دوم، لذائذ انساني. آن چه انسان ها را از يکديگر بهره مند مي سازد.**

**لذائذ انساني عبارت است از پيدايش الفت و محبت بين انسانها که براساس همان الفت و محبت بين انسانها انس و آشنايي بوجود مي آيد و از ملاقات و زندگي با يکديگر بهره مند مي شوند. مانند لذائذي که پدر و مادر از حشر با فرزندان، و يا فرزندان از ملاقات پدر و مادر دارند و همچنين لذائذ انس و آشنايي در حشر با خويشاوندان و دوستان. از اين نعمت بزرگ تمدن انساني به وجود مي آيد که در آن تمدن کشف مي شود که هر انساني براي انسان ديگر نعمت بزرگي است که مي تواند از آن بهره مند شود و آن ثروت را براي خود بپروراند و براي بهره برداري آماده سازد.**

**سوم، لذائذ علم و دانش از طريق تغذيه روحي. آشنايي به خلقت عالم و معرفت به حال انسانها. معرفت به خداوند متعال و بهره برداري از لطف و محبت خدا.**

**آنچه در زندگي براي انسان لذت بخش و قابل استفاده است در همين سه رقم خلاصه مي شود که هريک از آنها تا بي نهايت و براي هميشه براي انسانها قابل استفاده است. لذائذ مادي در دنيا و درآخرت نامتناهي است. همين طور لذائذ انساني و لذائذ علم و معرفت هرکدام در دنيا و آخرت نامتناهي است که براي هميشه انسان را بهره مند و منتفع مي سازد. همه اين نعمت ها و لذت ها را در دنيا و آخرت خداوند متعال براي انسان خلق فرموده و انسانها را از زن و مرد به سوي درک و جلب آن نعمت ها هدايت فرموده است که مجموعة آن در واقع آدرس نعمت هاي خدا است و به نام دين و کتاب هاي آسماني شناخته شده است.**

**دين يعني آدرس نعمت هاي خدا در دنيا و آخرت و هدايت مردم بسوي آن نعمت ها و تصرف و استفاده ازآنها, مجموعة همين هدايت ها به نام دين معرفي شده است که هر انساني به ميزان بهره برداري از دين و آشنايي به دعوت قرآن به آن نعمت ها مي رسد و از آن بهره مند مي شود.**

**کساني که فاقد دين هستند و کافر از دنيا مي روند فاقد نعمت هاي خدا مي شوند و زندگي آنها به صفر و زير صفر تنزل پيدا مي کند، و کساني که واجد و کاسب دين خدا هستند و با سرمايه دين و تقوي از دنيا مي روند به ميزان همان سرمايه از نعمت هاي سه گانه بالا بهره مند مي شوند و در يک زندگي بهشتي قرار مي گيرند، و کساني که با دين خدا و اولياء خدا به جنگ و مبارزه مشغول مي شوند، چراغ هاي فضيلت را خاموش مي کنند و اولياء خدا را به قتل مي رسانند مشمول غضب خدا قرار مي گيرند و عاقبت به آتش جهنم مبتلا مي شوند. هرکسي به ميزاني که از دين بهره مند است از نعمت هاي خدا بهره مند مي شود و به هر ميزاني که از وظايف ديني و اجراي مقررات الهي محروم است به همان ميزان از نعمت هاي خدا در دنيا و آخرت محروم است.**

**دراين جا بررسي اين حقيقت لازم است که آيا دين بر همة انسانها از زن و مرد و فقير و غني و سياه و سفيد به طور مساوي قسمت شده و همه را خداوند يک نواخت به مکتب دين دعوت نموده و از علوم و دانش بهره مند ساخته و يا اين که خداوند متعال در اين جا تبعيض قائل شده است و عده اي را از دين خود بيشتر بهره مند فرموده و عده اي را در محروميت از نعمت دين و عده ای را در موفقيت دینی قرار داده است. اگر مشاهده شد که خداوند متعال دردين تبعيض قائل شده، به همان ميزان مي توانيم بگوييم که در حقوق انسانها تبعيض قائل شده است؛ کساني را که از دين بيشتر بهره مند فرموده از حقوق بيشتر، و کساني را که کمتر, کم تر بهره مند ساخته، زيرا دين يعني راه هاي وصول به حقوق و بدست آوردن نعمت هاي قابل استفاده براي انسان.**

**مشاهده مي کنيم که همه جا کلمة دين با کلمة حق توأم است. دين يعني حق و حقوق، حق و حقوق يعني دين. و اکنون در بيان تساوي و يا تبعيض حقوق بين زن و مرد بحث مي کنیم.**

**مشاهده مي کنيم که تمام انسان هاي عالم, زن و مرد، سفيد و سياه، همه و همه يک نواخت به دين خدا دعوت شده اند. خداوند اين درِ رحمت را بر روي همه انسان ها در شکل ها و نژادهاي مختلف يک نواخت باز کرده است. خداوند دين و رحمت معنوي خود را مانند آب ها و درياها در اختيار بشريت قرار داده و همه را به ميزاني که مي توانند از لطف و رحمت او استفاده کنند بهره مند ساخته است. خداوند در کتاب آسماني خود همه جا بشريت را طرف خطاب قرار داده و با جملات يا ايها الناس، يا بني آدم، و امثال آن، همة انسان ها را بدون تفاوت و تبعيض به دين خود دعوت کرده است و چون در دعوت الهي تبعيض و تفاوت وجود ندارد قهرا در قبول دعوت هم تبعيض و تفاوت نخواهد بود و اگر تمام بشريت دعوت خدا را يک نواخت قبول کنند همه با هم به طور مساوي در شعاع لطف خدا قرار مي گيرند. قرآن که کتاب دين و دعوت خدا است در اختيار تمام مردم قرار گرفته و همه کس حق استفاده از آن را دارد. هيچ کس نمي تواند کتاب خدا را به خود انحصار دهد و سرِ راه کسي براي استفاده از قرآن مانعي بوجود آورد و يا در برابر اين استفاده براي خود حق و امتيازي قائل شود و وجهي از مردم بگيرد. همين طور در استفاده از برکات وجودي پيامبران و راهنمايي آنها. خدا و اولياء خدا نعمتي هستند قابل استفاده براي تمام افراد بشر.**

**خداوند درآيه اي از سوره حجرات مردم را طرف خطاب قرار مي دهد و مي فرمايد اين که من شما را زن و مرد و سياه و سفيد و شعبه شعبه و قبيله قبيله به نژادها و زبان هاي مختلف خلق کرده ام براي اين است که از طريق تفاوت ها شناسايي به وجود آيد و هر انساني بتواند با مشخصات قبيله اي و نژادي، ديگران را بشناسد.[[29]](#footnote-30) اين تفاوت ها و اختلافات براي اين نيست که عده اي به دليل اين که از نژاد سفيدند و يا شاهزاده و يا پيغمبر زاده اند خود را به خدا نزديک تر بدانند که خدا را در انحصار خود قرار دهند و عده ای ديگر به دليل سياه پوستي خود را از خدا دورتر بشناسند بلکه اين اختلافات براي شناسايي است و تمام مردم از زن و مرد و سفيد و سياه در برابر خدا يکسانند. فقط کساني بيشتر کسب فيض مي کنند که بيشتر در خط تقوي و ايمان به خدا سرعت دارند. همه کس به ميزان سعي و عمل خود از لطف خدا بهره مند مي شوند.**

**بعضي ها که به دليل اختلاف احکام و وظايف ديني براي زن و مرد در بعضي موارد خواسته اند که احساس تفاوت و تبعيض کنند در اشتباه بوده اند. مشهور است که عده اي از زنان خدمت حضرت رسول اکرم( ص )رسيدند و عرض کردند شما که جهاد را از زنان برداشته و بر مردان واجب کرده ايد زنان را از ثواب شهادت در امر جهاد محروم کرده ايد و اين ثواب شهادت را فقط بهرة مردان قرار داده ايد. چرا حکم جهاد مانند حکم نماز و روزه بر زن و مرد واجب نشده است که زنان نيز مانند مردان از ثواب آن بهره مند شوند؟ رسول اکرم( ص )جواب دادند که خداوند در برابر جهاد مردان براي زنان وضع حمل و زايمان قرار داده است. زناني که در شغل خانه داري و شوهرداري حامله مي شوند و فرزنداني توليد مي کنند از روز حمل تا روز زايمان و تا اواخر بچه داري مانند سربازان ميدان جنگند و اگر در اين راه از دار دنيا رفتند ثواب يک شهادت به آنها داده مي شود. آنها اگرچه سرباز نيستند وليکن سرباز بوجود آورده اند و دراين راه فداکاري کرده اند. ثواب آنها با ثواب مردان که در راه خدا کشته مي شوند مساوي است. بعلاوه، دفاع از دشمن متجاوز بر زن هم واجب شده است. زني که در راه حفظ جان و ناموس خود کشته مي شود مانند مردي است که در راه خدا کشته مي شود. ثواب شهادت به او مي دهند. بطور کلي مشاهده مي کنيم که تمام احکام و تکاليفي که در قرآن و در دين متوجه مردان شده شامل حال زنان هم شده است. هر جا حکم و قانوني به وجود آمده که مردان را به علم و مقامي مي رساند شامل حال زنان هم مي شود. همان وظايفي که به مردان محوّل شده و امر و نهي که در قرآن براي مردان بوجود آمده براي زنان هم به وجود آمده است. چه بسا وظايف و دستوراتي که براي زنان به وجود آمده بيشتر است از وظايف و دستوراتي که براي مردان بوجود آمده است. در مسائل حفظ عفت و پاکي و طهارت مشاهده مي کنيم حدود و قيودي که براي زنان به وجود آمده بيشتر است از احکام و حدودي که براي مردان بوجود آمده است. از اين راه کشف مي کنيم شايد ثواب و نتايج ديني براي زنان از مردان بيشتر باشد.**

**مشاهده مي کنيم که تعظيم و احترام به مقام يک زن پاک و مادر پاک به مراتب مي چربد بر تعظيم و احترام به مقام يک مرد پاک. نتيجة بحث آن که در دين اسلام و قضاوت قرآن زنان صد درصد در حقوق و امتيازات مادي و معنوي مساوي با مردان هستند و چه بسا بعد از دقت و تأمل، دين اسلام براي زنان احترامات و امتيازات بيشتري قائل شده است.**

**يکي از اعتراضاتي که در مسئله حقوق زنان و مردان بوجود آمده اعتراض به محروميت زنان از مقامات اجتماعي و رهبري انسانها است. در دعوت و حکمت خداوند متعال مقامات اجتماعي در جهت سلطنتي و فرماندهي و رهبري اختصاص به مردان يافته است. در تاريخِ رهبري و هدايت انبياء مشاهده نمي شود که يک زن به مقام نبوت و يا وصايت يک پيغمبر انتخاب شده باشد. همه جا در تاريخ مقام رهبري و دعوت به دين خدا مخصوص مردان بوده، فقط مردها شغل نبوت و يا امامت پيدا کرده اند و همچنين مردها به مقام جانشيني يک پيغمبر و يا امام انتخاب شده اند. همچنين کساني که در تاريخ از جانب خدا و پيغمبران به مقام سلطنت انتخاب شده اند فقط مردان بوده اند. دريک زمان که بني اسرائيل به وسيله شموئيل پيغمبر خود از خداوند درخواست کردند که يک نفر را به سلطنت انتخاب کند تا به وسيله او با کفار بجنگند خداوند طالوت را انتخاب کرد. همين طور درآيندة تاريخ به وسيله انبياء و پيغمبران و بوسيلة خاتم پيغمبران و ائمه عليهم السلام فقط مردها براي اداره امور ارتش و فرماندهي ميدان جنگ يا براي قضاوت و اجرای عدالت انتخاب شده اند. در فقه اسلام که همان احکام قرآن و سنت رسول خدا( ص ) است دستور داده اند که براي رهبري ديني و يا براي قضاوت ميان مردم و براي جنگ و جهاد فقط مردان انتخاب شوند و زنان از مداخله در امور اجتماعي و مقام رهبري و قضاوت ممنوع شده اند. اعتراض مي کنند که شايد در اين مسائل بين زن و مرد تفاوت حقوقي به وجود آمده باشد که به مردان مدال رهبري و سلطنت داده مي شود و زنان از يک چنين مقام ها و مدال ها محروم اند. آيا اين تبعيض نيست که زني مانند مريم از مقام نبوت و رهبري انسان ها محروم باشد با اين که خداوند به او وحي مي کند و فرشته بر او نازل مي شود و از اخبار غيب آگاه مي شود؟ وليکن پسر يا پدر او که در همان لياقت و شايستگي هستند و شايد هم در درجه او نباشند به اين مقام انتخاب شوند؟ چرا يک زن به امر خدا پيغمبر و يا سلطان نشده و چرا يک زن به مقام قضاوت و فرماندهی انتخاب نمي شود. آيا خداوند مقامات را فقط به مردان اختصاص داده و زنان را از اين که صاحب مقامي باشند و شايسته احترامات مربوط به آن مقام گردند محروم کرده است و يا در اين مسئله هم تفاوت و تبعيض وجود ندارد و هر دو زن و مرد يکسان از اين نعمت بزرگ برخوردارند.**

**در جواب اين اعتراضات مي گوييم که انتخاب شدن به يک مقام و شايستگي پيدا کردن براي احترامات مخصوص به آن مقام دو معنا دارد:**

**معنای اول وصول يک انسان به مقام نبوت و امامت و يا سلطنت و برخورداري از امتيازات و احترامات مربوط به آن مقام .**

**دوم شغل رهبري و امامت و يا قضاوت و سلطنت.**

**در اين جا بايستي بگوييم حقوق و امتيازات مربوط به مقام از شغل امامت و نبوت جدا است. خداوند همان احترامات و مقاماتي که براي مردان مقرر کرده و همان حقوق و امتيازاتي که براي مردان صاحب مقام قائل شده براي زناني که در آن مقام قرار گرفته اند قائل شده است. تفاوتي که در اين جا به وجود آمده مربوط به شغل و کاري است که به صاحبان رتبه و مقام داده مي شود. در اين جا مجبوريم شرحي در توضيح معناي مقام و مرتبه و شغل مربوط به آن مقام ايراد کنيم تا روشن شود که حساب صاحب مقام و مرتبه از حساب شغل مربوط به آن مقام جدا است.**

**مقام و مرتبه به معناي پيدايش تکامل علم و استعداد در يک انساني است که در اثر همان تکامل و بروز استعداد مقرب درگاه خداوند مي شود و از اولياء برجسته و دوستان خدا به شمار مي رود، از خداوند متعال نشان علمي و درجة لياقت و تقرب مي گيرد، خدا به او محبت مي کند و او را به خود نزديک مي نمايدو مطابق علم و تقربي که به خدا دارد در بهشت صاحب مقام بهتر و زندگي عالي تر مي شود. پيدايش تقرب به خدا و ظهور استعداد و درجات ايماني و علمي اختصاص به مردان ندارد بلکه اين يک نعمتي است که خداوند به انسان با تقوا مي دهد، مرد باشد يا زن. زن و مرد مطابق ايمان و تقوای خود صاحب درجه و نشان لياقت مي شوند و قرب به خدا پيدا مي کنند و براساس همين درجات ايمان و علم و حکمت مستحق يک زندگي بهتر و مقامي عالي تر مي شوند. خداوند در کتاب مقدس خود مي فرمايد: هرکس تقوايش بيشتر است در نزد خدا عزيزتر و گرامي تراست.[[30]](#footnote-31) در اين قانون که هرکس تقوايش بيشتر باشد نزد خدا عزيزتر است، بين زن و مرد تفاوتي نيست هر دو نفر به ميزان ايمان و تقوا از عزت و عظمت برخوردارند.**

**در اين جا بايد بگوييم بين حضرت مريم و عيسي و موسي و ساير پيامبران از نظر رتبه و مقام و حقوق و مزاياي ديگر و درجات بهشتي و شايستگي احترامات فرق و تفاوتي نيست. پيغمبران در هر جاي بهشت قرار بگيرند حضرت مريم نيز در همان مقام قرار مي گيرد و به همان ميزان که خداوند پيغمبران را به خود نزديک مي کند و به آنها علم و حکمت و نشان لياقت مي دهد زناني مانند مريم را نيز به همان رتبه و مقام مي رساند. در اين مسايل بين زن و مرد تفاوتي وجود ندارد که خداوند به يک مرد با استعداد و با ايمان نشان و درجة لياقت مرحمت کند و زني را که در همان استعداد و ايمان قرار گرفته ازآن درجه و مقام محروم کند. زن و مرد به يک ميزان قرب به خدا پيدا مي کنند و به درجات بهشتي نايل مي شوند وليکن از نظر کار و شغل با هم تفاوت دارند.**

**نمونة کامل اين تفاوت شغلي و تساوي رتبه و مقام در تاريخ اسلام حضرت زهرا( س )و اميرالمومنين عليه السلام هستند. اين زن و شوهر از نظر علم و حکمت و از نظر قرب به خدا و درجات بهشتي و از نظر ايمان و تقوا و ارتباط به خدا و فرشتگان در يک درجه اند. حقوق و مزايايي که در اثر ايمان و تقوا و علم و حکمت به علي بن ابيطالب( ع )تعلق مي گيرد به حضرت زهرا( س )هم تعلق مي گيرد و همان عزت و احتراماتي که خداوند به علي بن ابيطالب ( ع )اختصاص داده به حضرت زهرا( س )هم اختصاص يافته است. در تمام مراتب قرب به خدا و درجات ايمان و مزاياي مربوط به آن مساوي هستند. فقط با يکديگر تفاوت شغلي دارند. کارهاي بيروني منزل از قبيل جنگ و جهاد و ارتباط با مردم و هدايت و رهبري آنها شغل علي بن ابيطالب ( ع )و کارهاي داخلي خانه و زادن و تربيت فرزندان شغل حضرت زهرا( س ) است. همين طور که اين زن و شوهر با يکديگر تفاوت شغلي و تساوي حقوقي و مقامي دارند تمام زنان و مردان تاريخ که با يکديگر در يک درجه از ايمان و تقوا باشند از حقوق و مزاياي مربوط به آن درجه به يک ميزان برخوردارند ولي در اجتماع هرکدام از آنها شغل مربوط به خود را پيدا مي کنند. پس مي توانيم بگوئيم در تمام مراتب حقوقي و قرب و مقام و نشان و درجه و استفاده از مزاياي مربوط به آن زن و مرد مساوي هستند وليکن از نظر شغل و کاري که به آنها واگذار مي شود با يکديگر تفاوت دارند. نتيجة بحث اين که در قانون اسلام زن و مرد از تساوي کامل حقوقی و مقامي برخوردارند فقط در شغل و کار با مردان تفاوت دارند.**

**دليل تفاوت شغلي زن و مرد و تساوي حقوقي آنها**

**شغل و اشتغال به معناي اين است که هر انساني در اجتماع به کاري مشغول باشد که از آن کار براي جامعه محصولي و فايده اي به وجود آورد. انسانها مانند موجودات ديگر عالم طبيعت هرکدام منشأ اثر و کاري هستند که از کار خود براي ديگران ثمرات و محصولاتي قابل استفاده بوجود مي آورند. رکود و توقف هر مخلوقي خواه جمادات و نباتات و حيوانات و خواه افراد بشر، برخلاف نظام طبيعت و خلاف حکمت خداوند متعال است. رکود به معناي توقف و جمود یعنی اين که شئ و يا شخصي در جاي خود و در حال مخصوص به خود متوقف گردد، منشأ اثر و کاري نشود و از وجود خود فايده ای به خود و يا ديگران نرساند. موجودي که از تکامل بازماند و ترقي نکند به وجود خود فايده نرسانده است و خير و برکتي براي خود نداشته است. همين طور اگر اشتغال به کاري نداشته و فايده اي به جامعه خود نرسانده، چنین موجودي راکد و جامد است، که مي توانيم بگوئيم وجودش با عدمش مساوي است. مخلوق بي کار و بي اثر مثل اين است که خلق نشده و به عالم وجود نيامده است؛ و مي شود گفت که وجود او از بي وجودي زيان آورتر است زيرا اگر نبود بار زندگي خود را به دوش ديگران نمي گذاشت و اکنون که هست بارسنگين او به دوش جامعه است. فايده مي برد و فايده اي نمی رساند. هرکسي دوست دارد که اظهار وجود کند و چنان حقي بر جامعه پيدا کند که جامعه وجود او را حفظ کند. بايستي اشتغال به کاري داشته باشد، منشأ اثر باشد و از وجود خود خيري به مردم برساند. همان طور که مردم او را به وجود آورده اند و موجبات بقاء و ادامة حيات او را فراهم ساخته اند او هم ماية بقاء و ادامه حيات ديگران باشد.**

**در قانون اسلام بي کاري زن و مرد و هر مخلوقي يک جنايت به شمار آمده است. امام عليه السلام مي فرمايد: لعن الله من القي کَلّه علي الناس. خدا لعنت مي کند کسي را که بار زندگي خود را به دوش ديگران می اندازد. مردم بار او را بکشند و او بار کسي را نکشد.**

**مشاهده مي کنيم در تمام آيات قرآن خداوند زن و مرد را به کار و کوشش تشويق مي کند و مي فرمايد بهشت شما و سعادت آينده شما محصول کار و کوشش شما مي باشد[[31]](#footnote-32). اگر کار و کوشش نداشته باشيد در دنيا و آخرت محصول نخواهيد داشت. پس به طور کلي هر مخلوق و موجودي و هر انساني بايستي به کاري مشغول گردد که در آن کار به جامعه بشريت فايده اي برساند. مسلم است که انسانها از نظر علم و استعداد و قدرت بدني با يکديگر تفاوت دارند. تفاوت آنها در علم و استعداد مانند تفاوت آنها در شکل و قيافه است. نمي توانيم دو نفر انسان پيدا کنيم که در شکل و قيافه صد در صد با يکديگر مشابه باشند آن چنان که مردم و يا خود آنها در شناختن يکديگر به اشتباه بيافتند. خداوند به هر انساني در خلقت علامت مخصوصی داده است که با آن علامت در نظر ديگران شناخته شود و مردم در انتخاب او براي انجام کاري که مخصوص به اوست به اشتباه نيفتند. بزرگ ترين موردي که بين انسانها تفاوت محسوس به وجود آورده که هرگز قابل اشتراک و تشابه با يکديگر نيستند، تفاوت بين زن و مرد است. زن و مرد هر دو انسانند. از نوع بشر هستند. هر دو محصول يک شجره هستند. از يکديگر مي رويند و وجود پيدا مي کنند. وليکن در اصل خلقت و استعداد با يکديگر تفاوت محسوس دارند که روي همين تفاوت هرکدام براي کار مخصوص خلق شده اند و خداوند شغل معيني به هر کدام واگذار کرده است. اين تفاوت مربوط به خلقت زن و مرد است و چيزي که مربوط به خلقت باشد با تربيت قابل جبران نيست.**

**در زمان خليفة دوم مشکلي به وجود آمد که مسلمان ها مجبور شدند براي حل مشکل به علي( ع )مراجعه کنند. این مشکل مربوط به زايمان دو زن در داخل يک اطاق تاريک بود که هر دو در يک اطاق و در يک شب وضع حمل کردند. نوزادِ يکي از آنها پسر و ديگري دختر بود. فرداي آن روز هر دو مادر و شوهران آنها و ساير بستگان مدعي شدند که پسر مال آنها است و دختر مال ديگری. مادرها نيز براي اين که مورد ملامت شوهر واقع نشوند هرکدام مدعي پسر شدند و هيچ کدام دليلي بر مدعاي خود نداشتند. دامنة اختلاف بالا کشيد و نزديک شد جنگ و نزاعي به وجود آيد. قاضي ها نتوانستند قضاوت کنند زيرا دليلي نداشتند که پسر را به مادر واقعي خود مربوط کنند. به خليفة وقت عمربن خطاب مراجعه کردند. او هم دليلي براي قضاوت خود پيدا نکرد. ناچار همه به علي( ع )مراجعه کردند. حضرت فرمود براي من آسان است. دستور داد ظرف کوچکي آورند به يکي از آن دو مادر داد و فرمود از شير پستان خود اين ظرف را پرکن. پس از آن که پر شد، آن را وزن کردند. ظرف را به مادر ديگر داد و فرمود تو هم از شير خود اين ظرف را پرکن. او هم پر کرد، آن را هم وزن کردند. هر دو شير از نظر ظرفيت يکسان بود و از نظر وزن مختلف شد؛ سبک و سنگين. حضرت فرمود آن مادري که شيرش سنگين تر است مادر پسر، و ديگري مادر دختر است. مشکل حل شد و اختلافات از ميان برداشته شد. پس از آن مردم علي( ع )را محاصره کردند و از او خواهش کردند که دليل قضاوت خود را براي آنها بيان کند. حضرت جواب دادند که خداوند در خلقت و طبيعت، مردان را براي کارهاي مشکل و زنان را براي کارهاي آسان آماده کرده است. از اين رو لازم است که مردان براي روبرو شدن با مشکلات و حوادث جنگي و اجتماعي و مبارزه با طبيعت صاحب استعداد بيشتر و عضلات قوي تر و محکم تر باشند و اين برتري در استحکام عضلات و استخوان ها ايجاب مي کند که مواد بيشتر و متراکم تر در خلقت آنها بکار رود تا بر اثر اضافه جذب مواد، بدن و عضلات آنها محکم تر باشد. از اين رو خداوند شيري که براي پسران مي آفريند بر اثر مواد بيشتر و ويتامين هاي زيادتر قهرا سنگين تر است و شيري که براي دختران خلق مي کند سبک تر. زيرا آنها براي جنگ و مبارزه با طبيعت و انسانها و تحمل بارها و مسئوليت هاي سنگين خلق نشده اند. آنها براي انجام کارهاي سبک تر و ظريف تر آفريده شده اند.**

**پس در خلقت زنان لطافت و ظرافت از استحکام بدني و عضلانی مطلوب تر است.**

**در حديثی ديگر حضرت رسول اکرم( ص )در شجرة انسانها، زنان را به جاي گل و مردان را به جاي شاخه و تنه درخت معرفي مي کند. در اين تشبيه زيباي خود مي خواهد به ما بفهماند که زنان و مردان در خلقت و استحکام بدن با يکديگر تفاوت دارند. همان طور که شاخة درخت و گل ها در استعداد و استحکام با يکديگر فرق دارند. گل ها در اثر ظرافت و لطافت خيلي زودتر و سريع تر از حوادث طبيعت متأثر مي شوند. سرما و گرما زودتر گل ها و برگ ها را از بين مي برد وليکن شاخه و تنه درخت در برابر حوادث طبيعت ايستادگي دارند.**

**پس از نظر قضاوت پيشوايان معصوم، زن و مرد در استعداد و استحکام بدن با يکديگر فرق دارند. خداوند متعال هم در آية مربوط به قيمومت مردان، به اين نکته اشاره مي کند و مي فرمايد: ما مردان را براي کفالت و مديريت زندگي انتخاب کرديم زيرا در خلقت به آنها استحکام و استعداد بيشتري عنايت کرده ايم.[[32]](#footnote-33) در اين آيه شريفه مي فرمايد اگر اجتماع و تمدن انسان ها را به بدني تشبيه کنيد، مردها به جاي اعضاي بيروني بدن و زن ها به جاي اعضاي دروني بدن مي باشند. مردها به جاي دست و پا، و زن ها به جاي قلب و جگر. در اين آيه ميفرمايد همان طور که قلب و جگر با انجام وظايف مربوط به خود از داخل بدن صحت و سلامتي بدن را حفظ مي کنند و از داخل، نگهبان تن مي باشند زن ها نيز که در اجتماع به جاي قلب و جگر هستند از داخل، نگهبان و پشتيبان اجتماع مي باشند.[[33]](#footnote-34)**

**اين را مي دانيد که نقش اعضاء داخلي بدن يا اعضاء خارجي خيلي فرق دارد. اعضاء داخلي در خلقت خيلي ظريف و لطيف هستند و روي همان لطافت و ظرافت در محفظه و قفسة بدن جا گرفته اند تا از سرما و گرما و حوادث محفوظ باشند. خداوند جاي آنها را در صندوق سينه قرار داده است و ضربات طبيعت ابتدا بر ظاهر بدن وارد مي شود. اين اعضاء ظريف و لطيف گرچه از نظر خلقت و استحکام با اعضاء ظاهر بدن فرق دارند؛ مانند اعضاء بیروني محکم و با استعداد نيستند ولي از نظر کار و وظيفه اي که به آنها محول شده بسيار پر ارزش مي باشند به طوري که اگر عضوي از اعضاء داخلي مريض شود حيات انسان در معرض خطر است. اگر قلب انسان مريض شود خيلي زود زندگي انسان خاتمه پيدا مي کند ولي اگر سر و دست مريض شود قلب سالم باشد مي تواند به زندگي خود ادامه بدهد. از اين رو پيغمبر اکرم( ص ) توجه خاصي به وظايف زنان در زندگي اجتماعي داشته اند و فرموده اند اگر زنان امت من صالح باشند امت من صالح و سعادتمند و اگر زنان امت فاسد شوند امت من فاسد و هلاک مي شوند.**

**در اين آية شريفه خداوند راجع به موقعيت زنان در زندگي اجتماعي مي فرمايد: فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله. يعني زن هاي مومنة صالح در نهان، پشتيبان و نگهبان اجتماع مي باشند و آنها از داخل خانه مملکت و امت ها را حفظ مي کنند.**

**خداوند در اين جمله ظريف و زيبا زنان را از نظر موقعيت اجتماعي و شغلي که به آنها واگذار شده معرفي مي کند و مي فرمايد همان طور که قلب و جگر در داخل بدن و در نهان و پنهاني حافظ مزاج و سلامتي مي باشند زنان نيز مانند قلب و جگر در داخل پيکر اجتماع و تمدن حافظ امت ها و جمعيت ها هستند.**

**پس از نظر قضاوت آيات قرآن و بيانات پيشوايان معصوم زنان و مردان در خلقت و استحکام بدن با يکديگر فرق دارند. اين تفاوت از طريق طب و تشريح هم کاملا روشن شده است. اگر زن و مردي از نظر حجم بدن مساوي باشند از نظر وزن بدن با يکديگر متفاوتند. تن مردان و زنان در سبکي و سنگيني فرق دارد هر چند که در حجم و ظرفيت يکسان باشد. طب و تشريح، تمام اعضاء زن و مرد را با يکديگر سنجيده است و تفاوت آنها را در وزن کاملا روشن کرده است. دو نفر خواهر و برادر که از يک پدر و مادر بوجود آمده اند و در يک محيط و شرايط مساوي بزرگ شده اند باز هم در استعداد و استحکام بدن با هم فرق دارند. مسلما بدني که سبک تر است بار سبک تر و کار سبک تر را مي تواند قبول کند و آن بدني که سنگين تر است کار سنگين تر و مسئوليت بزرگ تر. اين تفاوت محسوس در خلقت زن و مرد براي اين نيست که يکي از آنها را برتر و بالاتر از ديگري قرار دهند و در نتيجه ارزش يکي زيادتر و ديگري کمتر باشد بلکه اين تفاوت مربوط به اين است که خداوند در طبيعت و خلقت هرکدام ازآنها را براي انجام کار مخصوص آفريده است. کارِ خانه داري، شوهر داري و تنظيم نظافت و زيبايي و حمل و زايمان و پرورش اطفال و تربيت آن ها کارِ زنان است که بي نهايت حيات بخش و ارزشمند است به طوري که در اين سازمان و در انجام اين کارها اگر نقص و کسري به وجود آيد اجتماع و خانواده را از نظر حيات و زندگي به عقب مي اندازد.**

**تفاوت فکري و رواني مردان و زنان**

**از دلائل گذشته و همين طور از بيانات اطباء و کتاب هاي طبي در استحکام و استعداد بدن کاملا روشن شد که خداوند از همان ابتداي خلقت زنان را براي کاري و مردان را براي کار ديگر آفريده است و اين دو نفر با يکديگر تفاوت شغلي و تساوي حقوقي دارند.**

**براساس همين تفاوت در استعداد و خلقت، در جهات فکري و رواني هم زن و مرد با يکديگر فرق دارند که اين تفاوت با تعليمات و تبليغات قابل جبران نيست. زيرا تعليماتِ انسان بر پاية خلقت و استعداد آنها جلو مي رود. وقتي که خلقت و استعداد متفاوت باشند در تعليمات هم متفاوتند.**

**اولين خاصيت رواني و فکري زنان حالت اتکاء و وابستگي آنها به مردان است. زن همه جا مي خواهد که به مردي وابسته شود و در حال اتکاء و اعتماد به مرد وابستة خود؛ پدر باشد يا شوهر و يا برادر و يا ديگران، انجام وظيفه کند. عدم اتکاء زنان و تنهايي براي آنها تا اندازه اي وحشت زا و خوف آور است. يک زن وقتي مشاهده کند که نمي تواند به مردي وابسته باشد و بايستي روي پاي خود بايستد و به اراده و آزادي زندگي خود و ديگري را اداره کند، پيدايش اين حالت زن را در زندگي متزلزل و مضطرب مي کند و لااقل ثبات و آمادگي زنان در استقلال و عدم اعتماد از ثبات مردان کمتر است. اگر زن و مرد در جايي باشند و حادثه اي به وجود آيد زن زودتر از مرد وحشت پيدا مي کند. خداوند براي پيدايش نظام و امنيت در زندگي اجتماعي بشر زنان را طوري آفريده است که در شعاع کفالت و ولايت مردان انجام وظيفه کنند زيرا در يک تمدن کوچک که پاية اساسي تمدن بزرگ جامعه بشريت است اگر بي نظمي و اختلال ظاهر شود تمدن بزرگ بشري درمعرض خطر و نابودي قرار مي گيرد. اين تمدن کوچک، نظام خانوادگي و کشور خانواده است. زن و مرد در ازدواج يک زندگي اشتراکي برپاية همکاري بوجود مي آورند که اين زندگي در واقع يک کشور کوچک است در داخل يک تمدن بزرگ. در اين کشور کوچک، خداوند شاه، ملکه و حکومت و سلطنت به وجود آورده است. يکي از آنها را در رأس کشور قرار داده و آن ديگري را در درجة دوم و ديگران را در درجات بعد. براي اين که در اين کشور نظامي به وجود آورد بايستي در رأس خانواده يک فکر مستقل و آزاد باشد و ديگران در شعاع اراده و استقلال او انجام وظيفه کنند. زيرا مسلما همانطور که وجود دو پادشاه در يک کشور ماية خرابي و تجزية کشور مي شود، وجود دو ارادة مستقل و متناقض در کشور خانواده هم ماية بي نظمي و تباهي خانواده مي شود. در هر اداره بايستي يک اراده حکومت کند تا بتواند در آن اداره نظام و امنيت به وجود آورد.**

**مشاهده مي کنيم در نظامات طبيعت نیز کشورهايي وجود دارد که داخل آن کشورها فقط يک اراده حکومت مي کند و بقية افراد، وابسته به همان اراده هستند. مانند کشور زنبور عسل و مورچگان و صفوف حشرات ديگر. خداوند براي ايجاد نظام و امنيت در زندگي که اساس زندگي بزرگ جهان است يک ارادة مستقل آفريده و مديريت و کفالت را به او واگذار کرده و مسئوليت زندگي را هم به عهدة او سپرده است و براي هر يک از زن و مرد در اين کشور کوچک مقرراتي وضع نموده که در مرحلة اول، پدر مسئول اجرای مقررات و در مرحلة دوم مادر قرار گرفته است.**

**اگر در اين کشور کوچک، مادران و زنان از نظر خاصيت رواني و فکري درست مساوي برادران و مردان بودند و يکي از آنها وابستگي به ديگري نداشت لازم بود که هرکدام ارادة مستقلي داشته باشند و حکومت مستقلي به وجود آورند و هیچ يک از آنها تابع ديگري نباشد. در داخل خانواده دو ارادة مختلف و مستبد در جهت خلاف يکديگر پيدا مي شد و هيچ کدام حاضر نبودند تابع ارادة ديگری باشند. زندگي آنها متلاشي مي شد و نظام خانوادگي به هم مي خورد و دراثر به هم خوردن نظام خانوادگي قهرا تمدن بشري و جهاني از بين مي رفت و نسل و ناموس بشر تباه و فاسد مي شد. به همين منظور خداوند متعال براي پيدايش نظام و امنيت يک ارادة مستقل بوجود آورده و ديگري را وابسته به همان اراده مستقل ساخته است.**

**خاصيت فکري و رواني مادران همين است که در شعاع ولايت و کفالت پدر انجام وظيفه کنند و نظام داخلي بوجود بياورند. اين خاصيت رواني مربوط به خلقت و استعداد زن و مرد است اگر مردي در خانه بنشيند و کار اداره کنندگي و کفالت زندگي را به زن خود واگذار کند قهرا يک چنين زندگي به فساد و خرابي خيلي نزديک تر است تا به صلاح و آبادي. به همين منظور مشاهده مي کنيم خداوند مقام کفالت و قيمومت و اداره کنندگي را به مردان واگذار کرده و شغل او را در بيرون زندگي معين فرموده است و براساس همين تفاوت در خلقت فرموده است:( الرّجال قَوّامون علي النساء )يعني کفالت و اداره کنندگي با مردان است.**

**از طرف ديگر مشاهده مي کنيم شغلي که در زندگی به زنان واگذار شده شغلي است بسيار پر ارج و ارزشمند که جنبة حياتي دارد و ماية رشد و تکامل شجره زندگي مي گردد به طوري که اگر مادران از آن شغل باز مانند شجرة زندگي مي خشکد و خانواده وآثار خانوادگي محو و نابود مي گردد و آن شغل عبارت است از توليد نسل، زادن فرزندان و تربيت آنان تا زماني که بتوانند به استقلال زندگي کنند.**

**واگذاري يک چنين شغلي در طبيعت و سنت خدا به زنان، ايجاب مي کند که آنها در حال اشتغال به يک چنين شغل حيات بخش کفيل و قيمي داشته باشند تا بتواند وسائل زندگي و آسايش براي آنها فراهم کند و آن چه از غذا و لباس و مسکن که مورد احتياج آنها است از بيرون تهيه نمايد و به داخل منزل جلب کند. اگر شغل مردان و ماموريت پدران به مادران واگذار شود و مادران مأمور توليد ارزاق و مأمورکار و جلب روزي شوند از يکچنين عمل حياتبخشي باز مي مانند. بديهي است زنان در ايامي که حامله هستند متناسب با کارهاي اجتماعي و شغل مردان نمي باشند زيرا در يک زمان نمي شود به دو کار اشتغال پيدا کرد؛ پرورش جنين و اشتغال به کار سنگين. همين طور در ايام وضع حمل و پرورش نوزاد نمي توانند به کار دیگري اشتغال پيدا کنند که از نوزاد خود غافل شوند. شغل مادري تمام دوره زندگي مادران را فرا مي گيرد و آنها را در تمام عمر مشغول مي سازد. از زماني که دختر به خانه شوهر مي رود تا زماني که براي توليد نسل و تربيت کودک آمادگي دارد تا روزي که در زندگي بازنشسته مي شود در تمام اين مدت زنان و مادران اشتغال به کارهاي حيات بخش و ارزشمندي دارند که هرگز از عهدة پدران و زنانِ غير مادر ساخته نيست. پس اگر زنان به کار مردان مشغول مي شدند و مانند مردان مأموريت پيدا مي کردند که به کارهاي غير مادري و غیر خانه داري اشتغال پيدا کنند از يک چنين شغل حياتبخش باز مي ماندند در نتيجه رشد شجرة زندگي متوقف مي شد و دنيا به سوي فساد و خرابي مي رفت. به همين مناسبت مي توانيم بگوييم که از نظر اين که شغل مادري خيلي پر ارزش و حيات بخش است خداوند مردان را مأمور کفالت و ادارة زندگي زنان قرارداده تا مادران با فراغت خاطر بتوانند وظايف مادري خود را به انجام برسانند.**

**پس به طور کلي با دلائل قطعي عقلي و نقلي مي توانيم بگوئيم که زنان با مردان در حقوق مادي و معنوي برابر و در اشتغال به شغل متفاوت هستند.**

**بخش 6**

**-آشنايي با آياتي که دليل تساوي حقوق زن و مرد با يکديگر است.**

**– خطابات الهي در قرآن يک نواخت متوجه زن و مرد مي شود. تکاليف الهي يک نواخت متوجه زن و مرد است.**

**-آيات مخصوص اهل ايمان ، آيات مخصوص مردان ، آيات مخصوص زنان**

**و اکنون در بيان آياتي که خداوند در ضمن آن آيات تساوي و برابري حقوق زنان و مردان را معين فرموده بحث خود را ادامه مي دهيم.**

**پيش از اين در تعريف حق و حقوق گفته شد که حق هر موجودي عبارت است از آن چيزي که براي آن موجود نافع بوده ماية بقاء و زندگي او مي شود. هرچيزي که به حال انسان يا موجود ديگر نافع و حيات بخش است و خداوند به انسان اجازة استفاده از آن را داده است حق مي نامند. همان طور که در زندگي, خودمان را ذي حق مي دانيم که از آب و هوا و نور و آفتاب و از هر چه که خدا آفريده است استفاده کنيم. عالم خلقت و طبيعت سراسر حق انسان است. هر چيزي که خداوند در عالم آفريده از اين جهت آفريده که مورد احتياج انسان بوده و انسان حق انتفاع و استفاده از آن را داشته است. آنچه را خداوند آفريده براي خودش قابل استفاده نيست. صنايع طبيعي از اين جهت خلق نشده که براي خدا قابل استفاده باشد و خداوند از آن چه آفريده بهره مند شود.**

**انسانها آنچه را مي آفرينند از اين جهت است که به آن چه ساخته اند احتياج دارند و از آن بهره مند مي شوند. خانه ها را براي سکونت خود مي سازند و لباس ها را براي پوشيدن، ولي خداوند آن چه را مي سازد براي خود او قابل استفاده نيست که بتوانيم بگوئيم خداوند به روشنايي محتاج بود، خورشيد را آفريد، و يا به سکونت احتياج داشت، زمان و مکان را خلق کرد. خداوند ازآن چه خود مي سازد و از آن چه انسانها مي آفرينند غني و بي نياز است. تاريکي مانع ديد او نمي شود تا براي ديدن و نگاه کردن روشنايي خلق کند. فضاي تاريک يا روشن براي خدا يکسان است. اين انسان است که در تاريکي از کار و کوشش باز مي ماند و به روشنايي احتياج دارد. پس خداوند هر چه در زمين و آسمان و در دنيا و آخرت آفريده از نظر رفع احتياج انسان آفريده است. اگر ما بخواهيم احتياجات انسان را بررسي کنيم و بدانيم که انسان به چه چيزهائی احتياج دارد و از چه چيزها بهره مند مي شود بايستي بگوييم که احتياجات انسان مساوي با همان چيزهايي است که خدا آفريده. رقم احتياجات انسان درست مساوي با ارقام مخلوقات و موجوداتي است که خداوند در زمين و آسمان آفريده است و يا در آينده مي خواهد بيافريند. در يکي از آيات قرآن مي فرمايد: هر چه لازم داشته ايد خداوند برايتان خلق کرده است[[34]](#footnote-35) و در آيه ديگر مي فرمايد: آن چه در زمين و آسمان است خداوند و مسخر شما انسانها نموده است[[35]](#footnote-36) و در آيه ديگر مي فرمايد: هرچه در زمين است براي شما خلق کرده است[[36]](#footnote-37) و از اين قبيل آيات و دلائل بسيار است که انسان به آنچه خدا آفريده احتياج دارد و تا زماني که به آن چه خدا آفريده است نرسد و برآن چه خدا خلق کرده مسلط نشود احتياجات او برطرف نمي شود و کاملا به آرزوي خود نمي رسد.**

**دراين جا براي معرفي حق و حقوق مي توانيم بگوئيم که آن چه خدا آفريده حق انسان است و انسان حق دارد از آن چه خدا خلق کرده بهره مند شود. ما اگر در کتاب ها و قوانين اجتماعي با قانون و قاعده اي روبرو شديم که آن قانون موجبات محروميت از کسي يا چيزي براي انسان فراهم کند مي توانيم با دلائل قطعي و يقين بگوئيم که آن قانون و قاعده از درجة اعتبار ساقط است زيرا براي انسان محروميت بوجود مي آورد. قانون درست و کتاب درست همان قانوني است که انسان را به نعمت هايي که خداوند آفريده است مي رساند و او را به هر کاري موفق مي کند تا از هر کس و هر چيز بتواند استفاده کند.**

**دين براي همين منظور به وجود آمده که انسان ها را به حقوق طبيعي و الهي آشنا کند. درهاي نعمت و ثروت را در دنيا و آخرت به روي انسان باز نمايد و از او رفع مزاحمت و رفع محروميت کند. به طور کلي مي گوئيم دين و قانون خدا يعني آدرس نعمت هاي خدا در دنيا و آخرت و آشنا کردن انسان ها به آن چه در دنيا و آخرت براي آنها خلق شده است.**

**اولين آيات، خطاب هاي دعوت خدا است به سوي انسان ها، که در ضمنِ آن خطاب ها و دعوت ها بين زن و مرد تبعيض بوجود نمي آورد و مي فرمايد: اي مردم به سوي شما پيغمبري فرستادم و کتابي به سوي شما نازل کردم که آن کتاب و پيغمبر شما را از ضلالت و گمراهي نجات مي دهد به عالم نور و روشنايي مي برد.[[37]](#footnote-38)**

**در آياتي که مربوط به بعثت پيغمبران است خداوند با همة مردم سخن مي گويد و با جملات: يا ايها الناس، يا بني آدم, آنها را طرف خطاب و گفتگو قرار داده و مي گويد مأمور دعوت و نامه دعوت به سوي شما فرستادم و شما زن و مرد عالم را به سوي زندگي بهشت و عالم آخرت فراخواندم.[[38]](#footnote-39) در اين آيات مشاهده مي کنيم که همه جا انسان ها و بني آدم را طرف خطاب قرار مي دهد و نعمت هاي خود را براي آنها يادآوري مي کند و مي فرمايد پيغمبران براي تعليم و تربيت شما انسانها به سوي زمين آمده اند. بنابراين تمام آيات دعوت خدا در کتاب آسماني عموميت دارد و زن و مرد را با هم به دين و کتاب خدا دعوت مي کند، زيرا جملات( يا ايها الناس، يا بني آدم )مربوط به انسانِ کره زمين است خواه مرد باشد خواه زن. دريکي ديگر از آيات قرآن در سوره حجرات خداوند اشاره به تفاوت انسانها از نظر رنگ و نژاد مي کند و دلائل تفاوت را گزارش مي دهد و مي فرمايد ما شما انسان ها را از زن و مرد آفريديم. شعبه شعبه و قبيله قبيله قرار داديم. در لباس هاي مختلف و نژادهاي مختلف و زبان هاي متفاوت، تا بتوانيد يکديگر را بشناسيد.[[39]](#footnote-40) يعني تفاوت شما انسان ها از نظر زن و مرد و رنگ و نژاد صرفا براي شناسايي مي باشد. اين تفاوت و اختلاف دليل برتري بعضي انسان ها نسبت به ديگران نيست. سفيدها بر سياه ها برتري ندارند همچنين نژادهاي مختلف ديگر نسبت به يکديگر يکسان هستند. مردان به اين دليل مرد نشده اند که برتري به زنان داشته باشند و يا اين که زنان بر مردان برتري داشته باشند بلکه اين تفاوت براي شناسايي و توليد نسل است. برتري و بالاتري فقط مربوط به کساني است که ايمان بهتر و تقواي بيشتر داشته باشند.**

**در اين آيه شريفه خداوند به تفاوت انسانها از نظر رنگ و نژاد و زن و مرد اشاره مي کند و ميفرمايد همه با هم مساوي و برابر هستند و به دليل رنگ و نژاد و زنانگي و مردانگي یکی بر ديگري برتري ندارد.**

**پس مشاهده مي کنيم که خداوند درآيات دعوت به دين و اطاعت خود تفاوتي بين انسانها به وجود نياورده است و زن و مرد را يک نواخت به سوي خود دعوت کرده است.**

**خداوند مانند سلطان عظيم الشأني است که نامة دعوت به سوي انسانها فرستاده و آنها را به دربار سلطنتي خود دعوت فرموده تا از آنها پذيرايي کند و آنها را مشمول لطف و عنايت خود قرار دهد وليکن انسانها از نظر قبولي و يا ردّ دعوتِ خدا مختلف و متفاوت شده اند. بعضي دعوت خدا را قبول کرده به سوي خدا رفته اند و مشمول لطف و عنايت خدا قرار گرفته اند و بعضي دعوت خدا را رد کرده، به خداي خود بي اعتنا شده، در نتيجه از لطف و رحمت خدا محروم شده اند. بنابراين تفاوت رواني و فکريِ بين انسانها مربوط به فعاليت آنها است.**

**بخش دومِ آيات، مربوط به تکاليف و احکام است. در اين بخش خداوند تبارک و تعالي تکاليف و اعمال قانوني و اخلاقي را براي زن و مرد بيان مي کند و آنها را دعوت مي کند که از طريق عمل به اين احکام و دستورات اخلاقي به نتايج و فوائد آن برسند و از نعمت هاي نامتناهي خدا برخوردار شوند.**

**اين حقيقت را قبلا لازم است بدانيم که آياتي که در ضمن آن خداوند متعال تکاليف و احکامي مقرر مي دارد و ما را مأمور به انجام آن تکاليف و وظايف مي کند، در واقع همة اين احکام و دستورات آدرس نعمت هاي پر ارزش خداوند تعالي است که ما از طريق عمل به اين احکام مي توانيم به آن نعمت ها برسيم. نماز براي اين است که ما را به لطف خدا برساند؛ از طريق نماز خواندن قرب به خدا پيدا کنيم و از لطف و محبت او بهره مند شويم. زکات براي اين است که ما در دو جهت جسمي و اجتماعي رشد کنيم. مانند شجره ای باشيم که انسانها را به سايه و ميوه خود دعوت مي کند و در جوار خود پناه مي دهد تا از اين راه محبت ما در دل مردم و محبت مردم در دل ما قرار گيرد و از فوائد و لذائذ آن بهره مند شويم. روزه براي اين است که ما در جهت روحي و فکري کسب نيرو کنيم، قدرت روحي بدست بياوريم؛ زيرا به هر ميزاني که از شهوات بدني ما و علاقه به غذا و خوراک کاسته شود در جهت روح و فکر ما قدرت و نيرو به وجود مي آيد. کساني که روزه مي گيرند از نيروي عقل و قدرت فکر بهره مند مي شوند. همين طور وقتي درست دقت کنيم مشاهده مي کنيم که از طريق عمل به هر حکمي از احکام، نتيجة مخصوصي به دست مي آوريم که همة آن نتايج روي هم سرمايه هاي انساني و زاد و توشه آخرتي ما را تشکيل مي دهد. هرکس حکمي از احکام مسلماني را رها کند، به دنبال واگذاري آن حکم، نعمتي از نعمت هاي خدا را رها کرده است. پس اگر خداوند متعال احکام خود را به افراد معيني اختصاص دهد و عده اي را از عمل به آن احکام معاف سازد، در واقع این معافيت، به معناي محروميت از نعمتي است که در نتيجة عمل به آن حکم پيدا ميشود. پس اگرخداوند طايفه اي را از تکاليف و احکام خود آزاد سازد وآنها را از عمل به آن احکام معاف کند اين آزادي به معناي ممنوعيت و محروميت از نعمت ها مي باشد و اين محروميت به جاي خود ظلم است به کساني که از عمل به آن احکام آزاد شده اند. روي اين برهان عقلي لازم است که خداوند متعال هر انساني را به همة احکام و تکاليف مأمور کند تا او ضمن عمل به آن احکام، به نعمت هاي خدا در دنيا و آخرت برسد و محروميت پيدا نکند.**

**آياتي که در ضمن آن، خداوند انسان ها را طرف خطاب خود قرار مي دهد و آنها را به حوزة دين و يا به حکمي از احکام دين دعوت مي کند چهار قسم است:**

**قسم اول، آيات مربوط به تمام بشر، خواه مسلمان باشند و خواه اهل کتاب و يا از مشرکين و بت پرستان باشند. در اين آيات خداوند بشريت را طرف خطاب قرار مي دهد و همة آنها را از سفيد و سياه و کافر و مؤمن به قبول دين و مرام خود دعوت مي نمايد. خطاب هاي عمومي خدا با کلمات: يا ايها الناس، يا بني آدم، يا ايها الانسان، شروع مي شود چنان که مي فرمايد: يا ايها الناس قد جائکم برهان من ربکم...[[40]](#footnote-41) اي انسانها کتابي از جانب خدا به سوي شما آمده است و يا اين که در سوره يس مي فرمايد: اي پسران آدم مگر با شما عهد نبستم که از شيطان پيروي نکنيد[[41]](#footnote-42) در اين آيات خداوند همه افراد بشر را طرف خطاب قرار مي دهد و دستور خود را به آنها ابلاغ مي کند.**

**ظهور يک چنين آيات و خطابات در کتاب خدا براي اين است که مردم خيال نکنند قرآن و اسلام فقط براي عده معيني نازل شده است و خيال نکنند که دين خدا مانند ثروت هاي طبيعي هر کشور اختصاص به مردم همان کشور دارد، چنان که عده ای مي گويند قرآن فقط براي عرب ها نازل شده و ملت هاي غير عرب مکلف به اطاعت از قرآن نيستند. يا اين که بگويند قرآن فقط براي ملت اسلام است و ملت هاي غير مسلمان از عمل به احکام قرآن معاف هستند. در اين خطابات خداوند تمام انسانهاي روي زمين را به قبول دين خود دعوت مي کند و مي فرمايد اين کتاب آسماني مانند ماه و ستارگان براي همه انسانهاي کره زمين خلق شده است.**

**امام عليه السلام در تعريف قرآن و عموميت دعوت آن مي فرمايد: يجري في الناس مجري الشمس و القمر.[[42]](#footnote-43) يعني قرآن مانند ماه و خورشيد کتاب هر زمان و کتاب همه ملت هاي کره زمين است که همه مأمورند اين کتاب آسماني را بپذيرند و به احکام آن عمل کنند.**

**قسمت دوم، خطابات خصوصي به ملت های مسلمان جهان است که در ضمن اين خطابات خداوند تمام زنان و مردان مسلمان را به قبول دين و تصديق پيغمبر اکرم( ص )دعوت مي کند و همة آنها را مکلف مي نمايد که آن چنان باشند که خداوند در اين آيات از آنها خواسته است. مانند آيات:( اقيموا الصلوة و آتوا الزکوة )و مانند آياتي که همه مسلمان ها را دعوت به وحدت اسلامي مي کند و مي فرمايد: همة شما مسلمانان به ريسمان محکم الهي چنگ بزنيد و تفرقه اختيار نکنيد. به سابقة پيش از اسلام خود مراجعه کنيد که مشرف به هلاکت و بدبختي بوديد؛ خداوند متعال به برکت اين پيغمبر دل هاي شما را به يکديگر نزديک و مهربان کرد.[[43]](#footnote-44) و مانند آيات( اطيعوا الله و اطيعوا الرسول )که در خطابات آن، همة مسلمانان را به اطاعت خدا و رسول خدا دعوت مي کند.[[44]](#footnote-45)**

**و از جمله اين آيات، بعد از آياتي که تمامي بشرِ روي زمين را طرف خطاب قرار مي دهد، آياتي است که خطاب هاي خود را متوجه اهل کتاب از يهوديان و مسيحيان مي کند. مانند آيه ای که ضمن آن مي فرمايد: اي اهل کتاب بيائيد ما مسلمانان و شما کلمات و عقايدي را که مشترک بين ما و شماست قبول کنيم و بر اساس آن کلمات، وحدت ديني و مذهبي به وجود آوريم. عقايد قابل اشتراک بين ما مسلمانان و شما اهل کتاب يکي اين است که بجز خداي واحد کسي را و چيزي را نپرستيد. ديگر اين که در زندگي خود متکي به خدا باشيد و کسي را شريک خدا قرار ندهيد. سوم اين که تمامي ما و شما اهل کتاب که عقيده به خداي يگانه داريم، اربابي و حکومتي سواي حکومت خدا قبول نکنيم و همان حکم و قانون آسماني را برخود و در زندگي خود حاکم قرار بدهيم.[[45]](#footnote-46)**

**این نوع آيات، که مسلمانان و اهل کتاب طرف خطاب خدا قرار گرفته اند نسبت به آيات قبلي یک خصوصيت را نشان مي دهد؛ که درآن آيات تمامي اهل زمين طرف خطاب قرار گرفته اند و مامور شده اند که دعوت اسلام را قبول کنند و در اين آيات فقط اهل کتاب و مسلمانان طرف خطاب الهي قرار گرفته اند که مأمور شده اند تا بر اساس عقايد مشترکي که دارند يک مذهب ملي و جهاني بر پاية ايمان به خدا و عقيده به عالم آخرت به وجود آورند و حکومت انسان بر انسان را لغو نمايند؛ همه با هم در دايره حکومت خدا قرار گيرند.**

**در اين آيات هم زن و مرد مسلمان و اهل کتاب طرف خطاب الهي قرار گرفته اند و هر دو طايفه مامور قبول اين دعوت و پيدايش وحدت جهاني شده اند.**

**نوع سوم، آياتي است که خداوند در آن آيات فقط اهل ايمان از مسلمانان را طرف خطاب خود قرار مي دهد و براي آنها تکاليف خاصي معين مي کند و به اخلاق مخصوصي دعوت مي نمايد. فقط همان ها که ايمان به خدا و رسول خدا و زندگي آخرت دارند و در شعاع ولايت علي بن ابيطالب عليه السلام قرار گرفته اند مشمول يکچنين تکاليفي هستند و خداوند با جملات: يا ايها الذين آمنوا, يا ايها المؤمنون، خطابات خود را متوجه اهل ايمان مي کند. مانند آياتي که در سوره مؤمنون يادآوري شده است؛ که خداوند صفاتي براي اهل ايمان مي شمارد و مي گويد يک چنين انسان هايي در زندگي آخرت رستگار مي باشند.[[46]](#footnote-47) و يا در ابتداي قرآن مي فرمايد فقط اهل تقوا هستند که مي توانند به وسيله کتاب خدا هدايت شوند.[[47]](#footnote-48) و مي فرمايد اهل تقوا کساني هستند که به خدا و زندگي آخرت و به حجت خدا بعد از پيغمبر چه ظاهر باشد چه غائب اعتراف مي کنند. و يا مانند آيه اي که مي فرمايد: اي اهل ايمان نماز و روزه و خمس و زکوة و حج و جهاد بر همه شما واجب شده است.[[48]](#footnote-49)**

**در اين نوع از آيات فقط انسان هايي که مؤمن و تسليم اوامر الهي هستند طرف خطاب قرار مي گيرند و خداوند با جملات: يا ايها الذين آمنوا.. حساب آنها را از ساير مسلمانان جدا مي کند. فقط اهل ايمان را طرف خطاب قرار مي دهد و به ساير مسلمانان و اهل کتاب و انسان هاي روي زمين اعتنا نمي کند.**

**قبلا اين حقيقت بايستي معلوم باشد که مؤمن و مسلمان در دين مقدس اسلام هر يک حساب معيني دارند خداوند ضمن تکاليفي که برای پيروان قرآن معین می کند حساب مؤمن را از مسلمان جدا مي کند.**

**اولين آيه اي که نشان مي دهد حساب مؤمن از مسلمان جدا است آية شمارة( 14 )حجرات است که خداوند مي فرمايد: اعراب مي گويند ايمان آورديم به آنها بگو که بگوئيد مسلمان شديم. زماني بگوئيد ايمان آورديم که نور ايمان در قلب شما داخل شده باشد, هنوز که ايمان در قلب شما داخل نشده است ادعا نکنيد که ما مؤمن هستيم بلکه بگوئيد که ما مسلمانيم. [[49]](#footnote-50)**

**اين آيه شريفه و آياتي نظير آن نشان مي دهد که حساب ايمان از اسلام جدا است. ايمان يک نيروئي است فکري و علمي و چراغي است که در دل انسان روشن مي شود و انسان در اثر همان روشنايي خود را وادار به قبول دعوت و اطاعت خدا مي کند و کاسب عالم آخرت مي شود.**

**کساني که حکومت هاي ديني را براي پيدايش نظام دنيوي قبول کرده اند و يا حکومت هايي که دين و مذهب را براي حفظ نظام و امنيت استخدام کرده اند و همچنين انسان هايي که از ترس حکومت هاي اسلامي قوانين و مقررات قرآن را قبول کرده اند، همه اين ها مسلمانند و هنوز وارد مرحله ايمان نشده اند که مؤمن شناخته شوند، و عامل واداري آنها به قبول دين و احکام، پيدايش نظام و کسب موفقيت در امور مادي و دنيوي است. خدا را نشناخته اند که او را اطاعت کنند و زندگي آخرت را قبول نکرده اند که براي کسب موفقيت در زندگي آخرت به احکام قرآن عمل کنند، بلکه آنها به دليل ترس از حکومت اسلامي و به دليل قضاوت محيط و يا تعبد و تقليد، دين مقدس اسلام را قبول کرده و به احکام آن عمل نموده اند. بلکه اگر حکومت اسلامي و قضاوت محيط نباشد دين و عقيده خود را رها کرده و به راهي مي روند که بتوانند در زندگي دنيا و جمع مال و ثروت پيشرفت کنند. خداوند متعال چنین مردمي را در کتاب خود مسلمان مي شناسد؛ که تسليم حکومت خدا شده اند، نه مؤمن که به دليل عقل و ايمان اطاعت خدا مي کنند.**

**آياتي هم که در آن آيات خداوند اهل ايمان را طرف خطاب قرار مي دهد بر دو قسم است: عمومي و خصوصي.**

**آيات عمومي آياتي است که زن و مرد مؤمن با يکديگر در آن آيات طرف خطاب خدا مي باشند و خداوند هر دو طايفه را مشترکاً مکلف به تکاليف مخصوص مي کند، مانند آياتي که در ضمن آن، دستور احسان به پدر و مادر و صله رحم و احسان به خويشاوندان و همسايگان مي دهد و مانند آياتي که دستور اتفاقات مالي مي دهد. آيات خمس، آيات زکات، آيات امر به معروف و نهي از منکر و آيات ارشاد و هدايت و تعليم و تربيت و امثال آنها. کلية آيات و دستوراتي که در انسانها تکامل فکري و علمي و اخلاقي بوجود مي آورد، همة اين ها با هم بين زنان و مردان مشترک است.**

**گرچه در اين آيات جملات خطابيِ خدا به عبارتی مخصوص مردان بيان شده است، وليکن اين خطاب از باب غلبه در بيان و سخن است. مانند جملاتي که انسانها در ضمن آن، عموم مردم را از زن و مرد طرف خطاب قرار مي دهند و سخن خود را با عبارت مخصوص( مَردان، مَردم ) ادا مي کنند، ليکن طرف خطاب انسان و بشريت است اعم از مرد و زن. مثلا در آيات اول سورة مؤمنون خداوند ميفرمايد که مومنين رستگار شدند. مومنين کساني هستند که در نماز خود خضوع و خشوع دارند، حافظ عفت و ناموس خود مي باشند، عهد و امانت خود را رعايت مي کنند، تا آن جا که مي فرمايد: چنين انسان هايي وارث بهشتند.[[50]](#footnote-51) گرچه اين جملات تماما مذکر است وليکن بين مذکر و مونث مشترک مي باشد. وظايفي است که خداوند براي اهل ايمان معين فرموده، خواه زن و خواه مرد باشند. تمام آياتي که وظايف عبادي و يا اخلاقي و يا اجتماعي را روشن مي کند به اتفاق همة علماء مشترک بين زن و مرد مي باشد.**

**به دنبال اين آيات مشترک، قسمت چهارم آياتي است که تکاليف خاصي براي زنان معين مي کند. اين قسم آيات بيشتر مربوط به امور ازدواج و وظايف زن و مرد در زندگي زناشويي و خانوادگي آنها مي باشد. آيات مخصوص مردان در اين قسم از آيات، يکي آية مربوط به دادن مهر و نفقه است که خداوند فقط مردان را طرف خطاب قرار مي دهد و آنها را ملزم مي کند که در ازدواج وظيفه داريد براي زنان مهريه معين کنيد و احتياجات آنها را در زندگي برآوريد. در آيات ازدواج، زن و مرد هر دو را طرف خطاب قرار مي دهد. به مردان بي زن دستور مي دهد که زن بگيرند و به زنان بي شوهر هم دستور مي دهد که شوهر بگيرند. در آيات مربوط به ازدواج، خداوند زن و مرد را آزاد و مستقل قرار داده است و با اين آزادي و استقلال ازدواج را از بيع و خريد و فروش جدا کرده است و زنان را از صورت شیئ بودن و متاع بودن خارج ساخته و به آنها آزادي و استقلال بخشيده است. با دلائلي قطعي مي توانيم بگوئيم که پيش از ظهور دين مقدس اسلام همه جا ازدواج به صورت معامله و خريد و فروش واقع مي شده که در اين معامله زنان، متاع مورد رغبت مشتري بوده و صاحب اختيارِ زنان پدر و با ديگر کساني بودند که زنان را مال المصالحه قرارداده و آن ها را به شوهر می فروختند.**

**در جهانِ پيش از ظهور اسلام شوهران خود را مالک زن مي شناختند و فکر مي کردند که با مبلغ مهريه و صداق، آنها را خريده اند. پدران و کساني هم که صاحب اختيار زنان يا دختران بودند فکر مي کردند که حق دارند دختر را به شوهر بدهند و در برابر، مبلغي از شوهر به نفع خود بگیرند. در جهانِ پيش از اسلام مشاهده مي کنيم که مهر زنان فقط در اختيار پدر قرار گرفته و پدران اولين کسي بودند که خود را مالک مهر زنان شناخته و در برابرِ مبلغ مهريه، دختران خود را به شوهر داده اند. تا جايي که مشاهده مي کنيم بعضي از پيغمبران که دختر خود را به شوهر داده اند طبق سنت زمان، خود را مالک مهر زنان شناخته اند و زنان را در برابر مالي به شوهر داده اند که آن مال، قابل استفادة خود آنها و در تصرف آنها باشد.**

**مشاهده مي کنيم شعيب، پيغمبر مدائن وقتي مي خواهد دختر خود را به ازدواج حضرت موسي درآورد به او مي گويد از اين دو دخترم یکی را به عقد تو در مي آورم مشروط به اين که هشت سال چوپاني من کني و گوسفندان مرا بچراني. موسي پيغمبر در برابر هشت سال چوپاني، دختر شعيب را به عقد خود در مي آورد و هشت سال گوسفندان شعيب را مي چراند.[[51]](#footnote-52) سال نهم و دهم که دختر در اختيار شوهر قرار مي گيرد شعيب به موسي مي گويد که امسال گوسفندان هر چقدر ابلق زائيدند مال شما باشد. موسي در سال ازدواج مالک تمام بره ها و بزغاله هايي مي شود که ابلقند، يعني خط سفيد و سياه دارند. ولي شايد غير پيغمبران چنين نکنند. در اين جا مشاهده مي کنيم که پدر دختر به شوهر مي گويد که در برابر هشت سال چوپاني دخترم را به تو تزويج مي کنم؛ که مهر دختر در اختيار پدر قرار مي گيرد و پدر خود را مالک مهر دختر مي شناسد. گرچه بعداً آن مهر را به صورت جهيزيه به دختر بخشيده است. اما چنين ازدواجي در اسلام جايز نيست. يعني پدر حق ندارد در برابر مهري که خود مالک آن مي شود دختر را به کسي تزويج کند. بلکه مالک مهر فقط دختر است و بايستي ازدواج با رضايت دختر باشد، مبلغ و مقدار مهر نيز با رضايت دختر تعيين شود و پدر فقط نظارت داشته باشد. [[52]](#footnote-53)**

**از نظر قانون اسلام هيچ کس حق استفاده از مهر زن را ندارد و يا در برابر شوهر دادنِ زن هيچ کس حتي پدر حق ندارد که مالي و مبلغي براي خود از شوهر مطالبه کند. پدر حق ندارد به شوهر بگويد که دخترم را به تو تزويج مي کنم مشروط بر اين که مثلا ده هزار تومان مهر دخترم باشد و پنج هزار تومان در اختيار من قرار بدهي، تا در نتيجه شوهر مجبور شود مبلغي به پدر دختر بدهد و مبلغي هم مهريه دختر قرار دهد. پس در قانون اسلام، ازدواج در واقع معاملة شخص به شخص است نه معاملة شخص به مال. يعني زن، خود را در اختيار شوهر قرار مي دهد تا اين که شوهر هم در اختيار زن باشد. همان طور که شوهر زن را براي خود مي خواهد، زن هم شوهر را براي خود خواسته است. حق زن در ازدواج، شوهر است نه مالي که از شوهر مي گيرد و اگر زن و مردي بدون ذکر و يادآوري مهر و بدون قرارداد مالي با يکديگر ازدواج کنند ازدواج آنها درست است هرچند اسمي از مهر و نفقه نبرده اند. پس از آن که عقدِ ازدواج بسته مي شود و آنها زن و شوهر خوانده مي شوند شوهر مأموريت پيدا مي کند که براي زن خود مهري معين کند. اگر هم مهر معين نکند ازدواج باطل نمي شود؛ با اين که معاملات ديگر اين طور نيست. اگر مشتري مبلغ معيني را به فروشنده ندهد معامله باطل مي شود و متاع مورد معامله به صاحب آن برمي گردد. پس در ازدواج، حق زنان همسري با شوهر است يعني خود را در اختيار شوهر می گذارد تا شوهر هم در اختيار زن باشد.**

**همان طور که زنان در واگذاري حقوق زنانگي به شوهر تبعيض قائل نمي شوند و خود را کاملا در اختيار شوهر مي گذارند مردان هم در حقوقِ شوهر بودن و در حقوقِ همسري جايز نيست تبعيض قائل شوند و جايز نيست بدون دليل و بدون نقصي که در کفويت و همسري زن مشاهده کنند با زن ديگري ازدواج کنند و در واگذاري حقِ شوهر بودن، جايز نيست که تبعيض قائل شوند.**

**تعدد زوجات در موردي جايز است که زنِ اول در کفويت و همسري نقصي داشته باشد و شوهر را در بهره برداري از يک همسر کامل در محرومیت قرار دهد؛ مانند این که زن عقیم باشد، یا از ارتباط با شوهر خودداري کند و يا اين که آبروي شوهر را حفظ نکند و يا مال شوهر را هدر دهد. در اين چهار مورد که زن شوهر را در محروميت قرار دهد به شوهر اجازه داده مي شود که با اختيارِ زن ديگر، خسارت خود را جبران کند.**

**بخش 7**

**- آيات مخصوص وظايف شوهران.**

**- اصول سه گانة حقوق بين زن و مرد.**

**- تفاوت کمّي و تساوي کيفي بين خانواده.**

**- حقوق سه گانة فرزندان بر پدر.**

**- ترجمه و تفسير آيات مربوط به خانم ها و خانواده.**

**- هدف هاي زن و مرد در ازدواج.**

**- انسان در اثر خدمت و تربيت مِلک انسان ديگر نمي شود.**

**- لذائذ سه گانه از نعمت هاي خدا.**

**- لذت انس و آشنايي با انسان ها بزرگ ترين نعمت خدا است که از طريق خدمت و احسان به دست مي آيد.**

**آياتي که در آن آيات خداوند فقط مردان را طرف خطاب قرار مي دهد و به آنها دستوراتي می دهد بيشتر، آيات مربوط به ازدواج و ولايت بر خانواده و فرزندان است. خداوند به مردان دستور مي دهد که لازم است براي زنان صداق و مهريه قرار دهند و حق ندارند آنها را مفت و مجاني در اختيار خود بگيرند.**

**براي تعيين مبلغ مهر، قرآن حدودي قائل نيست. تعيين آن را به رضايت زن و شوهر واگذار کرده و فرموده است مهرية زن همان مبلغي است که با يکديگر توافق کرده اند، کم باشد يا زياد. در اين جا به مردان دستور مي دهد که اگر انباري پر از طلا و نقره مهريه زن قرار داديد حق نداريد ديناري از آن پس بگيريد و يا از پرداخت آن خودداري کنيد[[53]](#footnote-54) زيرا اين حقي است که براي زنان در برابر بهره برداري از آنان قرار داديد و با يکديگر عهد و پيمان بسته ايد که چنين مهريه اي بپردازيد.**

**اولين حقوقي که زنان در ازدواج پيدا مي کنند مهر و نفقه است، خواه کفويت با شوهر داشته باشند يا نداشته باشند، و خواه وَلود باشند يا عقيم, خوش اخلاق باشند يا بداخلاق. به محض اين که صيغة عقد جاري مي شود و همسرِ مردي شناخته مي شوند مهر و نفقه براي آنها ثابت و لازم مي شود. اگر مبلغ مهر را پيش از ازدواج معين کردند شوهر مأمور پرداخت همان مبلغ است، کم باشد يا زياد، و اگر معين نکردند براي او مهرالمِثل معين مي شود. يعني شوراي اهل ايمان و انصاف براي زن همان مهري را معين مي کند که ساير همسران و اقوام او چنان مهري داشته اند. براي او مهري مانند مهر خواهر و مادر و يا خواهر زاده و برادرزاده تعیین مي شود.**

**مهر و نفقات فقط در برابر اين است که زن خود را در اختيار شوهر قرار مي دهد و از ارتباط با ديگران و آزادي مطلق خودداري می کند. به محض اين که زني از طريق ازدواج دائم خود را در اختيار مردي قرار داد و به خانة او رفت و به او اجازة آشنايي و ارتباط داد، در برابر يک چنين آمادگي و تسليم، بر آن مرد واجب مي شود مهر و مخارج زن را بپردازد هر چند که زن ثروتمند و يا درآمدي داشته باشد. نفقات زنان يعني پول و حقوقي که احتياجات زندگي آنها را مطابق شئونات خانوادگي تأمين مي کند. غذا و لباس و مسکن، اين سه رقم با هم نفقاتي است که شوهر مأموريت پيدا مي کند از درآمد و يا ثروت شخصي به همسر خود بپردازد. غذا و خوراک مطابق شئونات زن، لباس و تجملات زندگي، همچنين سُکناي زن مطابق شأن خانوادگي او به ميزان رفع احتياج. اين ها حقوق اوليه است که زنان بر مردان پيدا مي کنند. شوهر حق ندارد به زن ثروتمند بگويد که از مال خود يا درآمد خود خرج کند و همچنين حق ندارد زن را مأمور و وادار به کاري کند تا در برابر کارِ زن، مهر و نفقه به او بپردازد و حتي کارهاي خصوصيِ خانه داريِ زنان و تربيت فرزندان و شير دادن آنها؛ تا جايي که اگر زنان براي ادارة خانة خود کلفت و کنيزي لازم داشته باشند به مردان واجب مي شود که خدمت کاري براي همسر خود استخدام کنند تا براي او غذا و لباس تهيه کند. حق ندارند زن را مأمور طبخ غذا براي خودش يا شوهر و ديگران کنند زيرا نفقات زن فقط در برابر بهره برداري و روابط زن و شوهري است نه در برابر کار و خدمت.**

**حقوقي که زن و شوهر بر يکديگر پيدا مي کنند سه قسمت است که با رعايت اين حقوق زن و شوهري و همسري آنها کامل مي شود و ازدواجشان در دنيا و آخرت ادامه پيدا مي کند. با رعايت اين حقوق، بين زن و شوهر کفويت و همسري کامل بوجود مي آيد که براي هيچ يک از آنها جايز نيست که ديگري را رها کند و يا رقيبي در زندگي براي او بوجود آورد. اولين حقوق حق ازدواج است که در مهريه و نفقات خلاصه مي شود و مهريه و نفقات اولين حقي است که پيش از پيدايش کفويت و همسريِ کامل بين زن و شوهر به وجود مي آيد. دراين مرحله حق زن بر شوهر، مهر و نفقات و ارتباط زن و شوهري در چهارشب يک شب مي باشد که به محض عقد ازدواج اين حقوق را پيدا مي کند. و حق شوهر بر زن در اين مرحله همين است که از نظر بهره برداري و روابط زن و شوهري خود را اختيار شوهر قرار دهد و از غيبت و مسافرت و خروج از خانة شوهر بدون اجازه خودداري کند. در اين مرحله اگر زن بدون اجازه شوهر غيبت اختيار کند و از خانة شوهر خارج شود حق نفقات و همخوابي او از شوهر سلب مي شود وليکن مهريه به حال خود باقي است.**

**حق دوم در مرحله دوم، حق همکاري و تعاون زن و شوهر است با يکديگر، که دراين مرحله زنان آسايش شوهر و فرزندان را هدف خود قرار مي دهند و براي پيدايش اين آسايش در خانه داري و بچه داري و ادارة منزل و يا کسب مال و ثروت و يا همکاری با شوهر در کارهاي مربوط به مردان، با شوهر خود فعالیت مي کنند. خود را در کار و کوشش و پيش برد زندگي رکن دوم بعد از شوهر قرار مي دهند. در اين مرحله علاوه بر حقوق اوليه که مهر و نفقات باشد در منافع زندگي و مال و ثروتي که بوجود آمده و فرزنداني که پرورش داده اند شريک شوهر شناخته مي شوند. در اين مرحله کلية منافعي که به وجود آمده بين زن و شوهر و فرزندان مشترک است. يعني در استفاده از مال و ثروتي که به وجود آورده اند و فرزنداني که پرورش داده اند بين زن و شوهر تساوي کيفي بوجود مي آيد. به هر ميزان که شوهر، خود را از مال و ثروت بهره مند مي کند و استفاده مي برد زن و فرزندان خود را نيز بايستي بهره مند کند. در اين مرحله بين زن و شوهر کفويت و همسري کامل در زندگي دنيا و آخرت به وجود مي آيد که از نظر قوانين اخلاقي اسلام حق طلاق و يا ازدواج با زن ديگر از شوهر سلب مي شود مگر در صورتي که هنگام طلاق دادن و يا ازدواج با زن ديگر، زن خود را راضي کند زيرا خداوند در قرآن مي فرمايد: هل جزاء الاحسان الا الاحسان.[[54]](#footnote-55) هرکس به هر ميزاني که در زندگي با شما همکاري و خدمت مي کند شما نيز بيشتر از آن و يا مساوي آن بايستي به او خدمت کنيد. در اين مرحله که زنان براي پيدايش آسايش و آرامش با شوهر خود همکاري مي کنند و از کار و خدمت خود مضايقه ندارند، هدفشان در اين خدمات زندگي با شوهر است، شوهر نيز بايستي حق انسانی و خدمت زن را رعايت کند و او را از ندگي محروم نکند و يا اين که رقيبي در زندگي براي زن به وجود نياورد.**

**تفاوت کمي و تساوي کيفي، اين جمله عنواني است براي حقوق و امتيازاتي که بين زن و شوهر و فرزندان و کساني که متعلق به زندگي آنها هستند پيدا مي شود. خداوند در کشور خانه و خانواده براي هر يک از زن و شوهر و فرزندان شغل و وظيفه اي معين فرموده که هرکدام از آنها مأمور اجراي وظيفه خود مي باشند. شغل مخصوص شوهر در اين زندگي مديريت و مالکيت مطلق زندگي است که خداوند روي فکر و استعدادي که در خلقت به مردان اختصاص داده قيمومت و مديريت و مبارزه با عوامل طبيعي و انساني براي پيشرفت زندگي را به او واگذار کرده است و او را مرکز و محور صادرات و واردات زندگي قرار داده است تماس ديگران به زندگي آنها از خارج به داخل و يا از داخل به خارج بايستي به اجازة شوهر باشد و ديگران از زنان و فرزندان در شعاع مديريت شوهر انجام وظيفه کنند.**

**در اين جا از نظر مالکيت و مديريت کلية حقوق مالي و مادي و معنوي در اختيار شوهر است تا برپاية وظايفي که خداوند براي شوهر معين فرموده در شعاع ولايت خود حقوق خانه و خانواده را حفظ کند و سطح مال و ثروت و آبرو و عزت خانواده را بالا ببرد. شوهر در اين جا موظف است هر عملي که به صلاح خانه و خانواده تمام مي شود و سطح زندگي آنها را در جهات مادي و معنوي بالا می برد انجام دهد. شجرة زندگي خود را بپروراند و مال و ثروت زيادتر و بيشتر توليد کند. آبرو و عزت خانوادة خود را با عمل صالح و رعايت حقوق خدا و حقوق مردم بالا ببرد به طوري که در شعاع ولايت و مديريت او هر روز درجة اعتبار و عزت خانواده بيشتر شود و در جامعه دوستان زيادتر و محبوبيت بيشتر پيدا کنند. ولايت در خانواده به معناي اين است که پدران در تلاش و فعاليت خود کلية حقوق و منافع گذشته و آينده خانوادة خود را حفظ کنند و آن را هرچه بيشتر و زيادتر پرورش دهند. براي فرزندان و خانوادة خود در جامعه، با عمل صالح و تعليمات و تبليغات و با ستر عيوبي که در زن و فرزندان خود مي بيند از بيگانگان، ميزان عزت و آبروي اجتماعی آنها را بيشتر کنند.**

**در اين جا مولاي متقيان علي عليه السلام مي فرمايند که فرزندان بر پدر خود در سه مرحله حق پيدا مي کنند يعني اگر پدر و مادر آن حقوق را رعايت نکنند حق پدري خود را به ميزان تضييع حقوق فرزندان ضايع مي گذارند.**

**حقوق سه گانة فرزندان يکي اين است که براي فرزندان خود از طريق تبليغات و توصيفات و نام گذاري هاي خوب و ستر عيوب فرزندان از بيگانگان، کاخ عزت و آبرو بسازند و آنها را در جامعه اي که زندگي مي کنند با نام و صفات نيک مشهور سازند و نام بد و صفت بد روي فرزندان خود نگذارند و آنها را به نام و صفت بد مشهور نسازند.**

**حق دوم، حق آموزش آداب اجتماعي است. پدران بايستي فرزندان خود را در جامعه اي که زندگي مي کنند طوري تربيت کنند و آموزش دهند که در آداب و معلومات و صنعت و دانش و آشنايي به اوضاع و احوال زمان از افراد جامعه خود عقب نباشند بلکه در علم و دانش و هنر و صنعت و ادبيات همگام جامعه اي که در آن زندگي مي کنند قرار گيرند و يا از افراد جامعه خود جلوتر باشند، مبادا وقتی با فرد دانشمند و هنرمندي در جامعه روبرو مي شوند خود را عقب تر و کوتاه تر ببينند و از آن عقب افتادگي احساس حقارت کنند. پدران بايد فرزندان خود را با جامعه اي که در آن زندگي مي کنند هماهنگ سازند.**

**حق سوم فرزندان بر پدران، تعليم حقايق قرآن و حقايق توحيد است که معلومات ديني و مذهبي آنها با معلومات دانشمندان دين و مذهب مساوي و برابر باشد و در اين مرحله عقب افتادگي نداشته باشند. وقتي پدران حقوق فرزندان را در اين سه مرحله رعايت کردند حق پدري آنها تکميل مي شود.**

**در اين جا منظور از تفاوت کمّي و تساوي کيفي در ابتداي مطلب، اين است که مالکيت مال و ثروت در کشور خانواده با پدر است. اوست که بايستي در شعاع مديريت و مالکيت خود، مال و ثروت توليد کند و آن را در پيش برد خانوادة خود در مراتب سه گانة بالا مصرف نمايد تا شجرة زندگي پرورش پيدا کند؛ که این جا از نظر مالکيت و از نظر کميت، پدر مالک مطلق شناخته مي شود. خانواده اگر مالک ميليون ها تومان ثروت است پدر مالک آن ثروت شناخته مي شود و به اجازه و اختيار او اموال صرف مي گردد. وليکن اين مالکيت دليل نمي شود که پدر حق دارد و می تواند منافع اختصاصي از مال و ثروت خود داشته باشد که در استفاده از مال و ثروت، خود را بر زن و فرزند و ساير متعلقين به خانواده جلو بيندازد و استفاده هاي خصوصي و لذائذ شخصي براي خود ترتيب دهد، بلکه در استفاده و بهره برداري از مال و ثروت همة افراد خانواده مساوي هستند به همان کيفيت که پدر حق استفاده دارد و منافعي از مال و ثروت را به خود اختصاص مي دهد زن و فرزندان او نیز به همان ميزان حق استفاده دارند. اگر پدر مايل است از مال و ثروت خود برداشت نموده به گردش و تفريح برود زن و فرزند خود را هم بايستي از آن گردش و تفريح بهره مند سازد و يا پدر اگر مايل است از مال و ثروت خود به زيارتگاه ها و سفر حج برود، زن و فرزندان خود را هم بايستي از آن زيارت ها و سفر حج بهره مند سازد. پس اگر خانواده اي خواست ميزان استطاعت خود را بسنجد و مشاهده کند که از نظر مالي مستطيع شده يا نه، لازم است که مخارج مالي خود و همسر خود را حساب کند. اگر هر دو نفر آنها ممکن است به مکّه بروند، مستطيع شده اند و الا استطاعت ندارند، مگر اين که شوهر زنِ خود را به آن مسافرت راضي کند و يا اگر مانعي دارد که با او همسفر باشد تصميم داشته باشد که در آينده او را به سفر حج روانه کند. به طور کلي در يک خانواده حق استفاده هاي خصوصي مُلغي است. به هر ميزان که پدر حق بهره برداري از مال را دارد زن و فرزند هم در شعاع ولايت پدر همان حقوق را دارند. اگر پدر مايل شده است مقداري از مال خود را خرج کند و خود را به علم و سواد برساند زن و فرزندان او هم به همان ميزان حق دارند که خود را به علم و دانش برسانند.**

**تساوي کيفي به معناي کيفيت استفاده و بهره برداري از مال و ثروت است که در اين کيفيت و بهره برداري تمام افراد خانواده مساوي هستند هرچند که مالکيتِ مال فقط و فقط با پدر خانواده است.**

**ترجمه و تفسير آيات مربوط به بانوان و خانواده:**

**آياتِ مربوط به خانم ها و خانوادة آنها بر دو قسم است:**

**اول- آيات مخصوص بانوان و خانم ها.**

**دوم- آيات مربوط به خانواده، زن و شوهر و فرزندان.**

**اولين آية مربوط به خانواده، زن و شوهر و فرزندان، آيه 233 است در سوره بقره[[55]](#footnote-56) که خداوند در آن آيه وظايف زن و شوهر را درباره تربيت فرزندان معين مي کند. خانواده درست به معناي شجره اي است که با همکاري زن و شوهر ثمراتي به وجود مي آورد که در ايجاد آن ثمرات و پرورش شجرة زندگي و بهره برداري از ثمرات اين شجره زن و شوهر به ميزاني که وظيفه خود را شناخته و انجام داده اند مشترک هستند.**

**اولين مسئله اي که در اين جا مطرح مي شود هدف زن و شوهر در ازدواج و تشکيل خانواده است. هدفي که دين مقدس اسلام و آيات قرآن در اين همکاري براي زن و شوهر به وجود مي آورد چند چيز است.**

**اول اين که هدف هر دو نفر آنها و نظر آنها در تشکيل زندگي خدا باشد و اين عمل را صرفا براي جلب رضاي خدا و پيدايش ثمراتي که مطلوب خداوند متعال است انجام دهند؛ هدف هاي مالي و مادي در نظر طرفين مُلغي باشد. زنان، شوهر را از نظر استفادة مالي انتخاب نکنند همچنين مردان به منظور هدف هاي مالي و مادي با زنان ازدواج ننمايند بلکه هدف هر دو نفر آنها پرورش شجرة زندگي در جهت مادي و معنوي و پيدايش عزت و آبرو باشد که محصول زندگي آنها در راه خدا و براي احياء دين خدا مصرف گردد. براي بهره برداري و لذائذ شخصي تشکيل خانواده ندهند بلکه به منظور اين که فرزنداني بپرورانند و به اخلاقي مجهز شوند که منظور نظر خدا و مطلوب خداوند متعال باشد.**

**براي رسيدن به يک چنين هدف عالي لازم است در ابتداي زندگي چند نکته را رعايت کنند.**

**اول اين که در اصل خواستگاري و ازدواج هدف مادي در خواستگاري زن و يا شوهر نداشته باشند زن، شوهر را به اين دليل انتخاب کند که اهل ايمان و تقوي از خانواده آبرومند و با عزت باشد. متقابلا مردان، زنان را به اين دليل خواستگاري کنند که اهل ايمان و عفت و از خانواده هاي شريف و اصيل باشند.**

**آيات قرآن و حضرت رسول اکرم( ص )در مسئله خواستگاري زنان و يا انتخاب مردان براي شوهر راهنمايي هايي بسيار نافع و سودمند داده اند که اساسي ترين راهنمايي هاي آنها مربوط به ملاک انتخاب زن يا شوهر است. به مردان دستور مي دهند که زنان را به خاطر زيبايي و يا مال و ثروت انتخاب نکنند بلکه در ابتداي ازدواج ايمان و پاکي طرفين را منظور نظر داشته باشند و بعد از حفظ ايمان و پاکي و اصالت خانواده، زيبايي و ساير امتيازات را در نظر بگيرند.**

**پيامبر اکرم( ص )فرمودند کسي که با زني به خاطر مال و جمال ازدواج کند؛ عفت و پاکي او را منظور نظر خود قرار ندهد آن مال و جمال به تقدير الهي پس از چند صباحي از بين مي رود و در نتيجه، اساس زندگي و خانواده متزلزل مي گردد. همين طور در مورد انتخاب شوهر دستور داده اند که ايمان و اخلاق و تقوي و عمل او را در نظر بگيرند و مال و ثروت و يا زيبايي ظاهر را ملاک انتخاب خود قرار ندهند.**

**هدف دوم نازل تر از هدف اول، اين که هدف زن و شوهر در تشکيل خانواده پيدايش فرزندان است. هر دو نفر آنها تصميم داشته باشند فرزنداني بپرورانند و ثمره اي از وجود خودشان به خدا و دين خدا تقديم کنند. اين هدف بعد از ايمان به خدا و زندگي آخرت، عالي ترين هدفي است که مي توانند داشته باشند و با پرورش فرزندان با ايمان، موجبات تکامل آبرو و عزت در دنيا و آخرت براي آنها فراهم گردد. فرزند صالح و مؤمن بهترين ثمره اي است که از شجره زندگي انسان پيدا مي شود. خداوند براي اين که درجات آخرتي حضرت مريم را تکميل کند به او دستور مي دهد که بايستي فرزندي داشته باشد و بپروراند و يک چنان فرزندي را براي او مقدر مي کند، هرچند که شوهر انتخاب نکرده است. هدف پدر و مادر در پيدايش فرزندان هم مانند هدف آنها در ازدواج، بايستي جلب رضاي خدا و زندگي آخرت باشد. هدف هاي مادي در ايجاد و يا پرورش فرزندان مطلوب خداوند متعال نيست. پدر و مادري که فرزندان خود را فقط به منظور مال و ثروت پرورش مي دهند و هدفشان از اين تربيت اين است که فرزندان آنها براي آنها منشأ دخل و درآمد باشند و طوري آنها را تربيت مي کنند که بتوانند مال و ثروتي کسب کنند، از يک چنين تربيتي برکت نمي بينند. ممکن است فرزندانِ آنها براي دنياي آنها منشأ دخل و درآمد باشند وليکن براي آخرت آنها فايده اي ندارند و از تربيت يک چنين فرزنداني عزت و سعادت آخرتي پيدا نمي کنند.**

**دين مقدس اسلام در تعيين هدف پدر و مادر از پرورش فرزند و خدمت به انسانها دستوراتي داده است که ضمن اجراي آن دستورات، آزادي کامل براي فرزندان و ساير پرورش يافتگان بوجود مي آيد و در عين حال کساني که به فرزندان خدمت کرده اند و آنها را پرورش داده اند به بهترين نتيجه ها مي رسند.**

**اسلام هدف هاي مالي را در پرورش فرزند و پرورش هر انساني کاملا لغو کرده است. هيچ کس حق ندارد انساني را به منظور استفادة مالي بپروراند که در آينده حق پرورش خود را ازآن انسان طلبکار باشد و مطالبه کند. مثلا انسان اگر حيواني را بپروراند مالک آن حيوان مي شود و همچنين اگر زمين يا درختي را پرورش دهد و به ثمر برساند مالک آن زمين و درخت مي شود و ثمرات زمين يا درخت را مالک مي گردد ولي اگر کسي انساني را بپروراند، کودکي را بزرگ کند و به ثمر برساند؛ مالک آن انسان و مالک منافع آن نمي شود. حق ندارد درآينده حقوقي را از او مطالبه کند. مثلا بگويد ده سال براي تو زحمت کشيده ام و براي پرورش تو چقدر خرج کرده ام حالا تو وظيفه داري حق خدمت و حق پرورش را به من برگرداني. در اين جا حقوق مالي بين انسان و اطفالي که پرورش داده است به وجود نمي آيد خواه فرزند خودش باشد و يا فرزند ديگران.**

**پس از آن که کودکان بالغ شدند و به ثمر رسيدند آزادند و اگر مال و ثروتي کسب نمودند خودشان مالک مال و ثروت مي شوند. کسي که آنها را پرورش داده حق مطالبة مال ندارد. زيرا از نظر قانون اسلام انسان ها آزاد هستند؛ با خريد و فروش و يا پرورش، مِلک کسي نمي شوند. پس اگر بچه اي را سر راه پيدا کردند و به ثمر رسانيدند پس از رسيدن به حد بلوغ، آن بچه پسر باشد يا دختر، آزاد است که به ميل خود زن بگيرد يا خانة شوهر برود. مربيانِ کودک پدر و مادر باشند و يا غير پدر و مادر، حق استفاده مالي از کودکان را ندارند.**

**مضمون آيه سوم در سوره نساء همين حقيقت را روشن مي سازد که خداوند متعال به مربيان اطفال يتيم دستور مي دهد و ميفرمايد: دختران يتيم را که پرورش داده ايد تا به حد بلوغ رسيده اند و بعد از رسيدن به حد بلوغ و ازدواج، رغبت در آنها پيدا مي کنيد و دوست داريد که آن ها را به همسري خود درآوريد، شما به دليل پرورش، مالک آن دختر يتيم نمي شويد بلکه شما در ازدواج با آن دختران با ساير کساني که مايل به ازدواج با آنها هستند مساوي هستيد. اگر دوست داريد از آنها بهره مند شويد، مانند کسي که براي آنها زحمت نکشيده و خدمتي به آنها ننموده است وظيفه داريد آنها را خواستگاري کنيد. در صورت تمايل به ازدواج با شما، مانند ساير زنان و دختران حق مهريه و نفقات پيدا مي کنند و از شما ارث مي برند همان طور که ساير زنان ارث مي برند.**

**در اين آية شريفه خداوند به مربيان دختران يتيم اجازة بهره برداري بدون ازدواج نمي دهد و به آنها مي گويد حق شما بر اين دختران مانند حق ديگران است که فقط حق داريد با آنها ازدواج کنيد. پس از نظر قانون اسلام هيچ انساني مالک منافع وجودي انسان ديگر و مالک خود آن انسان نمی شود، خواه به او خدمت کرده باشد يا نکرده باشد.**

**در اين جا سؤالي ممکن است مطرح شود که پس استفادة کساني که براي دختران و يا پسران يتيم زحمت مي کشند و آن ها را به کمال مي رسانند و يا استفادة پدر و مادر از فرزندان که آنها را به ثمر مي رسانند چيست؟ در صورتي که حق انتفاع و بهره برداري از فرزندان خود و يا کودکان يتيم ندارند پس حق زحمت و پرورش آنها و اموالي که در پرورش کودکان خرج کرده اند کجا مي رود؟**

**جواب اين است که از نظر راهنمايي اسلام و قرآن، محبت انسان ها به يکديگر و احسان آنها به يکديگر از بزرگ ترين نعمت هاي خدا به شمار مي رود. نعمت هايي که هر انساني در برابر کار و کوشش خود مي تواند به دست بياورد بر سه قسم است.**

**اول- ثروت هاي مالي و لذائذ مادي، بهره برداري انسان از طريق حواس پنج گانه و استفاده از نعمت هايي که خداوند براي انسان آفريده است؛ مانند خوردن و آشاميدن و پوشيدن و تفريح و گردش و امثال اين ها، و مانند آن لذائذي که از طريق ديدن و يا شنيدن و يا لمس کردن به دست مي آيد.**

**دوم- محبت و انس و آشنايي به يکديگر، که انسان ها به يکديگر مأنوس شوند و نسبت به يکديگر مهربان و خدمت گزار باشند به طوري که از برخورد و ملاقات با يکديگر در آنها نشاط و سرور و آسايش پيدا شود. از فراق يکديگر رنج ببرند و در وصال يکديگر نشاط پيدا کنند و عشق و علاقه نسبت به يکديگر داشته باشند. لذت مهرباني و محبت و انس و آشنايي انسان ها به يکديگر از بزرگ ترين لذت ها و از بزرگ ترين نعمت هاي خداوند متعال است که از طريق احسان و خدمت به يکديگر پيدا مي شود. مانند لذت و بهره برداري پدر و مادر از ملاقات فرزندان و يا از ملاقات خويشاوندان و ساير دوستاني که با يکديگر صفا و محبت و انس و آشنايي دارند.**

**براي درک نعمت وجود انسان ها و آشنايي با آنها بهتر اين است که انسان خود را در يک بيابان و يا جنگل، غريب و تنها ببيند که همه جور وسائل آسايش و مال و ثروت در اختيارخود داشته باشد ولي با انساني زندگي نکند که با او مأنوس و محشور باشد. همه چيز داشته باشد بجز انسان. فرزندان و خويشاوندان و دوست و آشنائي نداشته باشد. فقط با مال و ثروتي که دارد در بيابانی تنها و دور از شهرها و جمعيت ها زندگي کند. همه چيز داشته باشد و همه چيز را ببيند بجز انسان . تصديق خواهيد کرد که زندگي يک چنين انسان غريب و تنها در بيابان چقدر وحشتناک و خطرناک است. رقم لذت و بهره برداري او به صفر مي رسد و رقم رنج و مشقت و زحمت او بالا مي رود، خود را از همه چيز محروم مي داند زيرا انساني ندارد که با او زندگي کند و با او مأنوس و محشور باشد.**

**از اين احساس غربت و تنهايي کشف مي شود که انسان ها براي يکديگر نعمت بزرگي هستند همانطور که ممکن است براي ديگری بلاي بزرگي باشند. مولاي متقيان علي عليه السلام در کلمات قصار خود مي فرمايد: عاجزترين انسان ها در کار و کسب همان انساني است که نتوانسته براي خود دوستي و برادر مهرباني بپروراند و نتوانسته است با کسي انس و آشنايي پيدا کند. و باز مي فرمايد: عاجزتر از اين آدم کسي است که به خاطر سوء خلق و مال پرستي و ظلم به انسان ها دوستان و برادران مهربان خود را هم از دست مي دهد.[[56]](#footnote-57) پس هر انساني براي انسان ديگر نعمت بزرگي است، در صورتي که در شمار دوستان و خويشاوندان مهربان باشد. اگر انساني ميليون ها تومان ثروت خود را در راه خدمت به مردم از دست بدهد و در برابر، محبت مردم را به خود جلب کند و دوستان و آشناياني پيدا کند، از آن ثروت سود فراوان برده است زيرا دوستي يک انسان براي انسان ديگر از مال و ثروت لذيذتر و شيرين تر است. به خصوص که در زندگي آخرت و در زندگي بهشتي، بزرگ ترين سرمايه و ثروتِ اهل بهشت، دوستان و آشنايانی هستند که آنها را با خود به بهشت برده اند و وسيلة هدايت و تربيت آنها شده اند. به همين مناسبت دين مقدس اسلام در احکام و دستورات ديني و اخلاقي خود برنامه هايي طرح کرده که ضمن اجراي آن برنامه ها، انسانها نسبت به يکديگر رئوف و مهربان مي شوند و با هم انس و آشنايي پيدا مي کنند. بهترين راه براي محبت يک انسان خدمت به همان انسان است. خدمتي که به منظور احسان انجام گيرد نه به منظور مزد و مزدوري. احسان به خدماتي مي گويند که به خاطر جلب رضاي خداوند متعال و به خاطر جلب محبت مردم نسبت به مردم انجام گيرد. طبيبي که براي جلب رضاي خدا مريضي را معالجه مي کند و يا آموزگاري که به منظور پرورش شاگردان و به منظور جلب رضاي خدا به آنها خدمت مي کند. نتيجة يک چنين احسان ها جلب رضايت و محبت خدا مي باشد که اين دو رضايت و محبت، از بزرگ ترين نعمت هاي خدا در دنيا و آخرت است. پس حق پدر و مادر در پرورش فرزندان همين است که فرزنداني دارند و آنها را به ثمر رسانده اند. همين طور حق پرورش ساير خدمت گذاران بشر. بنابراين در خدمت به انسان هدفِ مالي و مادي مطرح نيست. کسي که هدفش از خدمت به فرزندان و ساير مردم مال و ثروتي باشد که از آنها بهره ور شود از لذت محبت و انس و آشنايي آنها محروم مي گردد.**

**پس بزرگ ترين هدف پدر و مادر از ازدواج و پرورش فرزندان بايستي همين باشد که فرزندان صالحي بپرورانند و آنها را به ثمر برسانند به طوري که در زندگي آيندة خود محبوب خدا و محبوب خلق خدا باشند.**

**بخش 8**

**- وظايف پدر و مادر در تربيت اولاد.**

**- بين زن و شوهر وظيفه شناسي مطرح است نه حاکميت.**

**- آيه 234 سوره بقره وظيفه مادران،**

**- فرزند به پدر و مادر تحميل نيست، بلکه نعمت است.**

**- حقوق انساني و حق خدمت.**

**- حق احسان پدر و مادر و امتياز مادر.**

**- حدود حاکميت پدر و مادر و اطاعت از آنها.**

**وظايف پدر و مادر در پرورش فرزندان.**

**همان طور که در قانون ازدواج و زندگيِ زن و شوهر روشن شد، خداوند ازدواج زن و مرد را به عنوان همکاري و تعاون با يکديگر براي پرورش شجرة زندگي قبول دارد. ازدواج در اسلام فقط به همين منظور انجام مي گيرد که زن و شوهر با همکاري يکديگر شجرة زندگي خود را بپرورانند و در جهات مال و ثروت و آبرو و عزت و تربيت فرزندان و جلب محبت مردم و دوستان، درجات انساني و اجتماعي پيدا کنند. به همين منظور خداوند تبارک و تعالي کلاً حاکميت مابين زن و شوهر را لغو کرده و براي هر يک از آنها با حفظ آزادي وظايفي معين کرده است.**

**تعيين اين وظايف به معناي حاکميت شوهر بر زن و يا حاکميت زن بر شوهر نيست بلکه به معناي وظيفه شناسي براي پرورش شجرة زندگي است که هر يک از زن و شوهر در محصول شجرة زندگي شريک يکديگرند و به يک ميزان از آن محصولات بهره مند مي شوند.**

**وظيفه شناسي غير از حاکميت است. حاکميت به معناي اين است که انساني در استخدام انسان ديگر قرار گيرد. يکي از آنها به صورت خادم و ديگري به صورت مخدوم و يکي از آنها در اين استخدام حق مالکيت داشته باشد، به طوري که خلاف ميل و آزادي طرف، او را کار بزند و ثمرة خدمات او را به خود اختصاص دهد. مانند حق مالکيت مالک بر غلام و کنيز يا حق حاکميت انسان برحيواناتي که آنها را در زندگي خود استخدام مي کند و مانند حق صاحب کار بر مزدور و کارگري که او را براي انجام کاري استخدام کرده است؛ حق دارد در برابر مزدي که به کارگر مي دهد او را کار بزند.**

**حقوقي که بين يک چنين انسان ها به وجود مي آيد حق مالکيت و استخدام است. منافعي که از اين راه توليد مي شود اختصاص به حاکم دارد. انسان مستخدم در آن حقوق توليد شده حقي ندارد و در آن ثمرات شريک نيست.**

**نوع دوم، حقوق انساني. يعني انسان ها بر يکديگر حقوقي پيدا مي کنند که براي رعايت آن حقوق به خدمت يکديگر مشغول مي شوند و کسي بر ديگري حق حاکميت ندارد. در اين خدمات منافعي که توليد مي شود حق تمام انسان هايي است که در توليد آن منافع با يکديگر شريک بوده اند و با هم زحمت کشيده اند.**

**بين زن و شوهر حقوق انساني بوجود مي آيد نه حقوق مالکيت و استخدام. ازدواج به معناي اين نيست که زن در استخدامِ مرد، يا مرد حاکم بر زن شده است تا منافع توليد شده در اين همکاري فقط اختصاص به مرد داشته باشد و زن محروم باشد. درازدواج بين زن و شوهر و فرزندان حقوق انساني به وجود مي آيد. زن برشوهر حق احسان دارد، شوهر هم بر زن. همچنين هر دو نفر آنها از نظر شأن و مقام و عزت و آبرو و آزادي و بهره برداري از ثمرات زندگي، حقوق مشترک و مساوي دارند و هردوي آنها به دليل انسان بودن و آزاد بودن حق تعاون و همکاري با يکديگر دارند. خداوند به هر يک از زن و شوهر در زندگي مشترک آنها شغلي واگذار کرده و براي هرکدام از آنها وظيفه اي معين کرده است که اين وظايف از طريق اطاعت خدا و از طريق تعاون و همکاري زن و شوهر انجام مي گيرد نه از طريق حاکميت مرد و استخدام زن.**

**خداوند حق مديريت زندگي را به مردان واگذار کرده زيرا آنها مأمور جلب مال و ثروت و يا توليد مال و ثروت در برخوردهاي اجتماعي از طريق روبرو شدن با مردم و حوادث هستند که وظيفه دارند از راه حلال مال و ثروت فراهم کنند و شجرة زندگي خود را بپرورانند. اين حق مديريت و قيمومت با مردان است؛ از اين نظر که خداوند آنها را براي انجام چنين کارهايي ساخته است. زن هم از نظر ادارة امور داخلي مديريت و قيمومت دارد، که مال و ثروتِ توليد شده را در راه پرورش زندگي از طريق همکاري داخلي در تبديل مواد خام زندگي به مصالح قابل استفاده بکار برد.**

**خداوند مديريت و حفاظت امور داخلي را به زنان واگذار کرده است. رسالتي است که خدا براي آنها نوشته و وظيفه اي است که خداوند براي آنها معين فرموده تا با انجام اين وظايف با شوهر خود همکاري کنند و شجرة زندگي خود را بپرورانند.**

**آياتِ راجع به وظايفي که پدر و مادر درباره فرزندان دارند. در آية 233 سورة بقره خداوند مي فرمايد که مادرها اگر مي خواهند شيرخوارگي شيرخوار کامل گردد وظيفه دارند نوزاد خود را تا دو سال شيرِ کامل بدهند. پدران هم وظيفه دارند مخارج مادران و فرزندان و روزي آنها را از نظر غذا و مسکن تهيه کنند. پدران وظيفه ندارند مادرها و فرزندان را بيشتر از وسع و استعداد آنها مکلف کنند. مادرها به خاطر فرزنداني که دارند نبايد متضرر شوند و محکوميت پيدا کنند. همچنين پدران به خاطر فرزندان نبايد متضرر شوند و بار سنگين به آنها تحميل شود. کساني که وارث پدر و مادر مي شوند در صورتِ نبودن پدر و مادر مأموريت دارند وظيفة آنها را درباره نوزادان انجام دهند. اگر پدر و مادر هر دو از طريق مشورت و جلب رضايت يکديگر تصميم گرفتند که نوزاد را پيش از دو سال از شير بازدارند اجازه دارند و گناه و معصيتي بر آنها نيست، و اگر شما پدران در صورت امتناعِ مادر از شير دادن و تقاضاي غيرمتعارف، تصميم گرفتيد براي فرزندان دايه بگيريد؛ پس از آن که حاضر شديد حق مادر را متعارف بپردازيد و مادر از نگهداري بچه امتناع کرده است، مانعي ندارد. از مخالفت خدا بپرهيزيد و بدانيد که خداوند به اعمال شما بصير و بينا است.**

**نکات جالب توجه در اين آيه شريفه که وظيفة پدر و مادر را درباره فرزند معين مي کند چند چيز است:**

**1- حق شيردادن و تربيت فرزند را به مادر اختصاص مي دهد و حق سلب اين وظيفه را در صورت تمايل و اقدام مادر در شيردادن و تربيت کردن از پدران مي گيرد.**

**2- دوران شيرخوارگي را دردو سال کامل قرار مي دهد.**

**3- پدر و مادر به دليل توليد فرزند محروميت پيدا نمي کنند و نبايد متضرر شوند. يعني اگر از عهدة مخارج فرزند برنيامدند واجب است که از بيت المال تقويت شوند تا بتوانند فرزند خود را بپرورانند و درست نيست وظيفه اي فوق استطاعت به آنها تحميل شود و اگر آمادگي براي اداره فرزند نداشتند حاکم مسلمانها وظيفه دارد ديگري را براي خدمت به فرزند استخدام کند. هيچ يک از پدر و مادر به خاطر فرزند حق ندارند مانع منافع و وظايف مشروع يکديگر باشند.**

**4- تصميماتي که پدر و مادر درباره فرزند مي گيرند بايستي به رضايت و مشورت هر دو نفر آنها باشد.**

**5- اگر مادران به خاطر فرزند موجبات زحمت و مشقت براي پدران فراهم کردند پدر حق دارد کودک را از مادر بگيرد و به دايه بسپارد.**

**در اين آية شريفه توجه مي کنيد که خداوند در مورد کودکان اجازة حاکميت و تسلط به هيچ يک از پدر و مادر دربارة يکديگر نداده است. براي مادران وظيفه معين مي کند که بايستي به بچه هاي خود شير بدهند آنها را بپرورانند و بزرگ کنند. براي پدران هم و ظيفه قرار مي دهد که مامورند نفقات و مخارج مادر و فرزند را از لباس و خوراک و مسکن فراهم کنند که مخارج و نفقات مادران در اين جا غير از نفقات زن و شوهري مي باشد. هدف خدا از تعيين اين وظيفه براي پدر و مادر همان مسئلة تعاون و آزادي پدر و مادر است. يعني وظيفة مادران، به خاطر حفظ حقوق مادري و پيدايش حق مادر بر فرزند است، که اگر مادران مي خواهند افتخار مادري داشته باشند و فرزندي بپرورانند و بزرگ کنند، وظيفه دارند که بچه را شير بدهند و اطفال را بپرورانند. اگر از انجام اين وظيفه خوداري کردند و حاضر نشدند وظيفة مادري خود را انجام دهند و يا در برابر شيردادن و خدمت کردن از پدران حقي مطالبه مي کنند، مجبور به انجام وظايف مادري و شيردادن نيستند وليکن بايستي بدانند که حق مادريِ آنها سلب مي شود و افتخار مادري و مادر بودن از آنها گرفته مي شود زيرا آنها وديعة خدا را قبول نکردند و اين کودک را که امانت خدا بود به دور انداختند و حاضر نشدند کودک خود را شيربدهند و او را بزرگ کنند.**

**در قسمت سوم اين آية شريفه خداوند ميفرمايد: پدران و مادران و يا وارثِ پدر و مادر به خاطر کودک نبايستي متضرر شوند و محکوميت پيدا کنند. در اين قسمت از آية شريفه خداوند تذکر مي دهد که فرزند براي پدر و مادر يک نعمت بزرگ است که خداوند به آنها بخشيده است. وظيفة پدر و مادر اين است که این نعمت بزرگ را براي خود بپرورانند و به ثمر برسانند. انجام وظايف پدري و يا مادري به منظور اين است که پدر و يا مادر از پرورش فرزند به نعمت بزرگي که وجود فرزند صالح است برسند و در برابر انجام وظيفة پدري و مادري صاحب فرزندي شوند. در واقع پاداش خدمت آنها و مزد پرورش فرزند همين است که صاحب فرزند شايسته اي شده اند. وجود فرزند براي پدر و مادر جايز نيست که ماية ضرر و محکوميت آنها شود. اگر امتناع کردند از نگهداري و پرورش فرزند خود، و مال و ثروتي نداشتند که کودک خود را بپرورانند، و يا حاضر نشدند که وظيفة پدر و مادري خود را انجام دهند و مال و ثروت خود را صرف پرورش کودک کنند، مجبور به اين کار نمي شوند. حاکم شرع و يا هر محکمه اي نمي تواندآنها را محکوم به نگهداري و يا پرورش کودک کند و آنها را مجبور نمايد که چون باعث توليد فرزند شده اند واجب است بار خود را به منزل برسانند و کودک را پرورش دهند تا به ثمر برسد.**

**در اين جا اگر پدر و مادر از نگهداري و تربيت فرزند خودداري کردند امام مسلمانان و يا حاکم آنها وظيفه دارد که کودک را از پدر و مادر تحويل بگيرد و از بيت المال خرج کند تا زماني که اولاد را به ثمر برساند و در مسير زندگي خود آزاد نمايد. پس پدر و مادر به دليل اين که ماية توليد فرزند شده اند حق ندارند کودک را از بين ببرند و از طرفي مجبور به نگهداري کودک هم نيستند زيرا اگر فرزند براي آنها نعمتي است که خداوند به آنها بخشيده و مايلند که صاحب يک چنين نعمتي باشند وظيفة پدري و مادري خود را انجام دهند و اجر خود را از خداوند متعال بگيرند و اگر حاضر نشدند و يا يکي از آنها حاضر نشد که صاحب چنين نعمتي باشد و براي کودک زحمت بکشد، مجبور به اين کار نمي شود. ديگري مي تواند کودک را از آنها بگيرد و بپروراند و يا اين که امام مسلمانان از بيت المال مخارج پرورش کودک را به پدر و مادر و يا ديگران بپردازد تا زماني که به ثمر برسد. بنابراين پرورش کودک و انجام وظيفة پدري و مادري هم براي رسيدن به نعمتي از نعمت هاي خدا يعني فرزند صالح و شايسته است نه اين که از جانب خدا و يا دين اجبار داشته باشند که به هر قيمتي هست کودک را بپرورانند تا به ثمر برسانند. در هر صورت از احاديث مربوط به آيه چنين استنباط مي شود که پدر و مادر و يا وارث به خاطر فرزند جايز نيست که مانع منافع مشروع يکديگر شوند مگر اين که واگذاري کودک ماية هلاک او شود که از باب وجوب حفظ نفس، پدر و مادر وظيفه دارند او را اداره کنند.**

**در قسمت پنجم آية شريفه براي جلوگيري از افراط و تفريط، مادران را به وظيفه مادري آگاه مي کند.**

**گاهي مادران بچه هاي خود را وسيله ای براي آزار پدر و يا جلب مال بيشتر از پدر قرار مي دهند. به بهانة پرورش فرزند مخارج بيشتري از حد متعارف به شوهر خود تحميل مي کنند. مثلا خرج متعارف فرزند روزي ده تومان است آنها روزي بيست تومان يا بيشتر مخارج به گردن شوهر مي اندازند و بخاطر انجام وظايف مادري موجبات اذيت و ضرر پدران را فراهم مي کنند مثل اين که بخواهند کودک خود را وسيله اي براي کسب مال بيشتر از شوهر و يا تسلط و حاکميت خود قرار دهند. در اين جا خداوند متعال براي تعديل سوء استفادة مادر، به پدران اختيار مي دهد که اگر مادران براي پرورش فرزندان مخارج بيشتري به آنان تحميل و يا موجبات آزار و تسلط خودرا بر شوهر فراهم کردند شوهران حق دارند که کودک را از مادر بگيرند و به دايه و يا مربي ديگري بسپارند زيرا هدف مادر در اين جا اين است که فرزند خود را وسيلة کسب مال بيشتر و يا اذيت و آزار شوهر قرار دهد نه اين که وظايف مادري خود را انجام دهد تا فرزند صالح و شايسته اي داشته باشد. پس چنين مادري لازم است که از نعمت وجود فرزند يا افتخار مادري محروم گردد و ديگري وظيفة مادري او را انجام دهد.**

**و باز در قسمت ديگري از اين آية شريفه خداوند تصميمات پدر و يا مادر را در تربيت فرزند مربوط به جلب رضايت پدر و مادر ساخته است. نه پدران حق دارند در پرورش فرزند و سپردن او به دايه و يا مربيان ديگر استبداد و خودرايي داشته باشند که خود را مالک مطلق فرزند بدانند و نه مادران حق يک چنين خودرأیي و استبداد را دارند. در اين قسمت از آية شريفه خداوند مي فرمايد: تصميمات هر يک از پدر و مادر بايد مربوط به جلب رضايت ديگري باشد. شوراي خانوادگي تشکيل دهند و تصميمات خود را درباره تربيت فرزند و از شير بازداشتن از طريق مشورت و رضايت پدر و مادر اعمال کنند.**

**در اين قسمت از آية شريفه به همان ميزاني که حق پدري و حق حاکميت پدر را محترم دانسته، حقوق مادران را هم محترم دانسته اند. هر دو بايستي از طريق شورا و مشورت و رضايت براي مصلحت کودک اقدام کنند. اگر بخواهند او را از شير بازدارند و يا به دايه بسپارند و يا در تغذية او رژيم خاصي را انتخاب کنند به مشورت و رضايت يکديگر باشد. در مجالس شوراي اسلامي در تمام مراحل سياسي و جنگي و فرهنگي و اقتصادي و خانوادگي، کساني حق شرکت و حق رأي دارند که اولا کلية اقدامات و تصميمات در مجلس شورا مربوط به حقوق آنها و سرنوشت آنها باشد. کساني که از مجلس شوراي اسلامي و تصميمات اهل مجلس نفع و ضرري به آنها متوجه نمي شود و اقدامات شورا در سرنوشت آنها تأثيري ندارد حق شرکت و رأي دادن در مجلس شورا ندارند. ثانيا کساني حق شرکت در مجلس مشورتي دارند که در اطراف تصميمات و اقدامات اهل مجلس تخصص علمي و فني داشته باشند و آشنائي آنها به موضوعي که مورد شورا و رأي گيري واقع مي شود کامل باشد. اگر شوراي طبي است يک طبيب ماهر، و اگر شوراي اجتماعي و سياسي و فرهنگي است يک جامعه شناس و سياست مدار ماهر و يا آشنا به امور جنگي باشد تا حق شرکت و رأي دادن در موضوع مورد مشورت داشته باشد. در صورتي که اطلاعاتي راجع به امور مربوط نداشته باشد حق شرکت ندارد و رأي او بي خاصيت و بي فايده است. خداوند متعال علم هر دانشمندي را درمسائل مربوط به همان دانشمند محترم مي شمارد و به او در اطراف علم و دانشي که دارد حق رأي و حق مالکيت مي دهد، خواه آن دانشمند زن باشد يا مرد.**

**در مسائل مربوط به خانه داري و تربيت کودکان خداوند به مادران حق رأي و حق شرکت در شوراي خانوادگي داده است و تصميمات هر يک از پدر و مادر را مربوط به رضايت يکديگر قرار داده است. زيرا همان طور که مردان بايستي در کارهاي مربوط به خود متخصص و دانشمند باشند زنان هم در کارهاي مربوط به خود بايستي دانشمند و متخصص باشند تا بتوانند وظايف خود را عالمانه و حکيمانه انجام دهند.**

**بنابراين خداوند متعال هريک از انسان ها را زن باشند يا مرد، در کارهايي که مربوط به آنها است و در انجام آن تخصص کامل دارند حاکميت مي دهد و رأي آنها را در مسائل مربوط به خود آنها مُطاع و مُتّبع مي شناسد.**

**در ساير آيات قرآن که خداوند دربارة حق پدر و مادر و حقوق آن ها بر فرزندان سخن مي گويد، همه جا حق مادر را در زندگي و خانواده مساوي با حق پدر مي شناسد و شايد در بسياري از موارد حقوق مادران را بر فرزندان بر پدران ترجيح مي دهد و بيشتر، فرزندان را درباره رعايت حقوق مادران سفارش مي کند.**

**تقريبا آيات و احاديثي که حقوق پدر و مادر را بر فرزندان تذکر مي دهد دو قسم است:**

**اول- آياتي که حقوق مشترک پدر و مادر را بيان مي کند.**

**دوم- آيات و احاديثي که حقوق مخصوص مادر را بيان مي کند و بيشتر فرزندان را به رعايت حقوق مادر توجه مي دهد.**

**بسياري از آيات قرآن در بيان حقوق پدر و مادر لحن مشترکي دارد که با کلمة( والدين، والدان )پدر و مادر را رديف يکديگر قرار مي دهد و حقوق مشترک آنها را بر فرزندان ذکر مي کند مانند آيات( 23 و 24 )سورة بني اسرائيل.**

**خداوند بعد از بيان حق خود، حق پدر و مادر را ذکر مي کند و مي فرمايد که خداوند به شما انسانها دستور مي دهد و قضاوت مي کند که بجز او کسي را نپرستيد و بعد از رعايت حق پرستشِ خداوند متعال، به پدر و مادر خود احسان کنيد. در توضيح احسانِ فرزندان به پدر و مادر در ادامة آيه مي فرمايد: اگر پدر و مادر شما و يا يکي از آنها به سن پيري و يا ناتواني رسيد که قدرت اداره کردن خود را ندارند رفتار و خدمت شما در اين سن نسبت به پدر و مادر بايستي شبيه رفتار و خدمت آنها نسبت به شما فرزندان در دورة کودکي و ناتواني شما باشد. به همان شکلي که آنها به شما فرزندان محبت داشته و خدمت کرده اند شما نيز بايستي نسبت به آنها محبت داشته باشيد و خدمت کنيد.**

**مي فرمايد: اگر يکي از آن دو به سن پيري رسيدند، در برابر تقاضايي که از شما دارند قيافة شما گرفته نشود و از خود به آنها ناراحتي و نارضايتي نشان ندهيد. با آنها نرم و ملايم سخن بگوئيد.[[57]](#footnote-58) آن چنان خود را آماده کنيد که آنها در قيافه شما ببينند و بخوانند که اگر بخواهند سرِ خود را روي زانوي شما بگذارند و بخوابند رضايت و نشاط شما را از قيافة شما در اين خواب و استراحت کشف کنند. درآخرين مرتبه دستور ميدهد که اگر از رعايت حقوق آنها عاجز هستيد و نمي توانيد حق آنها را آن طور که شايسته است رعايت کنيد دست به دعا برداريد و از خدا خواهش کنيد که توفيق رعايت حق آنها را به شما بدهد و شما را در انجام اين کار کمک نمايد.[[58]](#footnote-59)**

**بحث علمي قابل توجه درباره حقوق پدر و مادر و فرزندان اين است که پدر و مادر بر فرزندان و يا فرزندان بر پدر و مادر حق انساني و اخلاقي و يا حق احسان پيدا مي کنند. در اين جا براي تفکيک و توضيح حقوق، لازم است بگوئيم که حق انسانها بر يکديگر دو نوع است.**

**اول- حقوق قانوني انسانها بر يکديگر که از رعايت آن عدالت و تعادل انساني بوجود مي آيد و شکايت انسان ها از انسان هاي ديگر متوقف و تعطيل مي گردد.**

**دوم- حقوق انساني و احساني و يا حقوق اخلاقی انسان ها بر يکديگر که از رعايت آن، آسايش و آرامش کامل در جامعه پيدا مي شود و انسان ها بي نهايت نسبت به يکديگر انس و آشنايي و محبت پيدا مي کنند.**

**نوع اول حقوقي است که از طريق خدمت به يکديگر پيدا مي شود در برابرِ قراردادِ کار و يا مزد خدمت، مانند حقي که بين کارگر و صاحب کار پيدا مي شود. نظير حقوق قرارداديِ آنها که در برابر خدمتي مزدي معين مي کنند و براي رسيدن به مزدي که معين کرده اند به يکديگر خدمت مي کنند. هرانساني که به ديگري خدمت کند در برابر حقي که با او قرار مي گذارد و در برابر فائده اي که از خدمت انتظار دارد بين اين دو نفر خادم و مخدوم حقوق قانوني و قراردادي پيدا مي شود که اگر يکي از آنها آن حق را ضايع بگذارد، خدمت گزار خدمتي را که به عهده گرفته است انجام ندهد و يا صاحب کار و خدمت، مزدي را که تعهد نموده نپردازد ديگري حق شکايت به مراجع اسلامي و قانوني و حق مطالبه حقوق خود را دارد دادگاه هاي شرع و عرف به همين منظور پيدا شده است که حقوق قانوني انسان ها را نسبت به يکديگر بررسي کنند و با اين بررسي، ظلم و ستم را براندازند و عدالت اجتماعي به وجود آورند. حقوق قانوني انسان ها نسبت به يکديگر چند قسم است:**

**اول- حقوقي که بين کارگران و صاحب کار بوجود مي آيد، حقوقي که تعيين مقدار حق به نظر و اراده خود آنهاست. خدا و يا پيغمبران در تعيين آن حقوق مداخله نمي کنند.**

**دوم حقوقي که به تعيين خدا و يا پيغمبران و يا مراجع قانوني ديگر پيدا مي شود مانند حقوق زن و شوهر بر يکديگر و مانند حقوق ارث و مانند حقوقي که دولت و ملت بر يکديگر دارند که هرکدام از آن ها ملزم به رعايت آن مي باشند.**

**رعايت اين دو نوع حقوق را عدالت مي نامند. عدالت يعني پيدايش تعادل در اجتماع به ميزاني که هر انساني از حق لازم مربوط به خود بهره مند شود و از حقوقي که در برابر کار و خدمت طلبکار مي شود و يا حقوقي که در برابر قرارداد بين او و انسان هاي ديگر بوجود مي آيد بهره مند شود، به طوري که براي او شکايتي باقي نماند.**

**و اما حق سوم حق احسان و حق انساني بر انسان ديگر است، به دليل اين که هر دوي آنها انسان هستند و در يک جامعه و يا در يک دين زندگي مي کنند. انسانها به دليل انسانيت حق احسان بر يکديگر پيدا مي کنند يعني هر انساني به دليل اين که انسان است وظيفه دارد به انسانهاي ديگر خدمت کند و از منافع وجودي خود او را بهره مند سازد. حق انساني حقوقي است که خداوند تبارک و تعالي رعايت آن را به ميل و آزادي انسانها واگذار کرده و هيچ کس را به رعايت آن مجبور و ملزم نساخته و پاداش آن خدمت را به خود اختصاص داده است. نمونة بارز حق احسان همان حقوقي است که بين پدر و مادر و فرزندان پيدا مي شود يعني فرزندان حق احسان بر پدر و مادر خود دارند همچنين پدر و مادر بر فرزندان خود حق احسان دارند. يعني پدر و مادر لازم است به منظور جلب رضاي خدا و به منظور رعايت حق انسانيت به بچه هاي خود خدمت کنند، بدون اين که از آنها مزدي انتظار داشته باشند و از منافع وجودي خود آنها را بهره مند کنند و به ثمر برسانند.**

**از اين جا پدر و مادر بر فرزندان خود حق حيات پيدا مي کنند يعني بهره اي که از پدر و مادر نصيب فرزندان شده حيات فردي و اجتماعي و انساني فرزندان است. پدر و مادر همان طور که از نظر مزاجي و بدني فرزندان را زنده کرده اند و به آنها حيات و زندگي بخشيده اند، از نظر اجتماعي هم به آنها حيات اجتماعي داده اند و از نظر عزت و شرف و آبرو، فرزندان خود را آبرو و عزت داده اند، و اگر فرزندان خود را به دين و تقوي هدايت کنند و از علم و حکمت بهره مند سازند به آنها حيات ديني و علمي بخشيده اند. با اين حساب پدر و مادر در تمام مراحل زندگي مزاجي، فردي، اجتماعي، ايماني و علمي به فرزندان خود حيات بخشيده اند و بر آنها حق حيات دارند. کسي که به انساني به منظور جلب رضاي خدا و به منظور رعايت حق انسانيت خدمت مي کند بر آن انسان مخدوم حق حيات پيدا مي کند. يک چنين خدمتي را احسان مي نامند که در شعاع اين خدمت انساني را از مهلکة فقر و بدبختي و يا جهل و ناداني نجات داده و از اين خدمت هدفي بجز جلب رضاي خدا و خدمت به انسانيت نداشته است. يکچنين انسان خدمت گزار که به منظور جلب رضاي خدا به مردم خدمت مي کند حق حيات و حق احسان پيدا مي کند که اگر انسان مخدوم تصميم بگيرد حق او را ادا کند به همان کيفيت که مشمول احسان او قرار گرفته بايستي او را مشمول احسان خود قرار دهد. يعني به او حيات ببخشد، همان طور که از او بهرة حياتي گرفته است. رعايت حق احسان به کيفيت است، و رعايت حقوق ديگر به کميت. مثلا اگر انساني در بيابان در اثر شدت تشنگي مشرف به هلاکت شده، ديگري که آن حال عطش و هلاکت را در او مشاهده مي کند و کوزة آبي به همراه دارد، با دادن جرعه آبي به او خدمت مي کند و او را از تشنگي نجات مي دهد و در اين آب دادن هدفي بجز رضاي خدا ندارد. با اين که مي تواند در برابر همان جرعه آب مبلغ زيادي از آن انسان تشنه دريافت کند وليکن آب آشاميدني خود را که مورد احتياج اوست به منظور جلب رضاي خدا و خدمت به انسانيت در اختيار آن انسان تشنة مشرف به هلاکت مي گذارد و او را از مرگ نجات مي دهد. او در برابر همين سقايت و آبياري بر او حق حيات پيدا مي کند. پاداش يک چنين احساني به کيفيت است. يعني مردي که با همان کوزة آب از تشنگي نجات يافته و زنده شده است اگر روزي ببيند که آن مرد احسان کننده مشرف به هلاکت شده و نجات او از آن مهلکه مبلغي لازم دارد که تمام ثروت او مي باشد به طوري که اگر تمام ثروت خود را بذل بکند آن انسان را مي تواند از مهلکه نجات بدهد و اگر از بذل ثروت خود مضايقه کند آن انسان گرفتار مرگ و هلاکت مي شود، وظيفه دارد که تمام ثروت خود را هرچند که بالغ بر ميليون ها تومان باشد در راه نجات آن انسان بذل کند و با بذل آن ثروت هدفي جز رضاي خدا نداشته باشد. وقتی با بذل چنين ثروتي او را از مهلکه نجات مي دهد، بر او حق حيات پيدا مي کند و حقوق اين دو نفر بر يکديگر مساوي مي شود و هر دو در يک درجه و مقام قرار مي گيرند و به يک ميزان از لطف و احسان خداوند متعال بهره مند مي شوند. به همين مناسبت خداوند در سورة الرحمن ميفرمايد: هل جزاء الاحسان الا الاحسان. يعني جزاي احسان به کيفيت است. به همان ميزاني که از لطف و عنايت احسان کننده بهره مند شده ايد واجب است که او را بهره مند کنيد.**

**در اين جا بايد بگوئيم حقوقي که بين پدر و مادر و فرزندان بوجود مي آيد حقوق احساني است از نوع حقوق دوم، نه حقوق قانوني و قرار دادي از نوع حقوق اول. همان طور که خدمات پدر و مادر دربارة فرزندان نجات بخش و حيات بخش بوده است خدمات فرزندان هم درباره پدر و مادر بايستي حيات بخش و نجات بخش باشد.**

**و اما امتياز حق مادر نسبت به حق پدر**

**از طريق اخبار و روايات و آيات قرآن اين طور کشف مي شود که مادران بر فرزندان خود نسبت به پدران حق خصوصي پيدا مي کنند که همان حق خصوصي دليل ترجيح و امتياز حق مادر بر فرزند نسبت به حق پدر است.**

**امام چهارم عليه السلام در صحيفه سجاديه آنجا که حقوق والدين را يادآوري مي کند و دربارة پدر و مادر دعا مي کند پس از بيان حق مشترک پدر و مادر، انسان را به حقوق مخصوص مادر توجه مي دهد.[[59]](#footnote-60) زحماتي را که مادر براي پرورش فرزند متحمل مي شود از همان ابتداي حمل تا روزي که او را از شير باز مي دارد تا دوران هفت سالگي که فرزند خود را روبه راه مي کند يادآوري مي نمايد و بعد از يادآوري آن زحمات بيشتر درباره مادر خود دعا مي کند و ضمن دعاي خود اظهار مي دارد که پروردگارا, من هرگز قادر نيستم که زحمات مادر خود را جبران کنم و به ميزاني که او به من بهره رسانيده و حق مرا رعايت کرده است حق او را رعايت کنم. من هرگز توانايي آن را ندارم خدمت و احسان او را به خدمت و احسان خود جبران نمايم. از تو اي پروردگار من, خواهش مي کنم که براي اداي حق مادر از من نيابت کني و تو پاداش او را از جانب من آنچنان که شايسته است برساني.**

**دليل عدم توانايي انسان براي رعايت حق مادر همين است که پيدايش يک چنان کيفيتي که فرزندان در دوران کودکي دارند و پدر و مادر به آنها خدمت مي کنند دربارة فرزندان نسبت به پدر و مادر ممکن نيست و يا اگر چنان کيفيتي به وجود آيد و احتياج پدر و مادر به فرزندان مانند احتياجات دوران کودکي فرزندان به پدر و مادر شود باز هم با آن کيفيتي که پدر و مادر به فرزند خدمت کرده اند فرزندان نمي توانند به پدر و مادر خدمت کنند، بخصوص اگر احتياجات پدر و مادر به فرزندان مانند دوران کودکي فرزندان باشد باز هم اين امتياز براي مادران باقي مي ماند که آنها فرزند خود را نه ماه در رحم خود نگهداري کرده اند و او را روي دل خود حمل نموده اند که يک چنين حملي متقابلا بين مادران و فرزندان ممکن نيست.**

**در احاديثي که از رسول خدا( ص ) روايت کرده اند آمده است که روزي جواني خدمت پيغمبر اکرم( ص )رسيد و عرضه داشت يا رسول الله مادر من از نظر ناتواني و ضعف و پيري به حالي افتاده است که نمونة همان زحماتي که در دوران کودکي براي من کشيده من هم براي او مي کشم. به دوش خود او را حمل مي کنم از جايي به جايي مي برم، در تغذيه و شستشو و تطهير و ساير خدماتي که لازم دارد مانند دوران کودکي براي او زحمت مي کشم. آيا در اين خدمات حق او را ادا نموده ام و يا اين که حقوق او به حال خود باقي است .**

**رسول خدا( ص )فرمود با يک چنين زحماتي که متحمل مي شوي باز هم حق مادر را ادا نکرده اي زيرا مادر در دوران کودکي که تو را از جایي به جايي حمل مي کرد و عهده دار تغذيه و شستشو و تطهيرات تو بود اگر مشاهده مي کرد که تبي يا دردي به تو عارض شده است از آن تب و درد ناراحت مي شد و تو امروز از تب و درد او به آن ميزان ناراحت نيستي و يا آن کيفيتي که به تو خدمت کرده است نمي تواني خدمت کني، پس نمي تواني کاملا حق مادر را رعايت کني.**

**نمونه ای از اين اخبار و احاديث، که به مادران از نظر حقوقي که به فرزندان دارند امتياز مي دهد آية( 14 )سورة لقمان است[[60]](#footnote-61) که درآن آيه خداوند ابتداء حق مشترک پدر و مادر را يادآوري مي کند و بعد از آن به توضيح حق مادر مي پردازد و دوران حمل و شير خوارگي را تذکر مي دهد و ضمنا به فرزندان دستور مي دهد که بيشتر و بهتر از همه بايستي حق مادر را رعايت کنيد.**

**وليکن نکتة قابل توجه در اداء حقوق پدر و مادر اين است که مرحلة خدمت به پدر و مادر از مرحلة اطاعت و فرمانبري آنها جدا است. اطاعت از پدر و مادر و عمل کردن مطابق دستورات و افکار آنها حساب جداگانه اي دارد و اين اطاعت از خدمت به آنها جدا مي باشد. پدر و مادر بر فرزندان حق خدمت و احسان دارند نه حق فرماندهي و فرمانبرداري. در بسياري از موارد اين دو حقوق با يکديگر اشتباه مي شود. پدر و مادر به خود حق حاکميت مي دهند که بايستي به فرزندان خود دستوراتي در تمام مسائل زندگي بدهند و فرزندان آن دستورات را اجرا کنند، خواه آن دستورات مطابق دين فرزندان و يا مصلحت زندگي آنها باشد یا نباشد. پدر و مادر غالبا دين و عقيده خود را بر فرزندان تحميل مي کنند و فرزندان را ملزم مي نمايند که در دين و عقيده مانند آنها و يا مشابه آنها باشند و يا اين که در بسياري از موارد براي مطالبة حق خود، فرزندان را وادار به تضييع حقوق ديگران مي کنند. فکر مي کنند که حق آنها بر فرزندان بر ساير حقوق مي چربد و فرزندان وظيفه دارند که پيش از رسيدگي به حق زن و بچه و يا شوهر و يا فرزندان خود، به حق آنها رسيدگي کنند و گاهي اين حق خواهی و حاکميت ها آن قدر گسترش پيدا مي کند که پدر و مادر فرزندان خود را وادار به طلاق دادن زن خود و ازدواج با زني که مطابق ميل خود آنها است مي نمايند. در اين مرحله خيلي گرفتار افراط و تفريط شده اند که غالبا حقوق خدمت را با حقوق ولايت و حاکميت اشتباه مي کنند.**

**در اين جا هم براي توضيح و تفکيک حق ولايت و حاکميت از حق احسان و خدمت لازم است مطالبي يادآوري شود تا در انتظارات حقوقيِ پدر و مادر از فرزندان، اعتدالي به وجود آيد و هرکدام از آنها به حقوق واقعي خود آشنايي پيدا کنند.**

**خداوند در يکي از آيات قرآن در مورد اطاعت پدر و مادر و يا رعايت حقوق آنها دستوراتي مي دهد که ضمن اين دستور، احسان و خدمت به پدر و مادر از ولايت و اطاعت آنها جدا مي شود. در اين آيه مي فرمايد: وَ اِن جاهداک علی ان تشرک بي ما ليس لک به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفا...[[61]](#footnote-62) يعني اگر پدر و مادر، تو را وادار به شرک و يا نافرماني خدا کردند اطاعت آنها نکن وليکن تا مي تواني به آنها خوش رفتاري و خدمت کن. در اين جا خداوند حق حکومت و ولايت را به خود اختصاص داده و به تمامي انسان ها دستور مي دهد که خود را در خط اطاعت و ولايت خدا قرار دهند. براي تفکيک مرحلة ولايت از مرحلة احسان و خدمت مي توانيم دستورات پدر و مادر را به سه قسمت تقسيم کنيم.**

**اول- دستوراتي که ضمن آن دستورات، فرماندهي و فرمانبرداري به وجود مي آيد. دستوراتي که در واقع دين و قانون است. چنان که پدر به فرزند دستور بدهد که امسال به حج خانه خدا برود يا نرود، از مال خود انفاق کند يا نکند؛ دستوراتي که براي انسان دين و اطاعت به وجود مي آورد.**

**دوم- راهنمايي ها و تعليماتي که در يک مرحله ای پدر و مادر انسان را به مصالح و مفاسد زندگي راهنمايي مي کنند. مثلا در معاملات و تجارتها خريدنِ جنسي را صلاح بدانند و يا ندانند و يا ازدواج با کسي را صلاح بدانند يا ندانند و يا اين که علم و دانش خود را به فرزندان تعليم دهند.**

**سوم- مرحلة خواهش ها و تقاضاها. در اين مرحله پدر و مادر از فرزندان خود مال و ثروت و يا خدمت ديگري تقاضا مي کنند و ازآنها خواهش مي کنند که چه غذايي ويا چه لباسي براي آنها تهيه کنند.**

**درمرحلة اول که مسئلة فرماندهي و فرمان برداري و وضع دين و قانون است، مثلا به فرزندان خود دستور مي دهند که فلان دين و عقيده را اختيار کنند. در اين مرحله، فرمانبري و فرمان برداري مخصوص خداوند متعال است؛ که اين فرامين و دستورات از جانب خدا به وسيلة پيغمبر و يا امام ابلاغ مي شود. انسانها وظيفه دارند که در خط اطاعت خدا باشند و بندگي او را اختيار کنند. فرامين پدر و مادر اگر به صورت ابلاغ و تبليغ فرمان خدا باشد مانعي ندارد مانند پدر و مادري که به فرزندان خود دستور نماز خواندن و يا روزه گرفتن بدهند. در اين جا پدر و مادر حکم خدا را به فرزند خود ابلاغ مي کنند و فرزندان را به اطاعت خدا وادار مي نمايند، که در واقع اين فرماندهي و فرمانبرداري، فرماندهي خدا و فرمانبرداري از اوست. در اين جا پدر و مادر وظيفه دارند که احکام خدا را به عنوان حکم خدا به فرزند ابلاغ کنند و فرزند را به اطاعت خدا وادار نمايند. مثلا بگويند که حکم خدا است که تو بايد نماز بخواني و روزه بگيري و صلة رحم کنی . به شکلي فرمان خدا را ابلاغ کنند که فرزندان بدانند حکم خدا به آنها ابلاغ شده و اگر اطاعت کردند خدا را اطاعت کرده اند.**

**پدر و مادر در ابلاغ دين خدا و دستورات او به فرزندان مانند پيغمبران هستند. پیغمبران در محيط زندگي خود احکام و دستورات را به عنوان دين خدا و حکم خدا تبليغ مي کنند و براي خود حاکميت به وجود نمي آورند. پدر و مادر هم در تبليغ حکم خدا به فرزندان جايز نيست که براي خود حاکميت به وجود آورند. واجب است که براي خدا حاکميت بوجود آورند يعني احکام و دستورات خدا را به فرزندان ابلاغ کنند و فرزندان را در اطاعت خدا و يا معصيت او آزاد بگذارند. در اين مرحله اگر پدر و مادر به عنوان حاکميت خود دستوري بدهند و فرزندان را به اطاعت خود ملزم کنند و آن دستور را به عنوان فرمان خود نه به عنوان فرمان خدا ابلاغ کنند، فرزندان خود را در خط شرک و در خط اطاعت غير خدا قرار داده اند. فرمان پدر و مادر تحت اين عنوان به فرزندان جايز نيست. و از آن طرف، اطاعت فرزندان از يک چنين فرامين که عنوان حاکميت انسان است جايز نمي باشد. مولا اميرالمومنين عليه السلام در يکي از دستورات خود مي فرمايد: شما پدران و مادران در هرجا که مي خواهيد مفسده يا مصلحتي را به فرزندان خود تذکر دهيد آن مفسده و مصلحت را به عنوان امر و نهي خدا ابلاغ کنيد تا فرزندان اگر اطاعت کردند خدا را اطاعت کرده باشند و اگر معصيت کنند خدا را معصيت کرده**

**باشند.**

**و اما مرحلة دوم که مرحلة راهنمايي ها و تعليمات است. در اين مرحله فرزندان وظيفه دارند که از تعليمات پدر و مادر استفاده کنند و علم و دانش را از آنها فراگيرند و به راهنمايي هاي آنها در مواردي که خود نمي دانند و تخصص ندارند احترام بگذارند. در اين مرحله پدر و مادر به جاي استاد و فرزندان به جاي شاگردانند که بين آن ها فهم و دانش بوجود مي آيد نه حاکميت و اطاعت.**

**و اما مرحلة سوم، يعني مرحلة طلب حوائج. پدر و مادر وظيفه دارند چيزي را از فرزندان خود مطالبه کنند که احتياج به آن دارند و فرزندان مي توانند حوائج آنها را برآورند. يعني وسائل زندگي و غذا و خوراک، لباس و مسکن و چيزهاي ديگري که به آن محتاج هستند و فرزندان قادر هستند حوائج آنها را برآورند. در اين صورت بر فرزندان واجب است در صورت امکان و قدرت، حوائج پدر و مادر خود را برآورند. بهتر اين است که پدر و مادر از فرزندان چيزي خواهش نکنند، و فرزندان پيش از خواهش پدر و مادر حوائج آنها را برآورند.**

**بخش 9**

**- آيات مربوط به حليت و حرمت ازدواج .**

**- رشد شجره زندگي انسان و پيدايش زندگي از مسير ازدواج و توليد نسل.**

**- زنان مَحرم و ازدواج هاي حرام.**

**- حکمت حرمت ازدواج با زنان مَحرم.**

**- ازدواج هايي که حرام است و مَحرميت به وجود نمي آورد.**

**- آيات مربوط به حليّت و يا حرمت ازدواج**

**ازدواج يکي از آن مسائل مهمي است که بقاء نسل بشريت و حفظ موجوديت آنها بر آن توقف دارد. اگر سنت ازدواج نبود شجرة انسانيت در رشد خود متوقف مي شد و يا به خشکي مي گرائيد. انسانها در واقع يک شجره هستند که مانند ساير درخت ها و زراعت ها بايستي رشد کنند تا روزي که آخرين ثمرات وجودي خود را ظاهر سازند. گرچه انسان ها از نظر تن و بدن از يکديگر سوا و جدا هستند وليکن از نظر رابطة ديني و خويشاوندي و از نظر توالد و تناسل به يکديگر مربوطند. در اين ارتباط درست مانند درخت بزرگي هستند که به تمام زمين ها ريشه دوانيده و از آسمان ها سر در آورده است. همان طور که روي سنت خدا تمامي درخت ها و نباتات و همچنين حيوانات بايستي برويند؛ شاخ و برگ بزنند تا روزي که آخرين ثمرات خود را تقديم کنند، انسان ها نيز به پيروي از همين سنت بايستي در رشد و تکامل باشند تا روزي که آخرين ثمرات خود را تقديم کنند؛ تا از آن ثمرات، زندگي بهشتي و حيات آخرتي به وجود آيد.**

**يگانه عاملِ رشد شجرة زندگي انسان ها فقط و فقط ازدواج است که هر انساني موظف است مثل خود را يک نفر يا چند نفر به جامعه بشريت تقديم کند و بعد از توليد مثل از دنيا برود.**

**شما فرض کنيد در يک قرني در جامعة بشري ازدواج متوقف گردد. انسان هاي آن قرن با يکديگر ازدواج نکنند و از توليد مثل خودداري نمايند تا بميرند. دراين مرگِ بدون توليدِ مثل، شجرة بشريت مي خشکد، از بين مي رود و کره زمين همراه انسان ها به مرگ و نابودي بر مي گردد.**

**انسانهايي که از ازدواج خودداري مي کنند و توليد مثل ندارند مانند مسافراني هستندکه درطريق مسافرت متوقف شده و از حرکت به سوي مقصد باز مانده اند. بديهي است که يک چنين توقفي خلاف عقل و خلاف حکمت است. انسانها بايستي در حرکت باشند تا روزي که به مقصد برسند. در آن روز به همة خواسته ها و خواهش هاي خود نائل مي گردند و مي توانند براي هميشه در نعمت و استراحت باشند. انساني که از ازدواج خودداري مي کند درست مانند همان مسافر است که از حرکت بازمانده و در بيابان وسط راه متوقف شده است. اگر درست به کيفيت زندگي دنيا و آخرت و نحوة آن توجه کنيم خواهيم ديد که پيدايش زندگي آخرت در مسير رشد و تکامل نسلي انسان ها به وجود مي آيد. زندگي آخرت به جاي مقصد است و انسان ها مانند کاروان به سوي آن مقصد در حرکت اند. قدم هايي که هر روز آنها را به مقصد نزديک تر مي کند توليد مثل است. خانواده اي که از خود فرزنداني به جاي مي گذارند و از دنيا مي روند به وسيلة همان فرزندان به مقصد آخرتي نزديک تر مي شوند و باز فرزندان آنها قدمي هستند که جلوتر رفته اند. همچنين نسل هاي آيندة بشر قدم هايي هستند که جلوتر رفته اند، تا زمانِ پيدايش آخرين نسل، که با پيدايش آنها زندگي آخرت شروع مي شود و حيات دوم انسان ها به ثمر مي رسد.**

**آخرت، ثمرة تکامل علمي و ايماني و زندگي جامعة بشريت مي باشد.**

**هميشه نسل هاي آينده در علم و ايمان و سازندگي و تمدن از نسل هاي گذشته جلوترند. مثلا نسل زمان ما تمامي علم و دانش ها و زندگي و سازندگي را از نسل گذشته فرا گرفته اند و آنچه گذشتگان داشته اند از آنها به ارث برده اند و در دوره زندگي خود بر آنچه از تاريخ فرا گرفته اند چيزي اضافه مي کنند يعني از نسل گذشته علم و دانش بيشتري کسب مي کنند و زندگي بهتري بوجود مي آورند و باز موجوديِ خود را از علم و دانش و انديشه، تحويل فرزندان مي دهند و آن فرزندان همچنين به آنچه از گذشتگان فراگرفته اند چيزي از علم و دانش اضافه مي کنند و به همين کيفيت علم و دانش زندگی و سازندگي و پيشرفت به وسيلة نسل آينده رشد مي کند و بهتر و بهتر مي شود تا آخرين نسلي که بر پاية علم و استعداد و ایمان خود می توانند زندگی آخرت را به وجود آورند و خداوند علم و عدالت ديني را در حوزة فکر آنها پياده کند و به وسيله آخرين نسل تکامل يافته، زندگي آخرت را به وجود آورد و درهاي زندگي بهشتي را بروي آنها افتتاح کند. در آن زندگي آن قدر علم و برکت و حق و عدالت وسعت و گسترش پيدا مي کند که موجبات زنده شدن مردگان هم فراهم مي شود و زندگي دوم انسان ها يعني زندگي آخرت ظاهر مي گردد. بنابراين آن زندگيِ آخرتي مانند ثمره اي است که به وسيلة آخرين نسل بشر به وجود مي آيد. اگر ازدواج انسان هاي زمان متوقف گردد و نسل دوم و سوم به وجود نيايد از رسيدن به آن زندگي باز مي مانند. در اين باز ماندگي و توقف مرگ واقعي انسان ها به وجود مي آيد. بنابراين ازدواج يگانه عامل رشد و تکامل انسان است.**

**به همين مناسبت مشاهده مي کنيم که درآيات قرآن و احاديث آل محمد عليهم السلام و سنت علمي و عملي پيغمبران ازدواج انسان ها خيلي ماية تشويق و تأکيد قرار گرفته است.**

**خداوند در آية 32 از سورة نور مي فرمايد: و اَنکِحوا الاَيامي منکم و الصالحين من عبادکم و اِمائِکم.**

**دختران و پسران و غلامان و کنيزان خود را به زوجيت يکديگر درآوريد و بين آنها ازدواج برقرار سازيد. در اين ازدواج از فقر زن و يا شوهر نترسيد که خداوند آنها را از فضل و رحمت خود بي نياز مي کند و روزيِ آنها را هر چند بهتر و بيشتر مي رساند.**

**پيغمبر اکرم صلي الله عليه و آله مي فرمايد که يکي از سنت هاي مؤکد من که بايستي در ميان امت اجرا گردد ازدواج است. کسي که از سنت من اعراض کند از امت من به حساب نمي آيد.[[62]](#footnote-63) و باز در حديث ديگر مي فرمايد: کسي که ازدواج مي کند دو سوم دين خود را تکميل کرده است که بايستي در حفظ آن يک سوم ديگر کوشش کند.**

**خداوند متعال در آن جا که حضرت مريم را از طريق عبادت و تقوي برگزيد و مقام او را تا مقام شامخ پيغمبران و بيشتر بالا برد تا جايي که فرشتگان با او تماس مي گرفتند، براي تکميل مقام آخرتي مريم( ع )مقدر فرمود که از خود فرزندي به يادگار بگذارد هر چند که شوهر اختيار نکرده است. فرشتگان به مريم گفتند که خدا مي خواهد به تو فرزندي عنايت فرمايد که در آينده پيغمبر بني اسرائيل باشد. فرزندي هست خيلي با برکت، صاحب کتاب و نبوت. علم و حکمت را در کودکي از خدا فرا مي گيرد و در گهواره با مردم سخن مي گويد.**

**حضرت مريم براساس نذر مادر و تصميم شخصي براي رعايت نذر مادر، به خود اجازة ازدواج نمي داد زيرا مادر نذر کرده بود که اين دختر خدمت گزار خانة خدا باشد. تمام عمر خود را در خدمت خدا و خانة خدا بگذراند و در استخدام غير خدا قرار نگيرد. حضرت مريم( ع )هم خود آن نذر را پذيرفته و قبول کرده بود که تا آخر عمر در خدمت خانة خدا و عبادت خدا باشد. قانون مذهبي بني اسرائيل هم اجازه نمي داد که کسي برخلاف عهد و پيماني که با خداي خود بسته است عمل کند هرچند آن عهد و پيمان مربوط به ترک ازدواج و تعطيل نسل باشد.**

**خداوند متعال که مي خواست مريم به مقام والاي انسانيت برسد و در زندگي آخرتي برابر ساير زنان برجستة عالم باشد و خداوند دانست که رسيدن به آن مقام توقف بر اين دارد که مريم وظيفة اجتماعي خود را انجام دهد، فرزند صالحي به جامعه بشريت تقديم کند، از اين رو مقدر فرمود که مريم صاحب فرزندي باشد، هر چند که شوهر اختيار نکند. از اين تقدير، مريم را با خبر کرد و به او فرمود که بايستي فرزندي به دنيا آورد، فرزند صالح و شايسته اي که در مقام پيغمبران اولوالعزم باشد.**

**مريم که از اين تقدير باخبر شد خيلي برايش مشکل و سنگين بود که بدون شوهر فرزندي بياورد. جواب مردم را چه بگويد و چگونه فرزند خود را به جامعه تحويل دهد. خداوند به مريم وعده داد که همه اين مشکلات را آسان گرداند و به فرزند او برکات علمي و اعجازي آن قدر عنايت کند که مردم نتوانند دربارة او و مادرش حرفي بزنند. خداوند در اين جا بزرگ ترين سند ايمان و قدرت مريم را چنين توصيف کرد که مريم کلمات خدا را تصديق کرد[[63]](#footnote-64) و حاضر شد که زير بار يک چنين تقديري برود و يک چنين وظيفة بزرگي را انجام دهد. در اين تقدير خداوند دانست که تحمل يک چنين مصيبت بزرگي براي مريم آسان تر و بهتر از اين است که از دنيا برود و وظيفة اجتماعي خود را انجام ندهد. از اين تقديرات معلوم مي گردد که ازدواج و توليد نسل در سنت خدا و پيغمبران حائز اهميت است.**

**آيات( 22، 23، 24 )دربارة ازدواج هاي حرام و زنان مرداني است که بر يکديگر مَحرم هستند و نمي توانند با يکديگر ازدواج کنند. غالبا هر جا ازدواج زن و مردي با يکديگر جايز نباشد آن زن و مرد با يکديگر محرم هستند و نامحرم، از کلمة حرمت و احترام گرفته شده است؛ به معناي کسي يا چيزي که حرمت دارد و بر پاية حرمت، جايز نيست در معرض تجاوز و يا تصرف قرار گيرد.**

**مُحرّمات همان چيزهايي هستند که در قانون الهي حرمت دارند و در حريم آن محرمات، از انسانها سلب آزادي مي شود؛ حق تعدي و يا تجاوز ندارند. اين که مي گويند مال مردم حرام است و ناموس مردم حرمت دارد يعني انسان بايستي براي مال و ناموس مردم احترام قائل شود و در حريم تصرف و در حريم مخصوص به آنها به خود اجازه ورود و تصرف ندهد. يک قسمت از محرمات مهم اسلام، زناني هستند که حق ازدواج با آنها از انسان سلب شده است که خداوند در اين آيه از سورة نساء، اصول کلي زناني را که ازدواج با آنها جايز نيست بيان مي فرمايد.**

**آیة(22)ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشة و مقتا و ساء سبیلا(23)حُرّمت عليکم امّهاتکم و بَناتکم و اَخَواتُکم و عمّاتکم و خالاتکم و بَناتُ الاَخ و بَناتُ الاُخت و امّهاتکم الّلاتي اَرضَعنَکُم و اَخَواتُکُم مِن الرّضاعَه و اُمّهاتِ نسائکم و رَبائِيِکم الّلاتي في حُجورِکم من نسائکم الّلاتي دَخَلتم بِهِنّ فاِن لم تکونوا دخلتم بهنّ فلا جُناح عليکم و حَلائِلَ اَبنائِکم الّذينَ مِن اَصلابِکم و اَن تَجمعوا بين الاُختَينِ الاّ ما قَد سَلَفَ انّ اللهَ کانَ غَفوراً رحيما.(24) وَ المُحصَناتِ مِنَ النّساءِ الاّ ما مَلَکَت اَيمانُکم...**

**ترجمه: با همسرِ پدر خود ازدواج نکنید مگر آنچه در جاهلیت گذشته است. این ازدواج فحشا بوده باعث خشم خداوند است. بد راهی است که حرمت پدر و مادر را می شکنید.**

**(23)- مادرانِ شما و دختران شما و خواهران و عمه ها و خاله ها و دخترانِ برادر و خواهر براي شما حرمت دارند که ازدواج با آنها حرام است.**

**همچنين مادراني که به شما شير داده اند و خواهرانِ شيري شما و مادرانِ همسر شما و دخترِ زناني که با آنها ازدواج کرده و آنها را تصرف نموده ايد.( اگر تصرف ننموده اید مانعی ندارد ) همچنين زناني که براي فرزندان شما حلال شده اند و اولاد شما با آنها ازدواج کرده اند، و جمعِ بين دو خواهر...( 24 )- و همين طور زنانِ شوهر دار، همة اين ها حرمت دارند و ازدواج با آنها حرام است.**

**زنان مَحرم بر سه قسم هستند:**

**اول- آنهايي که از طريق رحِم و خويشاوندي حرمت پيدا کرده اند مانند خواهر و مادر، خواهر زاده و امثال آنها.**

**دوم- زناني که از طريق ازدواج حرمت پيدا کرده اند که آنها را( مُحرّماتِ سَبَب )مي نامند مانند عروس و مادر زن و دخترانِ زن انسان از شوهرِ ديگر.**

**قسم سوم، زناني که به دليل ارتکاب گناه حرمت پيدا مي کنند که در واقع چنين حرمتي کيفري است براي گناه کار. مانند حرمت دختر عمه و دختر خاله، براي کسي که با عمه و خاله خود زنا کند و مانند زن شوهر دار براي کسي که با او رابطة نامشروع پيدا کند و يا از او در خانة شوهر خواستگاري کند.**

**دلائل حرمت محرمات هم بر پاية اقسام سه گانة محرمات بر سه قسم است، و منظور از اين دلائل، حکمتِ حرمت است.**

**حکمتِ احکام، آن مفسده و مصلحتي است که روي آن، حکم صادر مي شود؛ که اگر خلاف آن، حکم صادر گردد در ارتکابِ حليت و يا حرمت، مفسده به وجود مي آيد. حکمتِ احکام خدا در محرمات و واجبات و مستحبات مانند حکمتِ طب و دوا داروهايي است که به وسيلة طبيب تجويز و يا تحريم مي شود. اگر از طبيب بپرسند که چرا فلان دارو را تجويز و يا تحريم کردي، جواب مي دهد که دليل تجويز، وجود فايده در آن دواي مجاز، و دليل تحريم، وجود ضرر و مفسده در دواي حرام است. همان طور که از طريق دوا داروها و يا خوردني ها در مزاج انسان نفع و ضرر بوجود مي آيد از طريق احکام خدا به آن چه حلال و يا حرام فرموده، نفع و ضرر و يا صلاح و فساد در جامعه به وجود مي آيد. وجود مصلحت و مفسده اي را که براساس آن، حکم جاري مي گردد و خداوند حکم به حليت و يا حرمت مي دهد، حکمت مي نامند.**

**بنا بر اين توضيح، حکمتِ احکام دليل ظهور حکم خداوند متعال است. اگر حکمي بدون حکمت نازل گردد لغويت پيدا مي کند و حکم کننده بر يک چنين حکمي که مصلحت و يا مفسده ندارد محکوميت دارد؛ گرچه حکم کننده به يک چنين حکمي، خدا و يا پيغمبران باشند. اگر از خدا و يا پيغمبران بپرسند دليل حرمت گوشت خوک و حليت گوشت گوسفند چيست؟ خداوند متعال بايستي وجود مفسده در استفاده از گوشت خوک و مصلحت در استفاده از گوشت گوسفند را ثابت کند. در غير اين صورت حکم خدا بدون حکمت است و حکمِ بدون حکمت، سفاهت و جهالت است و خداوند منزه است از اين که جاهل و سفيه باشد.**

**در اين جا وقتي به حکمت حرمت بعضي ازدواج ها توجه مي کنيم، مشاهده مي کنيم که حکمت حرمت آن بر سه قسم است که روي همان حکمت، حرمت به وجود آمده است.**

**اول- احترام گذاشتن به مقام زني که ازدواج با او حرام شده است؛ که در واقع اين حرمت به دليل احترام به مقام آن زن است.**

**اين را مي دانيم که بين زن و شوهر حريمي وجود ندارد و اين زن و شوهر در حد تساوي کامل قرار مي گيرند گوئي فقط يک وجود هستند. هيچ کدام از آنها بر ديگري برتري ندارند تا براي حفظ آن برتري حريمي به وجود آيد و براي رعايت همان حرمت، از ديگري سلب آزادي شود. در اين جا که بين زن و شوهر از نظر مقام و مرتبه و کفويت و همسري، حرمت برداشته مي شود و در حد تساوي کامل قرار مي گيرند و براي يکديگر مباح مطلق هستند، بعضي از زنان که بر انسان برتري پيدا کرده و مقام بالاتر دارند براي حفظ همان مقام، ازدواج با آنها حرمت پيدا مي کند زيرا ازدواج با او، انسان را در حد او و مساوي او قرار مي دهد و اين تساوي با برتري او منافات دارد.**

**ازدواج با مادر و خاله و عمه و همچنين مادرها به نام جده ها، خاله ها و عمة پدر تا هر جا برود به دليل رعايت برتريِ مقام آنها، حرمت پيدا مي کند. همچنين ازدواج يا مادر زن و مادرهاي بزرگ تر و جدات. اگر با يک چنين زناني ازدواج واقع شود اين ازدواج باعث مي شود که انسان به مقام کسي که بالاتر و برتر از اوست تجاوز کند و خود را در حد او قرار دهد؛ و يا اين که مادر و يا عمه و يا خاله از مقام خود تنزل کند و خود را در حد فرزند خود و يا مانند فرزند خود قرار دهند. براي حفظ همين حرمت، ازدواج با زنان پيغمبر و امام ها بعد از آنها جايز نيست.**

**خداوند در قرآن مي فرمايد: شما امت بعد از پيغمبر حق نداريد با هيچ يک از زنان او ازدواج کنيد زيرا زنان پيغمبر به جاي مادران شما هستند[[64]](#footnote-65) همان طور که مادر شما بر شما احترام دارد و واجب است حرمت او را حفظ کنيد، زنان پيغمبران هم بر شما احترام دارند، لازم است حرمت آنها را حفظ کنيد.**

**قسمتي از حکمت محرمات ديگر به دلايل طبي و تشابه خوني و جسمي پيدا مي شود. حکمتِ حرمتِ ازدواج در اين مورد، روي تشابه و تماثل خوني و جسمي زن و مردي است که با يکديگر ازدواج مي کنند. ازدواج با خواهران و خواهر زادگان و برادر زادگان و ازدواج با زناني که به شما شير داده اند و يا خواهران شيري شما هستند از اين قبيل است. زيرا برادر و خواهراني که از يک پستان شير خورده اند نسبت به يکديگر متماثل هستند. خون و گوشتشان شبيه يکديگر است. کمتر مي توانند يکديگر را جذب کنند، و هرچه جذب و جاذبه کمتر باشد کمتر عشق و علاقه بوجود مي آيد و روي همين حساب نطفة آنها کمتر با يکديگر اختلاط پيدا مي کند و موجودي ناقص به وجود مي آيد. در ازدواج هرچه بيشتر بايستي تشابه خوني و جسمي طرفين نسبت به يکديگر کمتر باشد يعني در جهت مثبت و منفي بودن قوي تر باشند تا جاذبه و علاقه بيشتري بين آنها بوجود آيد و نسل سالم تري ازآنها پيدا شود. خواهر و برادر و يا خواهر و برادرِ شيري روي تشابه خوني و جنسي که نسبت به يکديگر پيدا مي کنند ازدواج با آنها حرمت پيدا مي کند. علاوه بر اين، خواهر و برادر از همان ابتداي زندگي که دريک خانواده بزرگ شده اند حرمت و احترام براي يکديگر قائل بوده اند که روي همان حرمت و احترام برادر و خواهر خوانده شده اند. اگر بين آنها ازدواج بوجود آيد حرمت و احترام برادر خواهري از بين مي رود.**

**يکي از دلائل ديگرِ حرمتِ اين ازدواج ها، تضييع حقوق بين زن و شوهر در اين موارد است. شايد پدران و يا برادران، خود را صاحب و يا مالک دختر و يا خواهر مي دانستند و آنها را به خود اختصاص مي دادند بدون اين که حقي براي آنها قائل شوند. در اين جا سرماية انساني آنها در چنين ازدواجي به هدر مي رفت که خداوند براي رعايت تمامي اين حقوق، ازدواج با آنها را حرام کرده است.**

**دليل ديگر اين که در جامعه بشريت هرچه بيشتر بايستي عوامل وابستگي و همبستگي گسترش پيدا کند تا جامعه اي به وجود آيد؛ و انسانها به بهانه هاي مختلف با يکديگر ارتباط پيدا کنند و از اين ارتباط تمدن بوجود آيد. دختران و پسران خويشاوند، روي قرابت و خويشاوندي با يکديگر وابستگي پيدا کرده اند و جامعه اي تشکيل داده اند. بهتر اين است که به وسيلة ازدواج جامعة ديگري به وجود آيد و قبايلِ دور به يکديگر نزديک شوند و بين آنها وابستگي و علاقه ظاهر گردد و از اين راه جوامع بشري گسترش بيشتري پيدا کند. ازدواج با بيگانگان بيشتر ماية گسترش تمدن مي شود.**

**يکي ديگر از دلائل حرمت يک زن بر يک مرد در بعضي موارد وجود کیفر و مجازاتي است که خداوند براي آن مرد و آن زن قرار داده است. مانند زنِ شوهردار بر مردي که او را در خانة شوهر خواستگاري کند يا با او ارتباط پيدا کند. یا مانند دختر خاله و دختر عمه بر مردي که با عمه و خاله خود رابطه نامشروع دارد، و همچنين دخترِ مرداني که با يکديگر رابطه نامشروع پيدا کرده اند. حکمت يک چنين محرماتي در واقع کيفر و مجازاتِ عملِ نامشروع است، که وقتي انسان مرتکب گناهي شود و طالب حرام باشد، از حلال محروم مي شود. اين حرمت بين انسان هاي نام برده محرميت بوجود نمي آورد. يعني زن و مرد با يکديگر حرام مي شوند بدون اين که محرم يکديگر باشند.**

**يکي ديگر از زناني که بر مرد حرام مي شود زن و شوهري هستند که بين آنها( لِعان )به وجود آمده است. اگر مردي زن خود را به عمل نامشروع متهم کند و از او به حاکم شرع شکايت کند، براي اثبات مدعاي خود و محکوميت زن، طبق حکم خدا در سورة نور، بايستي چهار مرتبه قسم بخورد که راست مي گويد، تا اين تهمتي را که به زن خود زده است اثبات کند.[[65]](#footnote-66) مرتبة پنجم بايستي قسم بخورد که لعنت خدا شامل حال او شود اگر بناحق زن خود را متهم کرده باشد. بعد از اين پنج مرتبه قسم خوردن آن زن محکوم به عمل منافي عفت مي شود و حد شرعي براي او اثبات مي گردد. وليکن براي دفع حدّ شرعي از خود، حق دارد که مانند شوهر چهارمرتبه خدا را شاهد قرار دهد و قسم بخورد که شوهر او دروغ مي گويد. مرتبة پنجم بگويد لعنت خدا بر من باشد اگر شوهر من در اين ادعا راست مي گويد.[[66]](#footnote-67) با اين پنج مرتبه قسم خوردن، حدّ شرعي از زن برداشته مي شود و اين زن و شوهر بر يکديگر حرمت ابدي پيدا مي کنند که بدون طلاق از يکديگر جدا مي شوند و هرگز نمي توانند با يکديگر ازدواج کنند. بين آنها نيز محرميت به وجود نمي آيد و نسبت به يکديگر نامحرم هستند.**

**يکي ديگر از زناني که بر شوهر خود حرام مي گردد و بين آنها محرميت به وجود نمي آيد زني است که سه مرتبه مطلقه شده و با شوهر ديگري ازدواج نکرده است. خداوند در قانون طلاق مقرر فرموده است که فقط دو مرتبه بين زن و شوهري که با يکديگر توافق اخلاقي پيدا نمي کنند طلاق واقع شود. اگر بعد از اين دو مرتبه طلاق، با يکديگر آشتي کردند و براي مرتبة سوم بين آنها طلاق واقع شد، زن به شوهر حرام مي شود؛ ازدواج آنها با يکديگر جايز نيست. زيرا از نظر شرع اسلام وقوع طلاق بين زن و شوهر جنبة تنبيهي و کيفري دارد. يعني اگر زن و شوهر با يکديگر توافق اخلاقي نداشتند و زندگي آنها با مشکلاتي روبرو شد، براي پيدايش توافق، خداوند براي مرتبة اول و دوم اجازه مي دهد که طلاق واقع شود، شايد جدائي آنها از يکديگر ماية تنبيه آنها گردد، که اگر زن گناه کار است به فراق شوهر مبتلا شود و متنبه گردد و اگر مرد گناه کار است به فراق زن مبتلا شود و دو مرتبه بين آنها آشتي برقرار شود. وقوع طلاق تا دو مرتبه فقط براي تنبيه و تنبّه زن و شوهر است که شايد قدر يکديگر را بدانند و زندگي خود را ادامه دهند. خداوند در اين جا به شوهر دستور مي دهد که بعد از طلاق دوم به سراغ زن خود نرود و او را به خانه نياورد، و يا اگر آورد و با او آشتي نمود براي هميشه با او بسازد. اگر براي مرتبه سوم زن را طلاق داد حق ندارد با او آشتي کند و او را به خانه بياورد؛ مگر اين که خود به خود بدون توافق و قرارداد قبلي، آن زن با شوهر ديگری ازدواج کند و اتفاقا بين آن زن و شوهر دوم هم طلاق واقع شود. بعد از طلاق از شوهر دوم، جايز است که با شوهر قبلي ازدواج کند و به خانة او برود. و اگر اين عمل تا سه مرتبه تکرار شود يعني سه مرتبه زن خود را طلاق دهد و باز او را طبق شرايط به خانه بياورد، تا مرتبة نهم بعد از طلاق نهم، بين آنها حرمت ابدي بوجود مي آيد که حق ازدواج با يکديگر ندارند و محرميت هم پيدا نمي شود.**

**بخش 10**

**- آيات مهر و صداق.**

**- دليل لزوم وجوب مهر و نفقات.**

**- مهر در ازدواج يک فريضه است.**

**- فقط زن مالک مهر مي شود، نه پدر او و نه ديگران.**

**- هدف هاي سه گانة زن و شوهر در زندگي.**

**- رضاي خدا، وصول به زندگي، و وصول به مال.**

**- آيات مربوط به وظايف زن و شوهر يا فرزندان. پيدايش عنوان پدر و فرزندي.**

**- هدف هاي سه گانه در تربيت اولاد.**

**- حقوق سه گانة زن، مهر و نفقه، حقوق مالي، کفويت.**

**قسمت ديگري از آيات مخصوص و مربوط به خانم ها، آيات مهر و صداق است. خداوند مردان را ملزم فرموده که در ازدواج با زني که مورد نظر آنها است مهريه قرار دهند و متعهد شوند که نفقات زن را از خوراک و پوشاک و مسکن در اختيار او بگذارند.**

**دليل وجوب مهريه و نفقه براي زنان در خواستگاري مردان، تفاوت شغلي است که در اسلام بين زن و مرد بوجود آمده است. زنان با مردان در دين اسلام تفاوت شغلي دارند. خداوند اين طور مقرر فرموده که در زندگيِ زن و مرد با يکديگر، زائيدن و تربيت فرزندان و ادارة امور داخلي به عهدة زنان باشد و کارهاي خارج به عهدة مردان؛ و بر پاية اين سنت اسلامي، زنان از اشتغال به کارهاي خارج خانه به خاطر کار منزل باز مي مانند و در نتيجه معاش آنها تعطيل مي شود. روي اين حساب خداوند زنان را مأمور ادارة امور داخلي خانه فرموده و بر مردان واجب کرده است که در ازدواج با يک زن براي او مهريه قرار دهند و مخارج او را هم متعهد شوند تا مهريه، ذخيرة او در صورت متارکة زندگي باشد.**

**دليل ديگرِ لزوم مهر براي زنان، شکستي است که در دختران بعد از رفتن به خانه شوهر به وجود مي آيد و چنين شکستي در مردان پيدا نمي شود. زني که شوهر نديده و به خانه شوهر نرفته با زني که به خانة شوهر رفته است با يکديگر فرق دارند. براي جبران يک چنين شکست و خسارتي خداوند براي زنان، پيش از تصرف نصف مهر و بعد از تصرف تمام مهر را واجب کرده است.**

**وجود مهر در ازدواج يک فريضه است. يعني با قرار داد و توافقِ زن و شوهر لغو نمي شود و هيچ يک از آنها حق ندارند که از مهر صرف نظر کنند و با يکديگر قرار بگذارند که ازدواج آنها بدون مهر واقع شود و اما بخشيدن مهر بعد از ثبوت آن مانعي ندارد. يعني زن حق ندارد بدون مهر به خانة شوهر برود و شوهر هم حق ندارد زني را بدون مهريه به خانه بياورد و اگر با يکديگر ازدواج کردند و از تعيين مقدار مهر ساکت ماندند براي زنان يعد از ازدواج( مِهرالمِثل) معين مي شود يعني آن زن را با زنان نظير او که به خانه شوهر رفته اند مقايسه مي کنند و مانند مهرية آن زنان براي اين زن هم ثابت مي شود. اگر زن و مردي با يکديگر قرار گذاشتند که بدون مهر با يکديگر ازدواج کنند عقد ازدواج درست است وليکن قرارداد باطل مي شود. از محتواي همين قانون استنباط مي شود که در عقد ازدواج جايز نيست که ميزان مهريه را با توافق هم از حد معمول پائين تر بياورند زيرا مهر براي روز تنهايي و احتياج زن است نه اين که قيمت ازدواج او و رفتن به خانه شوهر باشد. براي رفع احتياجات زن در مواقع تنهايي به وسيلة طلاق و يا مرگ شوهر، مهر مقرر شده است که زنان بتوانند از مهر خودشان استفاده کنند. اين مهريه سرماية اصلي زن است که جزء استطاعت او به حساب نمي آيد و اگر زن به کسي مقروض باشد طلب کار نمي تواند او را ملزم کند که دِين خود را از مهريه بدهد زيرا مهر از اصول زندگي زن به حساب آمده و از مستثنيات دِين است. مهر براي روز احتياج و گرفتاري زنان مقرر شده است.**

**زنان در ازدواج خودشان مالک مهرية خود مي باشند، پدران حق ندارند دختران خود را در مقابل پولي که خود تصرف مي کنند به شوهر بدهند و يا طبق قراردادي که با شوهر مي گذارند از مهر واقعي زن کم کنند. مهر زن مِلک خود زن است نه پدر و مادر و نه ديگران.**

**آيات مربوط به مهر زنان :**

**آيات مربوط به مهر زنان بر چند قسم است :**

**اول آياتي که براي مهر زنان حدودي تعيين نمي کند و آن را به اجازه و رعايت زن و مرد مي گذارند.**

**دوم آياتي که شوهران را ملزم به اداء مهر مي کند مگر در صورتي که زنان از مهريه صرف نظر کنند.**

**قسمت اول، آية( 4 )از سوره نساء است. می فرماید: و آتوا النساء صَدُقاتِهنّ نِحلَه فاِن طِبنَ لکم عن شئٍ منه نفساً فَکُلوه هنيئاً مَريئا.**

**يعني مهر زنان را به رضايت و رغبت بپردازيد. اگر خود آنها بخشيدند گوارا باشد. در اين آيه شريفه خداوند مردان را ملزم به اداء مهر زنان مي کند مگر در صورتي که خود آنها مهر خود را به شوهر ببخشند.**

**قسمت دیگر،آية( 20 )در این سوره است که خداوند مي فرمايد: اگر هم کيسه ای که به ميزان پوست گاوي باشد پر از طلا و نقره کنيد و آن را مهر زنان قرار دهيد حق نداريد چيزي از آن را تصرف نموده و غصب نمائيد. و درآية بعد مي فرمايد: چگونه حق داريد مهر زنان را کمتر از ميزاني که معين کرده ايد به آنها بدهيد با اين که با شما عهد و پيمان ازدواج بسته اند و خود را در اختيار شما گذاشته اند. کمتر کردن مهر زنان از ميزاني که بين آنها قرارداد به وجود آمده و رضايت حاصل شده است ظلم است.**

**قرآن ميزان معيني براي مهر زنان قائل نشده و آن را مانند معاملات ديگر به رضايت طرفين واگذار کرده است؛ گرچه زنان را بسيار تشويق فرموده که در مهر پافشاري نکنند و آن را تا جايي که ممکن است سبک تر قرار دهند وليکن اين تشويقات مربوط به هدف زن و مرد در ازدواج است که اگر هدف در ازدواج زندگي باشد تشويق شده اند که از مهر صرف نظر کنند و بلکه آن را به شوهر ببخشند تا در برابر آن، بين زن و شوهر محبت به وجود آيد و پاية زندگي آنها محکم تر گردد.**

**براي زنان و مردان در ازدواج سه هدف به وجود مي آيد که در دو هدف آن، زنان تشويق شده اند از ابتداء مهر خود را سبک تر قرار بدهند و يا آن را به شوهر ببخشند و در يک هدف ديگر آزاد هستند کم یا زياد، مهريه قرار دهند.**

**هدف اول- جلب رضاي خدا و خلوص در ازدواج.**

**هدف دوم- رسيدن به زندگي و فرزندان.**

**هدف سوم معامله و تجارت براي جلب مال و ثروت.**

**در هدف اول، زن و مرد در ازدواج غرض شخصي و هدف مادي برای زندگی ندارند بلکه هدف آنها در ازدواج محبوبيت ازدواج است در نظر خداوند تبارک و تعالي، و اين که طرفين تسليم مقدرات الهي بشوند تا فرزندي از آنها به وجود آيد و آن فرزند مطلوب خدا باشد. طرفين در اين ازدواج زندگي خود را براي خدا مي خواهند نه براي زندگي و نه براي مال و ثروت. همان طور که ساير عبادت ها را مثل نماز و روزه به منظور جلب رضاي خدا انجام مي دهند و هدف مادي و انساني ندارند، ازدواج خود را هم يک نوع عبادت مي دانند که فقط به منظور جلب رضاي خدا انجام مي دهند. زن, شوهر را براي خدا مي خواهد و از او براي هدف هاي مادي و لذائذ انساني هيچ انتظاري ندارد. همچنين مرد، زن را براي جلب رضاي خدا مي خواهد. در چنين ازدواجي هرگز شکايتي بين زن و شوهر به وجود نمي آيد. ناراحت نمي شوند که چرا ثروت آنها کم است و يا از لذائذ ديگر محروم هستند يا نيستند و يا فرزندي دارند يا ندارند زيرا آنها هدفشان خدا است از طريق انجام وظايفي که مربوط به زن و شوهر است. محصول زندگي را براي خود نمي خواهد که اگر باشد خوشحال شوند و اگر نباشد شکايتي داشته باشند، بلکه خود را مانند شجره اي مي دانند که محصول زندگي آنها مربوط به خداوند متعال است. خود آنها به فکر اين نيستند که از جفت خود و يا فرزندان برداشتي داشته باشند که اگر کم باشد ناراحت باشند و اگر زياد، خوشحال شوند و يا اگر نباشد شکايتي داشته باشند بلکه آنها خود را خانوادة خدا و اهل بيت خدا مي دانند که محصول زندگي آنها مِلک خداست. خدا اگر از آنها فرزندي بخواهد براي خود مي خواهد و اگر نخواهد براي خود نمي خواهد. آنها در اين ازدواج مانند غلام و کنيزي هستند که به اذن مولا و آقاي خود ازدواج کرده اند. نه خودشان براي خودشان هستند و نه فرزندي که از آنها به عمل مي آيد و مال و ثروتي که کسب مي کنند مربوط به خود آنهاست بلکه خود و محصول زندگي آنها مال مالک است، چه کم باشد و چه زياد. چنين ازدواجي از نظر راهنمايي قرآن و اسلام عالي ترين ازدواج است.**

**نمونه هاي يک چنين ازدواجي در تاريخ، يکي ازدواج حضرت ابراهيم خليل با هاجر بوده و ديگر ازدواج حضرت رسول اکرم( ص )با حضرت خديجه، و ازدواج حضرت علي( ع )با فاطمة زهرا عليها السلام. اين ازدواج ها نمونه هاي کامل خلوص و اخلاص به خدا بوده است وليکن در درجات پايين تر از اين، نمونه هاي بسياري درتاريخ هست که ازدواج پيامبران و اولياء خدا در رأس آن قرار مي گيرد.**

**هدف دوم، رسيدن به زندگي و فرزندان. اين هدف نوع متوسط هدف هايي است که بين طبقات عالي تر و نازل تر بوجود مي آيد. هدف اکثريت زنان و مردان عالم در ازدواج رسيدن به زندگي و فرزندان است، که دوست دارند زندگي مستقلي تشکيل دهند و از شجرة وجود خود بهره ای مثل مال و فرزند ببرند. زن و شوهري که در ازدواج صاحب يک چنين هدفي هستند براي کم بودن و يا زياد بودن مال و ثروت با يکديگر نزاع و جنگ و اختلافي پيدا نمي کنند زيرا هدف آنها زندگي است. زندگي از طريق محبت و همکاري و پيدايش فرزندان بوجود مي آيد. بين يک چنين زن و شوهري هم، هدف هاي مالي و مادي تا اندازه اي لغو مي شود و کمتر کار آنها به جنگ و نزاع و متارکه مي کشد؛ مگر در صورتي که در اثر سوء اخلاق و بدرفتاري و يا در اثر عقيم ماندن يکي از طرفين، وصول به هدف زندگي ممتنع گردد و از زندگي محروم شوند. در اين صورت براي رسيدن به زندگي و فرزندان بين آنها اختلاف بوجود مي آيد و منجر به متارکه و تجديد زندگي دوم مي شود. وليکن در هدف اول گرچه طرفين از زندگي و فرزند محروم شوند باز هم حاضر به متارکه نيستند زيرا هدف جلب رضاي خدا بوده و آن هدف در هر صورت حاصل شده است.**

**و اما هدف سوم که نازل ترين هدف ها بشمار مي رود و در واقع يک چنين ازدواجي به تجارت شبيه تر است تا ازدواج، رسيدن به مال و ثروت است. مردان در اين ازدواج طالب مال و جمال زنان هستند. زنان هم طالب مال و جمال مردان. اگر در ازدواج به هدف خود رسيدند به ميزاني که در راه رسيدن به ثروت بيشتر هستند با يکديگر زندگي مي کنند و اگر به فقر و ناداري مبتلي شدند رابطة ازدواج آنها قطع مي گردد و در يک بي هدفي قرار مي گيرند؛ که آن بي هدفي عامل بزرگ جنگ و نزاع بين آنها شده و منجر به طلاق و متارکه مي گردد.**

**آياتِ مربوط به فرزندان:**

**آياتِ مربوط به فرزندان و وظايف زن و شوهر دربارة فرزند مختلف است. بطور کلي يکي از اهداف بزرگ زن و شوهر در ازدواج لازم است که پيدايش فرزند باشد. خانواده مانند درختي است که اگر فرزندان صالحي پيدا کرد شجرة زندگي رشد مي کند و در غير اين صورت متوقف مي گردد. آيه اي که در آن آيه خداوند وظايف مادري را معين مي کند آية( 233) سورة بقره است که قبلا ترجمه و تفسير شد و در اين آيه فقط هدف پدر و مادر از توليد و تربيت فرزند تعيين مي گردد.**

**عنوان پدری و مادري در زماني براي پدر و مادر حاصل مي شود که فرزندي توليد کنند و وظايف خود را دربارة آن فرزند انجام دهند و اگر فرزندي توليد نکردند ويا اين که وظايف پدري و مادري خود را دربارة فرزند خود انجام ندادند و کودک خود را رها کردند عنوان پدري و مادري پيدا نمي کنند و يا لااقل از حقوق و مزاياي پدري و مادري محروم مي شوند. پيدايش حقوق و مقام براي پدر و مادر فقط مربوط به توليد فرزند نيست بلکه در اثر توليد فرزند و خدمت و تربيت فرزندان مي باشد. اگر پدر و مادري کودک خود را پس از تولد رها کند و ديگري آن کودک را تربيت کندو به ثمر برساند مقام و عنوان پدر و مادر و حقوق پدري و مادري به انساني تعلق مي گيرد که براي کودک زحمت کشيده و او را به ثمر رسانيده است. بنابراين دو چيز ماية ثبوت مقام مادري و حقوق پدر و مادر مي گردد. اول توليد، دوم تربيت. به همين منظور خداوند براي هر يک از پدر و مادر در اين آية شريفه وظايف مخصوصي معين فرموده که بايستي براي کسب مقام و افتخار پدري و مادري آن وظايف را رعايت کند.**

**هدف پدر و مادر در تربيت فرزندان بر سه قسم است که مي توانيم اين سه قسم هدف را از نظر ارزشِ بيشتر نسبت به يکديگر، به نام هاي هدف اعلا و وسطي و ادني بناميم. رسيدن به هدف اعلا زماني است که پدر و مادر در تربيت فرزند بجز جلب رضاي خدا طالب چيزي نباشند. به همين منظور فرزندي توليد کنند و تربيت کنند که رضايت خدا را بدين وسيله جلب کنند، خواه آن فرزند مومن و صالح باشد و يا فاجر و بدکار. زيرا هدف پدر و مادر از توليد و تربيت، وظيفه شناسي براي جلب رضايت خدا بوده است نه اين که فرزند صالح و يا غيرصالح باشد.**

**هدف دوم اين است که منظور پدر و مادر از توليد فرزند، خودِ فرزند باشد. يعني منظور آنها از توليد و تربيت و فداکاري اين بوده که فرزندي داشته باشند و نسلي از آنها باقي بماند. بديهي است که چنين هدفي به صرف توليد فرزند حاصل مي شود خواه اين عمل را براي جلب رضاي خدا انجام دهند و يا صرفا براي داشتن فرزند. چنين هدفي بين مومن و کافر مشترک است يعني هر يک از مومن و کافر ممکن است و زياد اتفاق مي افتد که هدفشان در ازدواج فقط توليد و تربيت فرزند است که مي خواهند در زندگي صاحب فرزندان باشند نه اين که منظورشان از توليد و تربيت، اطاعت خدا باشد.**

**هدف سوم که از آن دو هدف پايين تر بوده و مردود است اين است که منظور پدر و مادر از توليد و تربيت فرزند، بهره برداري و استفادة مالي از فرزندان خود باشد. آنها تصميم داشتند که فرزنداني بوجود بياورند و به ثمر برسانند تا بوسيله آن فرزندان مال و ثروت بوجود بياورند. پسرها براي آنها کار کنند و منافع کار خود در اختيار پدر و مادر قرار دهند و همچنين دخترها را به شوهر بدهند و از اين ازدواج استفادة مالی داشته باشند.**

**مهمترين هدف در توليد و تربيت فرزندان هدف اول است که منظورشان جلب رضاي خدا و اطاعت او باشد. در اين جا هرگز براي پدر و مادر ناراحتي بوجود نمي آيد که فرزندي دارند يا ندارند. کم دارند و يا زياد دارند. فرزندان آنها براي آنها نفع مالي داشته اند و يا نداشته اند. خداوند تبارک و تعالي در برابر يک چنين هدف پاکي فرزندان صالح و شايسته اي به پدر و مادر مي دهد که آن فرزندان ماية آبرو و عزت و منشاء خير و برکت در دنيا و آخرت باشند. ولي آن دو طايفة ديگر، چنين تعهد و ضمانتي از جانب خدا درباره آنها نيست که فرزندشان صالح باشد يا غير صالح؛ زيرا خداوند به بندگان خود قول داده که هر کسي را در زندگي به هدف واقعيش برساند و هيچ کس بهره و نصيبي بالاتر از هدف خود ندارد.**

**در اين آية شريفه مادران در برابر انجام وظايف مربوط به تربيت و خدمت به فرزندان، مختار و آزاد شناخته شده اند در حالي که به پدران اجازه داده نشده است که وظايف مربوط به فرزندان را رها کنند و يا در انجام آن آزاد و مختار باشند. تقريبا خداوند به پدران اجازه نداده است که از خود نسبت به فرزندان سلب ولايت کنند و وظايف پدري خود را رها سازند؛ با اين که به مادران يک چنين اجازه و اختياري داده شده است. يعني مادران در انجام وظايف مادري مختارند با اين که پدران در انجام وظايف پدري مجبورند، و اين اختيار و اجبار مربوط به ثبوت ولايت پدران نسبت به فرزندان مي باشد.**

**ولايت يک مقامي است که از جانب خدا و از خلقت و فطرت در وجود انسان اثبات مي گردد، به طوري که آن انسان خود را موظف و مجبور به حفظ و حمايت از کساني مي داند که بر آنها ولايت دارد. کسي که صاحب ولايت از جانب خدا شده است به وسيلة خود او يا به وسيلة ديگران قابل سلب نيست. يعني يک ولي نمي تواند از خود سلب ولايت کند. ولايت يک منصبي است فطري و الهي که در نهاد انسان به ودیعه گذاشته مي شود و از جانب خدا به او تفويض مي شود. به همين مناسبت انسان ها حق ندارند ولايت را از ولي که صاحب ولايت است سلب کنند و همچنين شخص ولي حق ندارد از خود سلب ولايت کند. کساني که از جانب خدا و در فطرت خود ولايت پيدا مي کنند به عنوان پيغمبر و يا امام و يا نايب امام و يا مومن صالح و عادل شناخته مي شوند. چنين افرادي صاحبِ منصب ولايت هستند که به دليل همين منصب الهي حق مداخله در کار مردم و يا فرزندان و حق جلوگيري از مفاسد خانوادگي و جامعه را دارند. خداوند در يکي از آيات قرآن مي فرمايد:**

**انّما وليّکم اللهُ و رسوله والّذين آمنوا...[[67]](#footnote-68)**

**يعني فقط ولي شما خدا و رسول خدا و اهل ايمان هستند. نايب امام و مومنين صالح و عادل و پدران به دليل ايمان داراي ولايت مي شوند. اگر صاحب ايمان نباشند ولايت از آنها سلب مي گردد هر چند که پدر باشند. يعني پدرِ کافر ولايت بر فرزندان ندارد زيرا فرزندانِ خود را کافر مي کند. دليل آزادي مادران از اين ولايت فطري و تکويني چند چيز است.**

**اول اين که شغل مادران از نظر قوانين اسلامي فقط خانه داري و بچه داري است و اين خانه داري و بچه داري ايجاب مي کند که يک سرپرست به نام پدر و يا شوهر و يا حاکم ديني و الهي داشته باشند که در برابر خانه داري و بچه داري به آنها حقوق بدهد و امور زندگي آنها را عهده دار بشود. اگر مادران بي شوهر در مضيقة مالي قرار گرفتند اجبار دارند که به خانة شوهر ديگر بروند و رفتن به خانه شوهر ديگر مانع وظايف مادري آنها نسبت به فرزنداني که از شوهر قبل داشته اند مي شود. به همين مناسبت به آنها آزادي داده شده است که بچه هاي خود را بپرورانند يا اين که به خانه شوهر بروند، در حالي که به پدر اين آزادي داده نشده است. مادران در صورتي که آمادگي کامل براي انجام وظايف مادري داشته باشند و تصميم بگيرند که بچه هاي خود را بپرورانند و يا حفظ کنند تا روزي که به ثمر برسانند، در برابر اين آمادگي کسي حق ندارد که مانع انجام وظايف مادري آنها بشود بلکه پدر و يا حاکم شرع وظيفه دارند نفقات و مخارج طفل و مادر طفل را در اختيار آنها بگذارند تا روزي که اولاد خود را به ثمر برسانند مگر در موردي که پدر يا شورائي از مومنين صالح و عادل تشخيص بدهند که مادر طفل خود را به فساد مي کشاند و وظايف مادري خود را دربارة طفل انجام نمي دهد. در اين صورت حق دارند که طفل را از مادر بگيرند و به ديگري که صلاحيت حفاظت و حمايت طفل را دارد بسپارند.**

**دليل اولويت مادر در نگهداري فرزند و وجوب انفاق پدر بر مادر در برابر انجام وظايف مادري، همين آية شريفه است که خداوند حق کفالت و حمايت را به مادر واگذار مي کند و پدر را مأمور و مجبور مي کند که مخارج مادر را در برابر بچه داري بپردازد. در ابتداي اين آية شريفه خداوند مي فرمايد: مادران وظيفه دارند که بچه خود را تا دو سال کامل شير بدهند. پدران هم وظيفه دارند که مخارج مادر و مخارج طفل را بپردازند. اگر منظور خدا از روزي و لباس در اين آية شريفه همان نفقات و مخارجي باشد که شوهر مأموريت دارد به دليل شوهر بودن در اختيار زن بگذارد، آن نفقات به دليل ازدواج ثابت مي شود؛ خواه زن داراي فرزند باشد يا نباشد. تا جايي که زن در خانة شوهر اگر مايل نباشد کار کند و مايل نباشد بچه خود را شير بدهد و يا نگهداري کند شوهر نمي تواند زن را بر اين کار مجبور کند و اگر در برابر شير دادن و نگهداري طفل خود اجرت فوق العاده اي سواي نفقات اوليه از شوهر خود بخواهد شوهر مأمور است که آن نفقات فوق العاده را بپردازد. پس رزق و کسوت در اين آية شريفه فقط در برابر بچه داري و شيردادن مادران است که با انجام وظايف مادري حق فوق العاده اي سواي همسري پيدا مي کند؛ مگر اين که خود آنها از گرفتن يک چنين حقي صرف نظر کنند. پس اگر بين زن و شوهر متارکه واقع شد و از يکديگر جدا شدند و در حال جدائي، مادرِ طفل تصميم بگيرد که بچه را شير بدهد و نگهداري کند هر چند که در خانة پدر طفل نباشد، حق اولويت مادري محفوظ است. پدر به دليل همين آية شريفه موظف مي شود که نفقات مادر را به دليل مادري بپردازد و اگر هم پدر تصميم بگيرد که طفل را به دايه واگذار کند در اين تصميم گيري حق مشورت با مادر و جلب رضايت مادر محفوظ است، هرچند که در خانه شوهر نباشد. زيرا خداوند در اين آية شريفه به پدران اجازة اقدامات يک جانبه درباره طفل نداده و فرموده است که اگر خواستيد براي طفل دايه بگيريد گرفتن دايه مربوط به جلب رضايت پدر و مادر و مشورت با هر دو مي باشد و در صورتي مي توانید طفل را از مادر بگيرید که مخارج مادر را بدهيد و او از کفالت بچه امتناع کند.**

**با اين حساب از اين آية شريفه ثابت مي شود که زنان در دو مورد حق نفقات و مخارج زندگي بر شوهر پيدا مي کنند. اول به دليل ازدواج و بودن زن در خانة شوهر، خواه صاحب فرزندي باشد و يا نباشد. دوم به دليل حضانت طفل به معناي حفاظت کودک و شيردادن به او. اگر به دليل طلاق و متارکه حق اول او سلب گردد، حق دوم محفوظ است؛ و اگر به دليل امتناع و خودداري از حضانت کودک، حق دوم سلب گردد، حق اول به حال خود محفوظ است. وليکن مادران اگر از حضانت اطفال خودداري کنند و آزادي و آسايش را بر اين کار ترجيح دهند و شوهر را مجبور کنند که طفل را به دايه و خدمت کار بسپارد، با اين امتناع و در صورت رها کردن طفل و اعراض از کودک، حق مادري آنها سلب مي شود زيرا حق مادري فقط به زادن نيست بلکه آن حق، نتيجه زادن و حضانت فرزند است. اگر از امر حضانت خودداري کند از حق مادربودن محروم مي گردد؛ بين مادر و طفل محبت و مودت بوجود نمي آيد که در آينده طفل، خود را ملزم به خدمت و اطاعت مادر بداند. با اين حساب ثبوت حق پدران و مادران بر فرزندان نتيجة رعايت حق فرزندان بر پدر و مادر است. به هر ميزاني که پدر يا مادر حق فرزندان را رعايت کنند، به آنها خدمت کنند و آنها را تربيت نمايند و به ثمر برسانند، حق پدري و مادري آنها زيادتر مي شود. مولا اميرالمومنين( ع )در يکي از کلمات قصار خود مي فرمايد: فرزندان در سه مورد بر پدر و مادر خود حق پيدا مي کنند: اول حق ازدياد آبرو و عزت و حسن شهرت و خوش ناميِ فرزندان در جامعه. پدر و مادر همان طور که خود را موظف مي دانند به فرزندان خدمت کنند و مال و ثروت براي آنها تهيه کنند بايستي خود را موظف بدانند که با حسن عمل و صداقت و امانت و ايمان، درجة عزت و آبروي خانواده را بالا ببرند تا در نتيجه فرزندان از اين راه صاحب آبرو و عزت شوند. همچنين پدر و مادر وظيفه دارند که فرزندان خود را به نيک نامي در جامعه مشهور کنند. اسماء و القاب نيکوئي براي فرزندان خود اختيار نمايند و اين حسن شهرت از اين راه حاصل مي شود که عيب فرزندان خود را از ديگران بپوشانند و هنرها و اعمال نيکِ آنها را وانمود سازند تا فرزندان آنها پس از رسيدن به حد بلوغ در حصاري از عزت و آبرو قرار گيرند که آن چهار ديواري عزت و آبرو مانع بزرگي سر راه آنها در ارتکاب گناه و معصيت باشد.**

**حق دوم، پدران و مادران وظيفه دارند فرزندان خود را به هنرها و آداب روز مجهز کنند علم و سواد متدوال روز را به آنها بياموزند همچنين آنها را به حرفه و فنون روز آگاه کنند تا فرزندان آنها پس از ورود به اجتماعي که در آن زندگي مي کنند در خود از نظر علم و سواد هنر احساس کمبودي ننمايند.**

**سوم، پدر و مادر وظيفه دارند که فرزندان خود را به علوم و اخلاق ديني و قرآن آشنا سازند، به ميزاني که فرزندان آنها با مراجعه به قرآن و فهم آيات آن بتوانند اين کتاب آسماني را سرمشق عقيده و اخلاق خود قرار دهند مبادا در دين و ايمان از ساير بندگان خدا و اولياء خدا عقب بيفتند. پدر و مادر در صورتي که حق فرزندان خود را در اين سه مورد رعايت کنند و فرزندان صالح و عالم و عاملي به اجتماع تحويل دهند حقوق پدري و مادري آنها کامل شده و فرزندان آنها نيز در آينده وظيفه دارند که حق پدر و مادر خود را بزرگ و محترم بشمارند.**

**با حساب اين آية شريفه که خداوند براي مادران، به دليل مادري و به دليل حضانت اطفال، حق مخصوصی قرار داده و در برابرِ زن بودن و در اختیار شوهر قرار گرفتن، حق دیگری قائل شده است، کشف مي شود که بين زن و شوهر به دليل ازدواج حقوقي به وجود مي آيد و به دليل همکاري در زندگي با خانه داري و بچه داريِ زنان، و همکاري زن و شوهر با هم در پرورش زندگي، حق ديگري بر يکديگر پيدا مي کنند. حقوق زنان را در زندگي با شوهر در سه مرحله مي توانيم خلاصه کنيم:**

**اول حق مهر و نفقات. دوم حق اشتراک زن با شوهر در مال و ثروتي که توليد مي کنند. سوم حق کفويت و همسري و برابري آنها با يکديگر .**

**حق اول به محض ازدواج و به محض قرار گرفتن زن در خانه شوهر و در اختيار او، ثابت مي شود. بر مرد واجب مي شود در صورت مطالبة زن، مهرية او را در اختيارش بگذارد و نفقات او را مطابق شان و آبرويش بپردازد. حق دوم براي زن در صورتي ثابت مي گردد که با شوهر خود در زندگي، در خانه داري و بچه داري همکاري کند، مديره و مدبّره زندگي باشد. خيالِ شوهر را از نظر داخلة زندگي و خانه داري و حفظ مال راحت کند، به طوري که در پيشبرد زندگي از نظر اقتصادي و مالي عامل موثر باشد. زنان در اين مرحله به دليل همکاري با شوهر در حفظ مال او و به دليل همکاري با شوهر در ازدياد مال و ثروت و اقتصاد، شرکت مالي پيدا مي کنند. چنين زني با شوهر خود مانند دو شريک و عامل همکار هستند که مال و ثروت توليد کرده اند و زندگي را به ثروت رسانده اند. اگر بين زن و شوهر که با يکديگر همکاري داشته اند در اين مرحله از زندگي متارکه اي واقع شود خداوند به شوهران دستور مي دهد که طلاق زن در اين مرحله بايستي با رعايت حق احسان و جلب رضايت باشد. جلب رضايت و حق احسان غير از رعايت حق عدالت و اداء مهر و نفقات است. حق احسان به معناي اين است که کسي به انسانيت شما احترام گذاشته و بدون الزام شرعي، به خاطر پيشبرد زندگي شما به شما کمک کرده تا اين که سطح زندگي شما را بالا برده است. شما نيز بايستي نسبت به او احسان داشته باشيد. يعني هر آن چه را که او با احسان خود به شما رسانده است شما مثل آن و يا بهتر از آن را به او برگردانيد. خداوند در طلاق چنين زناني به شوهر دستور مي دهد که با رعايت حق احسان و جلب رضايتِ زن مي توانيد او را طلاق بدهيد. می فرماید: او تسريح باحسان...[[68]](#footnote-69) رعايت حق کفويت، مرحلة سومِ حقوق زنان است.**

**کفويت به معناي اين است که زن در علم و دين و اخلاق و خانه داري و بچه داري و حفظ آبروي شوهر، مساوي با شوهر قرار بگيرد. زني که به تمام معنا با شوهر همکاري کرده است و منافع وجودي خود را در اختيار شوهر قرار داده، مال شوهر را براي شوهر حفظ کرده و در اقتصاد زندگي کمک او بوده، براي شوهر فرزنداني آورده و تربيت نموده، آبروي شوهر را در غياب او در مجالس و محافل حفظ کرده و با رعايت مسائل ناموسي و عفت و تقوا، آبرو و عزت خانواده را پرورش داده، با شوهر خود روابط حسنه داشته و براي حفظ جان شوهر فداکاري نموده است، با رعايت چنين مسائلي بين زن و شوهر کفويت و همسري به وجود مي آيد. حق زن در اين جا وجود شوهر است، به دليل اين که براي حفظ حيات و وجود شوهر فداکاري مالي و جاني داشته است. کسي که براي حفظ جان کسي فداکاري مي کند مالک جاني ميشود که براي حفظ آن فداکاري نموده است؛ همچنان که اگر براي حفظ مالي فداکاري کند مالک آن مال مي شود. مالکيت در اين جا به معناي حق بهره برداري از شيئ و يا شخصي است که آن را حفاظت کرده است. زن و شوهر که در اين مرحله براي حفظ جان و مال يکديگر فداکاري مي کنند و شجرة زندگي را پرورش مي دهند، به جان و مال يکديگر از ديگران اولي هستند. در اين مرحله از کفويت، حق انتخابِ زنِ ديگر از مرد ساقط مي شود، مگر اين که زنِ او رضايت بدهد و اصرار در اين کار داشته باشد؛ و با همة اين ها، حق اولويت زنِ اول محفوظ است. دليل حق کفويت زن در اين مرحله همان آية: هل جزاء الاحسان الا الاحسان...[[69]](#footnote-70) است.**

**ممکن است در اين جا سؤالي به وجود آيد که اگر در اين مرحله، شوهر و زندگي شوهر اختصاص به همسر او پيدا کرده و اگر مرد با زنِ ديگر ازدواج کند حق همسري زن اول را هدر داده است، با يک چنين فرضيه چگونه در اسلام به مردان تا چهار زنِ دائم اجازه داده اند؟ در جواب يک چنين سؤالاتي مي گوئيم زني که شريک زندگي زن اول مي شود و حق همسري با شوهرِ او پيدا مي کند، زنِ دائم است که بين او و شوهر عقد دائم بوجود آمده است. دين اسلام از نظر اين که مي داند تکميل شدن زندگيِ مردان نتيجة وجود چهار خصلت در زنان است و اگر زنان يکي از اين چهار خصلت را نداشته باشند کسري در زندگي به وجود مي آورند، براي جبران نقص زندگي که به وسيلة زن پيدا شده است اجازه مي دهد که با زن ديگر ازدواج کنند. چهار خصلت اساسي زن که به عبارت ديگر ارکان اربعة زندگي شناخته شده است يکي ارتباط زن و شوهري با يکديگر، دوم وَلود بودن، سوم از نظر اقتصادي حافظ مال شوهر و کمک زندگي بودن، چهارم از نظر عفت و پاکي و حسن عمل و اخلاق حافظ آبروي شوهر باشد. با فقدان هريک ازاين چهارصفت، زندگي مردان متزلزل مي شود که براي جلوگيري از تزلزل حق دارد با زني که واجد آن صفت است ازدواج کند.**

**اما زناني که با عقد انقطاعي و يا خريداري به عقد مردان درآمده اند شريک زندگي او نمي شوند. از شوهر ارث نمي برند و بيشتر از آن چه قرار گذاشته اند حق ندارند. ارتباط با آنها مانند اين است که مردان در خارج زندگي در کافه ها و يا مهمان خانه ها غذائي ميل کنند. البته با يک چنين ارتباطي حق زندگي زنان اول ضايع نمي شود.**

**در اين جا بحثي راجع به رابطة طلاق يا ازدواج با زن دوم به وجود مي آيد. مشاهده مي کنيم که در دين مقدس اسلام در صورتي که مرد يا زن هرکدام واجد شرايط اربعة گذشته باشند در اين صورت حق هر يک از زن و شوهر تمام زندگي است. يعني مرد، مالک زن و زندگي است زن هم مالکِ مرد و زندگي است. هر دو با يکديگر شجره اي هستند که زندگي خود را به ثمر رسانيده و فرزنداني به وجود آورده اند، مال و ثروت و آبرو و عزت توليد کرده اند. با تکميل شرايط گذشته، حق طلاق و حق ازدواج با زن ديگر، و یا حق متارکة زندگي از جانب زن تحريم ميشود. زيرا متارکة زندگي چه به خواهش زن باشد و چه به خواهش مرد باشد، دليل ندارد بلکه ظلم به طرفين و ظلم به فرزندان است که بدون دليل زندگي خود را متلاشي مي کنند. در اين مورد است که رسول خدا( ص )فرموده: اَبغض الاشياء عندي الطلاق.. یعنی طلاق از نظر من مبغوض ترين اعمالي است که واقع مي شود. در اين جا اگر مردان فاقد صفتي از صفات چهارگانة گذشته شدند براي زن فقط دو راه باقي مي ماند. يا صبر و استقامت و ادامة زندگي و يا تقاضاي طلاق، و براساس مکروه بودن و يا مبغوض بودنِ طلاق، بهترين راه براي زن ادامة زندگي است. با نقص اخلاق شوهر خود بسازد و زندگيِ خود را به ثمر برساند؛ مگر در صورتي که خسارتِ ادامة زندگي با شوهر قابل جبران نباشد. مانند عقيم بودن شوهر، که زن نمي تواند فقدان فرزند را براي خود تحمل کند و يا اين که در اثر ارتکاب گناهان کبيره، شوهر دينِ زن و حيثيت او را در معرض خطر قرار دهد که در اين صورت شايد متارکة زندگي بهتر باشد. در اين جا با مراجعه به دادگاه طلاق مي گيرد. و اما در صورتي که زن فاقد يکي از شرايط چهارگانة گذشته باشد براي مرد فقط يک راه باقي مي ماند و آن هم ازدواج با زن ديگر است. براي جبران نقصي که از ناحية زن پيدا شده ازدواج با زن ديگر جايز است وليکن طلاق جايز نيست، مگر اين که خود زن تقاضاي طلاق کند و حاضر به ادامه زندگي نباشد، که در اين صورت طلاق جايز مي شود. در اين جا مشاهده مي کنيم که دين مقدس اسلام به تعدد زوجات رضايت داده وليکن به طلاق رضايت نداده است. از اين جا نيز معلوم مي شود که همان طور که اگر زن فاقد شرايط زندگي باشد براي مرد حق طلاق و يا ازدواج با زن ديگري باقي مي ماند، اگر مرد هم فاقد شرايط زندگي باشد براي زنان حق تقاضاي طلاق باقي مي ماند. در اين صورت بر حاکم شرع واجب مي شود که به تقاضاي زن رسيدگي کند. در صورتي که مرد را فاقد شرايط زندگي تشخيص دهد طلاق زن را همراه مهر و ساير حقوقي که بين آنها به وجود آمده از شوهر بگيرد. زيرا زنان در صورتي که واجد شرايط زندگي باشند و با شوهر همکاري کنند علاوه بر حق مهر در زندگي، در مال هم حق پيدا مي کنند. يعني از مال و ثروتي که به وجود آمده حق دارند که سهم خود را ببرند. در اين جا متارکة زندگي مربوط به ظلم و گناه شوهر است که زن را تحت فشار سوء اخلاق و ظلم خود قرار داده است. طلاق خُلع وقتي درست است که زن مي خواهد بدون تقصير و گناهِ مرد، از او طلاق بگيرد. در اين صورت خسارت به مرد مي زند که زندگي او را به هم بزند. در هر صورت در مسئلة طلاق بايستي ظلم و گناه زن يا مرد مورد توجه حاکم شرع قرار گيرد.**

**بخش 11**

**- شرايط طلاق و کفويت.**

**- مراحل هفت گانه تا متارکه کامل.**

**- نشوز زن و مرد و وظايف هر يک از آنها در مورد نشوز.**

**- حکمت تنبيهات زن به دست شوهر و تنبيهات شوهر به دست محاکم قانوني.**

**- آيات و دلائل مراحل هفت گانه براي متارکة کامل.**

**- محلل و دلائل وقوع آن و کيفيت محلّل در اسلام.**

**- حرکت کاروان بشريت به سوي مدينة فاضله به کمک توليد نسل.**

**در اين جا بعضي از آيات ازدواج و شرايط کفويت و ادامة زندگي زن و شوهر با يکديگر و آيات طلاق و شرايط طلاق مورد بحث قرار مي گيرد تا معلوم شود زن و شوهر تحت چه شرايطي مي توانند زندگي خود را رها نموده و از يکديگر جدا شوند. قبلا بايستي معلوم شود که گرچه جدائي زن و شوهر از يکديگر و طلاق زنان در سنت اسلام مکروه بوده و مبغوض ترين چيزها در نظر پيغمبر اسلام است وليکن با همة اين ها زن و شوهر مجبور به ادامه زندگي با يکديگر نيستند، مخصوصا در زماني که شدت برخورد بين آنها به جايي مي رسد که زندگي را براي خود و فرزندان مشکل مي کنند و نمي توانند وظايف اسلامي خود را در ارتباط با يکديگر رعايت کنند.**

**از نظر قضاوت آيات قرآن از روزي که زن و شوهر نسبت به يکديگر ناراحتي پيدا مي کنند که حالت کناره گيري در آنها به وجود مي آيد تا روزي که طلاق و متارکه واقع مي شود، چنان که زندگي آنها با يکديگر حرمت پيدا مي کند، هفت مرحله قرار گرفته که بعد از طي مراحل هفت گانه اجازة جدائي مطلق به آنها داده مي شود و زندگي آنها با يکديگر حرمت پيدا مي کند. زن و شوهر در زندگي هرکدام رسالة جداگانه اي دارند که بايستي وظايف مربوط به خود را انجام دهند، که در صورت کوتاهي از انجام وظايف زندگي، زن و مرد ناشز و يا ناشزه مي شوند. مراحل هفت گانة بالا از روز نشوز زن يا مرد شروع مي شود.**

**نشوز به معناي عدم تسليم به وظايف زندگي است. زماني که مرد در انجام وظايف زندگي و رعايت حقوق زن کوتاهي کند و به زندگي با اين زن بي ميل گردد نشوز پيدا مي شود، همچنين زن در صورت خودداري و يا کوتاهي در انجام وظايف زندگي و رعايت حقوق شوهر و بي ميلي به زندگي، نشوز پيدا مي کند. نشوز در لغت به معناي پوکيدن، سستي و حرکت خاک هاي زمين از حد طبيعي خود مي باشد. زمين مرتفعي که آب نمي گيرد و در عين حال پوک است که گياه نمي پروراند يک چنين زميني را ناشز مي نامند يعني از حد آمادگي خود براي پرورش گياه و زراعت خارج شده است. زن و مرد در زندگي واجب است که هم سطح و هم فکر، حرکات تکاملي خود را شروع کنند تا با همکاري و حسن ارتباط با يکديگر شجرة زندگي را در جهات مادي و معنوي بپرورانند. در اين جا دين مقدس اسلام کارهاي خانه داري و توليد فرزند و تربيت آنها و بهداشت و غذا و مسکن و تغيير دادن مواد خام غذايي و يا پوشاکي را به صورتي که قابل استفاده باشد به زنان واگذار کرده است. زنان مأموريت دارند فعاليت و همکاري خود را در داخل زندگي انجام دهند. زندگي مانند يک اداره است که اگر درست با آن شرايطي که در دين اسلام مقرر شده اداره شود بهترين محصول ها در اين زندگي براي زن و شوهر و فرزندان و جامعه توليد مي شود که رفاه و آسايش جامعه در خانه داري و وظيفه شناسي زنان پايه گذاري مي شود.**

**زنان موظفند که در چند علم تخصص داشته باشند تا بر پاية اين تخصص، زندگي آرام و با برکتي توام با رفاه و آسايش براي شوهر و فرزندان به وجود آورند. اول تخصص آنها در طب و بهداشت و آماده ساختن غذا های مناسب در فصل هاي مختلف و کيفيت استفاده از مواد غذايي که خداوند براي انسان ها آفريده است. زنان در اين تخصص واجب است که اقسام مواد غذايي و گياهي و خاصيت آنها و ارتباط آن مواد غذايي را با مزاج انسان در فصول مختلف و هواهاي مختلف بشناسند تا بتوانند براي خود و شوهر و فرزندان مزاج و تن سالم به وجود آورند تا در نتيجه از فکر سالم و عقل سالم برخوردار باشند. آشنايي به خاصيت غذاها و کيفيت استفادة آنها براي زنان از مسائل واجب و ضروري است زيرا صدي نود بهداشت زندگي به دست زنان است که اگر درست رعايت کنند از مرض ها مي توانند جلوگيري کنند و اگر رعايت نکنند منشأ بروز امراض مختلف براي خود و فرزندان مي شوند.**

**تخصص دوم، آشنايي به تبديل مواد خام غذائي به مصالح قابل استفاده، که آشنائي کامل به طبخ غذاهاي مختلف در رأس آن قرار مي گيرد. زنان بايستي در طبخ غذاهاي مختلف تخصص کامل داشته باشند براي اين که تأمين بهداشت زندگي و استفاده از نعمت هاي خداوند متعال متوقف به اين تخصص است که به عهدة زنان گذاشته شده است و در درجة دوم تهية لباس از مواد خام آن، مانند نخ ريسي و پارچه بافي و امثال آنها .**

**تخصص سوم نظافت و زيبايي، که زنان در دين اسلام خيلي ماموريت دارند و موظفند که هرچه بيشتر خود و زندگي خود را زيبا و نظيف نگهداري کنند که اين نظافت و زيبايي عامل بزرگ آرامش و آسايش براي خانواده است.**

**تخصص زنان در علوم سه گانة بالا همراه تخصص آنها در علوم ديني و اخلاقي و آشنايي به احکام قرآن از حلال و حرام, واجب و مستحب و آشنايي به حقوق انسان ها بر يکديگر و تمرينات عملي براي رعايت آن حقوق، يک دوره درس کامل است که در بعضي از احاديث به چهارده کلاس محدود شده است. امام صادق( ع )در حديثي که درکتاب( حلية المتقين )از آن حضرت وارد شده است دستور مي دهند که زنان و مردان مسلمان پس از دوران کودکي که مدت آن هفت سال است بايستي هفت کلاس تعليمات ببينند تا چهارده سالگي، و هفت کلاس ديگر تعليمات توأم با تمرينات تا بیست و یک سالگي. پس از آموزش در اين چهارده کلاس وارد زندگي شوند و شغل اجتماعي به آنها واگذار شود. در بسياري از احاديث ديگر وارد شده است که ازدواج یک پسر و دختر زماني تجويز مي شود که هر دو در مسائل ديني و اجتماعي و رشد عقلي فقيه باشند. فقیه به کسي مي گويند که در علوم ديني و احکام الهي و انطباق آن علوم و احکام با جامعه اي که در آن زندگي مي کند تخصص کامل داشته باشد. دنبالة اين حديث و نظاير آن مشاهده مي کنيم که از نظر دين مقدس اسلام ورود به زندگي اجتماعي که قدم اول آن ازدواج است در صورتي جايز مي شود که زن و مرد هر دو فقيه باشند زيرا انسان هاي جاهل، به جهل خود مرتکب اعمالي مي شوند که فساد آن اعمال به مراتب از گناه گناهکاران و کفر کفار بيشتر است. قهرا علومي که لازم است زنان آموزش پيدا کنند مربوط به شغل خانه داري و توليد نسل است که در مراحل سه گانه بالا خلاصه شده است.**

**اختلاف زن و شوهر با يکديگر از روزي شروع مي شود که يک نفر از آنها در انجام وظايف مربوط به خود و رعايت حقوق يکديگر کوتاهي مي کند. در واقع گرفتار هوي و هوس و يا عشق و علاقه اي مي شود که تصميم دارد زندگي خود را رها نموده به جاي ديگر برود و با زن يا مرد ديگري تشکيل زندگي بدهد. به محض پيدايش يک چنين فکري در زن و يا مرد که نسبت به زندگي خود دلسرد شده و به جاي ديگر دلگرمي پيدا کرده است نشوز آنها شروع مي شود.**

**در اين جا در صورتي که مردان از انجام وظايف خود کوتاهي کنند، در واقع نسبت به زن و زندگي سرسنگين شوند زنان حق شکايت به دادگاه را دارندکه آنها را به محاکمه بکشند و دادگاه مردان را مجبور به ادامه زندگي کند. در صورت نشوز مردان, زنان راهي بجز شکايت ندارند زيرا براي زنان ممکن نيست که بر مردان مسلط شوند و آنها را مجبور به ادامة زندگي کنند و همچنين براي زنان ممکن نيست که در صورت مشاهدة نقص شوهر در شرايط چهارگانه گذشته، براي جبران کمبودي که از ناحية شوهر پيدا مي کنند با مرد ديگري ازدواج کنند و يا اين که زندگي خود را رها کنند. فقط يک راه براي آنها مي ماند و آن هم محاکمه و دادگاه است که دادگاه پس از رسيدگي، اجازه طلاق را صادر مي کند. وليکن در مورد نشوز زنان، براي مردان راه هاي مختلفي پيدا مي شود که مي توانند کمبود زندگي خود را از ناحية زنان جبران کنند و يا زندگي خود را به اصلاح درآورند. البته از قيمومت و ولايت خود در اصلاح فکر زن و زندگي استفاده کنند و زنان را به ادامة زندگي ملزم سازند و يا اين که از طريق ازدواج با زن ديگر و تعدد زوجات خسارت خود را جبران نمايند و اگر از اين دو راه ممکن نباشد، کار آنها به محاکمه و طلاق مي کشد و تا رسيدن به طلاق و متارکة قطعي مراحل هفت گانه بوجود مي آيد.**

**آياتي که مربوط به مراحل نامبرده است آياتي است در سورة نساء که خداوند مي فرمايد: الرجال قوامون علي النساء بما فضل الله بعضهم علي بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله واللاتي تحافون نشوزهن فعظوهن و اهجروهن في المضاجع و اضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا عليهن سبيلا ان الله کان عليا کبيرا. و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما ان الله کان عليما خبيرا.[[70]](#footnote-71)**

**در اين دو آيه شريفه چهار مرحله از مراحل هفت گانة بالا يادآوري شده که دو مرحلة ديگر تا جدائي کامل، مربوط به دو مرتبه طلاق رِجعي و خُلعي است که بين زن و مرد واقع مي شود.**

**مرحله اول موعظه و راهنماييِ زن به وسيلة شوهر، که خداوند مي فرمايد همين که در زن خود احساس نشوز کرديد و او را نسبت به زندگي و ادامة زناشوئي دلسرد ديديد او را موعظه و نصيحت کنيد. تذکرات و راهنمايي هائی که زنان در ضمن آن تذکرات بدانند که اگر نسبت به زندگي دلسرد شوند زندگي خود را رها مي کنند و محصول عمر آنها هدر مي شود و زنان ضمن آن تذکرات بفهمند که هدف زن و شوهر در ازدواج فقط شهوتراني و لذائذ مادي نيست بلکه هدف پيدايش زندگي و رشد زن و شوهر در جهت آبرو و عزت و مال و ثروت و پيدايش فرزند است که تمامي اين ها ثمرة شجرة زندگي زن و شوهر مي باشد. پس اگر مرد نيمه کاره زندگي خود را رها کند ثمرة زندگي خود را دست داده و همچنين اگر زن زندگي خود را رها کند ثمرة زندگي خود را رها کرده است و يک چنين خسارتي قابل جبران نيست.**

**البته مردان در صورتي حق دارند زنان را موعظه و نصيحت کنند که خود آنها با سوء اخلاق و بي اعتنايي به زنان موجبات نشوز و دلسردي آنها را فراهم نکرده باشند وليکن اگر شوهر با سوء اخلاق و عدم رعايت حق زن او را به زندگي بدبين و دلسرد کند حق ايراد گرفتن بر زن و نصيحت و موعظه او را ندارد بلکه موظف است که خود را اصلاح کند و عيوب اخلاقي خود را برطرف نمايد و زن را نسبت به زندگي اميدوار سازد. با اين حساب نشوز زن در صورتي ممکن است مورد اعتراض مرد واقع شود و مرد وظيفة موعظه و راهنمايي پيدا کند که زنان روي هوي و هوس و تمايل به مرد ديگر نسبت به شوهر و زندگي با او دلسرد شوند و از اطاعت امتناع ورزند. در اين صورت مردان موظفند که زنان خود را به رعايت مصالح زندگي راهنمايي کنند وليکن اگر زنان از طريق هوي و هوس تمايل به زندگي ديگري پيدا نکرده اند بلکه در اثر سوء اخلاق شوهر و سخت گيري هاي غيرقانوني او به زندگي خود دلسرد شده اند در اين صورت زنان موظف مي شوند که شوهر خود را موعظه و نصيحت کنند و يا او را به کسي بسپارند که به زندگي هدايتش نمايد.**

**موعظة هر واعظي در صورتي درست است که خود او به وظايف خويش عمل کرده باشد و آن چه ديگران را از آن نهي مي کند در قدم اول تارک آن باشد.**

**و اما مرحلة دوم پس از موعظه و نصيحت و راهنمايي در صورت قصور و يا تقصير زنان، کناره گيري و هجرت از زنان در خوابگاه و خودداري مردان از ارتباط با آنها مي باشد. شايد با اين کناره گيري و هجرت، زنان متنبه شوند و به زندگي مشروع خود گرايش پيدا کنند.**

**هجرت و کناره گيري از زنان بايستي بسيار مخفيانه و پنهان باشد که فقط خود زن و شوهر بدانند که از يکديگر کناره گرفته اند. لذا خداوند دستور مي دهد که در همان خوابگاه در حالي که کنار هم هستند از يکديگر هجرت کنند. ميفرمايد: وَ اهجُروهنّ فِي المَضاجِع... يعني در خوابگاه از آنها هجرت کنيد. با اين لطيفه خداوند متعال شوهر را به اين حقيقت متوجه مي سازد که اختلاف او با همسرش، واجب است که بسيار مخفيانه و غيرقابل احساس در نظر اهل خانه يا غير اهل خانه باشد. بايد در این اختلافات طوري از يکديگر کناره بگيرند که فرزندان آنها و يا ديگران از آن کناره گيري و جنگ و نزاع آگاهي پيدا نکنند. يک چنين هجرت و کناره گيري که در نظر ديگران قابل ظهور نيست بهتر و بيشتر مايه تنبيه زناني مي شود که به جهت هوس راني به زندگي موجود خود بي اعتنا شده اند و حالت نشوز پيدا کرده اند زيرا انسان ها در دايرة عزت و آبروئي هستند که در اجتماع شهرت پيدا کرده اند و اين عزت و آبرو نتيجة مخفي بودن عيب هاي آنها و آشکار بودن حسن اخلاق و عمل صالح آنها مي باشد. بنابراين زنان در خانة شوهر در اثر حسن ارتباط با شوهر و اعتماد و همکاري با يکديگر عزت و آبرو پيدا مي کنند که حاضر نيستند آن عزت و آبرو را به مفتي از دست بدهند. پس اگر شوهر کوچک ترين عيب و يا سوء اخلاقي را که از همسر خود مشاهده کرد فوري در نظر ديگران افشا کند کاخ عزت و آبروي او را مي کوبد و همسر خود را در مخالفت و نافرماني جري تر مي سازد و با اين افشاگري، اعتماد ديگران را نسبت به خانوادة خود از بين مي برد. به همين مناسبت خداوند مي فرمايد که زنان در تن شوهر خود به جاي لباس و شوهران لباس در تن زنان مي باشند.[[71]](#footnote-72) همان طور که لباس انسان عيب هاي تن او را مي پوشاند زن و شوهر هم بايستي ساتر عيب ها و عورت يکديگر باشند. با اين حساب خداوند به زن و شوهر دستور مي دهد که اگر هم در زندگي با يکديگر عيبي از آنها بروز مي کند و اختلافي بين آنها به وجود مي آيد آن اختلاف بايستي از نظر ديگران مخفي و پنهان باشد.**

**مرحله سوم، تنبيه هاي بدني بين زن و شوهر**

**اگر شوهر براي جلوگيري از نشوز زنان، از دو مرحلة اول يعني موعظه و کناره گيري در خوابگاه نتوانست استفاده کند و زن را نتوانست به زندگي عادي و مشروع خود برگرداند در اين جا خداوند حق تنبيهاتي به مردان مي دهد، به شرط اين که در آن تنبيهات جراحت و کبودي و شکستگي در تن زن پيدا نشود. تمام اين مراحل در صورتی است که نشوزِ زن بر پاية هوس راني و سوء اخلاق و دلسردي بدون دليل به زندگي خود باشد و اگر اين نشوز به عاملِ ديگري از طرف شوهر باشد، که در واقع سرپيچي و خودداري شوهر از وظايف زندگي و همکاري با زن باعث نشوز زنان شده باشد حق موعظه و کناره گيري و يا تنبيهات از شوهر سلب مي گردد زيرا ظالم حق جلوگيري از ظلم و گناه ديگران را ندارد.**

**برهان يک چنين دستوري در مملکت اسلامي و حکومت قانوني، اين است که تا آنجا که اصلاحات زندگي به وسيلة خود زن و شوهر در داخل قابل وقوع باشد از افشاگري عيوب زندگي و گزارش به ديگران و آگاه کردن مردم بر آن عيوب بايستي جلوگيري شود. زيرا چنانچه گفته شد زن و شوهر در اثر ازدواج و همکاري با يکديگر در جامعه براي خود عزت و آبرو پيدا مي کنند و اعتماد جامعه را به خود جلب مي نمايند؛ از حالت انفرادي به حالت اجتماعي انتقال پيدا مي کنند. اين ارزش و اعتبار براي زنان و يا مردان از طريق ازدواج در صورتي به حال خود محفوظ است که جامعه از عيوب آنها و از دلسردي آنها نسبت به يکديگر آگاهي نداشته باشد وليکن به محض اين که يک چنين آگاهي از زندگي آنها در جامعه پيدا شد عزت و اعتبار اجتماعي آنها از بين مي رود و از اين راه به حيثيت زن و شوهر و فرزندان آنها لطمة بزرگي وارد مي شود. از اين رو سعي شده است که تا حد ممکن اسرار زندگي زن و شوهر از نظر ديگران پنهان باشد.**

**در اين جا امر داير است بين اين که با مختصر تنبيهاتي زندگي زن و شوهر اصلاح شود و به قوام و دوام خود برگردد و يا اين که عيوب زندگي آنها در نظر ديگران افشا شده و آبرو و اعتبار اجتماعي آنها از بين برود و پاية زندگي متزلزل گردد. در اين جا هر خردمند و دانشمندي قضاوت مي کند که آن تنبيهات مختصر که ماية اصلاح زندگي زن و شوهر مي گردد بهتر از اين است که با شکايت و مراجعه به دادگاه يا گزارش به ديگران اسرار زندگي آنها در نظر مردم فاش شود و پاية زندگي متزلزل گردد.**

**در اين جا اگر کسي بپرسد که اختلافات بين مسلمانان در زندگي اجتماعي و در زندگي زن و شوهر با يکديگر بايستي از طريق محاکم قانوني و قضاوت دادگاه هاي اسلامي مرتفع گردد نه اين که انسانها اختلافات في ما بين خود را از طريق خود رائي و خود کامگي و کتک کاري مرتفع سازند. پس اگر مسلماني حق مسلمان ديگر را ضايع کند و يا به حق او تجاوز نمايد مسلمان ديگر وظيفه دارد که از او به مراجع قانوني شکايت کند و او را به دادگاه ببرد نه اين که به رأي خود در صدد دفاع برآيد، جواب تجاوز او را به تجاوز ديگر بدهد. پس اگر کسي حق کسي را ضايع کرد يا او را کشت و يا جراحتي به تن او وارد ساخت مرد مضروب و يا مجروح و يا اولياء مقتول و يا کسي که حق او ضايع شده است وظيفه دارند از ظالم متجاوز به مراجع قانوني شکايت کنند و به حکم دادگاه از ضارب و قاتل انتقام بگيرند. انتقام مظلوم از ظالم و قصاص و تقاص همه جا پس از حکم حاکم شرع و رأي دادگاه اسلامي مي باشد. اولياء مقتول و يا مضروب و مجروح پيش از مراجعه به دادگاه و شکايت از قاتل حق ندارند به رأي و ارادة خود از قاتل و يا جارح و ضارب قصاص بگيرند و اگر به رأي خود جنگ و نزاع به راه انداختند و درصدد قصاص و انتقام برآمدند متجاوز محسوب مي شوند؛ هر چند که حق دارند حق خود را از متجاوز بگیرند. با اين حساب که اختلاف بين مسلمانان بايستي از طريق محاکم قانوني و شرعي حل و فصل شود چگونه خداوند به مردان اجازه داده است که به نظر خود زنان را تنبيه کنند و آنها را به زندگي برگردانند. آيا بهتر نبود که خداوند در اين جا به مردان دستور مي داد که بعد از احساس نشوز از همسر خود به مراجع قانوني شکايت کنند و بعد از رأي دادگاه حق خود را از همسر خود بگيرند؟ حکمت اين که خداوند به مردان پيش از مراجعه به محاکم قانوني اجازه مي دهد زنان را تنبيه کنند چه بوده است؟**

**در جواب مي گوئيم که براساس کفالت و قيمومت مردان و نظر به اين که عيوب زندگي زن و شوهر و نزاع آنها با يکديگر تا آنجا که ممکن است بايستي مخفي باشد و بزودي ديگران نبايد بر آن عيوب و جنگ و نزاع آگاهي پيدا کنند، زيرا که براي مردان و يا براي زنان و بستگان آنها و يا براي فرزندان غيرقابل تحمل است که ناموس آنها به محاکم قانوني کشانده شود و در جامعه شهرت پيدا کنند که اين زن و يا مادر به زندگي مشروع خود دلسرد شده مي خواهد از زندگي خود کناره بگيرد، شايد عشق و علاقه به ديگري پيدا کرده است؛ افشاء يک چنين عيوب و ظهور آن در جامعه و کشاندن زنان به محاکم قانوني بر حيثيت خانواده لطمه وارد مي سازد و براي شوهر و يا بستگان زن و يا فرزندان او قابل تحمل نيست. از اين رو حکمت الهي اقتضا کرده است که تا آن جا که زندگي زن و شوهر به وسيلة خود آنها قابل اصلاح باشد جايز نيست که شهرت اجتماعي پيدا کنند و جامعه را از عيب و نزاع خود آگاه سازند. تا جايي که اکيدا به زن و شوهر دستور داده اند که اگر با يکديگر اختلاف و جنگ و نزاعي دارند آن اختلاف و جنگ و نزاع بايستي از فرزندان آنها مخفي باشد و اولاد خود را بر جنگ و نزاع خود آگاه نکنند. به همين مناسبت که لازم است عيوب زن و شوهر و اختلاف آنها از نظر ديگران مخفي باشد و تا آنجا که ممکن است زنان و مادران به محاکم قانوني کشانده نشوند، خداوند اجازه مي دهد که اگر تنبيهاتي به وسيلة شوهر ماية اصلاح و دوام زندگي مي شود شوهران حق دارند پيش از آگاهي و احساس ديگران، به چنين کاري اقدام کنند.**

**در همين جا اگر نشوز از جانب مرد باشد، که زن احساس نمايد شوهر او به زندگي بي علاقه و دلسرد شده است و از وظايف شوهري يا پدري کوتاهي مي کند، زنان اولا آنچه که ممکن است صير کنند و از شوهر به کسي شکايت ننمايند. اگر نتوانستند، اجازه دارند که شوهر خود را به محاکم قانوني بکشند، فاميل شوهر و يا حاکم شرع را از اختلاف خود با شوهر آگاه کنند. زيرا کشانيده شدن مردان به محکمه ها با کشانيده شدن زنان فرق دارد. حيثيت زنان تا آن جا که ممکن است بايستي محفوظ باشد؛ که شکست زن در جدايي از شوهر خيلي بيشتر از شکست شوهر در جدائي از زن است. به همين مناسبت اگر در آن مرحله زنان اصلاح نشدند و به زندگي خود علاقه پيدا نکردند بازهم اجازة شکايت به محکمه ها داده نمي شود بلکه نوبت مرحله چهارم مي رسد که خداوند مي فرمايد: وَ اِن خِفتُم شِقاقَ بَينِهِما فَابعَثُوا حَکَماً مِن اَهلِه و حَکَماً مِن اَهلِها... اگر ترسيديد که اختلاف بين زن و شوهر به متارکه و جدايي بکشد و ماية زحمت و مشقت يکديگر باشند در اين صورت لازم است که محکمة خانوادگي تشکيل دهيد. عده اي از بستگان زن و عده اي از بستگان مرد کنار يکديگر بنشينند و تا آن جا که ممکن است آنها را به زندگي برگردانند.**

**مرحلة پنجم، طلاقِ اول، رجعي و يا خلعي. بايستي اين حقيقت معلوم شود که طلاق زنان و جدائي آنها از شوهر، جنبه هاي تأديبي و تنبيهي دارد که شايد اين طلاق و متارکه ماية تنبيه زنان و يا مردان شود و زودتر به زندگي عادي خود برگردند و خيلي با سرعت بين آنها متارکه بوجود نيايد و خانواده آنها متلاشي نگردد. از اين رو خداوند در مورد نشوز زنان و يا مردان دو طلاق تنبيهي قرارداده تا آنها درد فراق زندگي را بکشند و به زندگي برگردند و بعد از طلاق سوم، ازدواج آنها با يکديگر ممنوع مي شود؛ اگر نشوز از جانب مردان باشد، که آنها از وظايف زندگي خود سرپيچي نموده و خلاف مقررات رفتار کرده اند. نشوز مردان در اين جا باعث مي شود که تقاضاي طلاق از جانب زنان باشد و زنان شوهر را به محاکم قانوني ببرند و تقاضاي طلاق کنند. يک چنين طلاقي را( طلاق خُلع )مي نامند که در اين طلاق، زن مقداري و يا از تمام مهريه خود صرف نظر مي کند تا از قيد آن شوهر آزاد گردد و در عين حال تا سه ماه و ده روز حق رجوع براي زن و مرد برقرار است. اگر در اين مدت مرگي اتفاق افتاد، از يکديگر در غير طلاق خلعي ارث مي برند. رجوع شوهر به زن خود در اين طلاق توقف دارد بر اين که ابتدا زنان به آن چه بخشيده اند رجوع کنند. رجوع زنان به مالي که بخشيده اند دليل است بر اين که به زندگي خود علاقه دارند، و بعد از رجوع زنان به مهريه، مردان حق دارند که طلاق را رها کرده و به زن خود رجوع نمايند. به محض رجوع به يکديگر، زن و شوهري آنها برقرار مي شود و تجديد عقد لازم نيست. و اگر نشوز از طرف زنان باشد شوهر با پرداخت مهريه اقدام به طلاق مي کند و زن خود را طلاق مي دهد که يک چنين طلاقي را( طلاق رِجعي )مي نامند. در اين طلاق هم متارکة کامل بين زن و شوهر برقرار نمي شود. زنان در مدت عدة طلاق در خانه شوهر هستند و در اين مدت شوهر حق رجوع ندارد.**

**رجوعِ شوهر با چند کلمه حرف زدن با زن و يا اشارات ديگر ثابت مي گردد. در مدت عده، نفقات زن به عهدة شوهر است و اگر مرگي واقع شود از يکديگر ارث مي برند و بعد از تمام شدن عده، متارکه برقرار مي شود، که در صورت مراجعه به زندگي، تجديد عقد لازم است. يک چنين طلاقي که به تقاضاي مرد واقع مي شود طلاق رجعي مي نامند که بازهم متارکة کامل نيست.**

**مرحلة ششمِ وقوع متارکه بين زن و شوهر، طلاق دوم است که به همان حساب گذشته بين زن و شوهر واقع مي شود. در مورد نشوز زن طلاق رجعي واقع مي شود و در مورد نشوز مرد، طلاق خلعي؛ و در مورد نشوزِ هر دو نفر، که هر دو نسبت به يکديگر کراهت پيدا مي کنند طلاق مبارات واقع مي شود. در هر صورت اين طلاق هم دليل متارکه و جدائي زن و شوهر نيست زيرا در مدت عده اجازة رجوع به يکديگر دارند و بعد از مراجعه به يکديگر در مدت عده، بدون تجديد عقد و بدون شاهد و گواه زن و شوهري آنها برقرار مي شود. بعد از اين طلاق که باز به يکديگر مراجعه نموده و زندگي عادي خود را از سر گرفته اند اگر اختلافات و سوء خلقي و يا نشوز آنها نسبت به يکديگر ادامه پيدا کرده و نتوانستند با هم زندگي کنند در مرحلة هفتم طلاق سوم واقع مي شود. اين طلاق به معناي متارکة کامل است زيرا حق رجوع از زن و شوهر به يکديگر سلب مي شود. تا زن به خانه شوهر ديگر نرود و از آن شوهر دوم طلاق نگيرد، حق ازدواج با شوهر اول را ندارد. خداوند ضمن آية( 229 )در سورة بقره مي فرمايد:**

**الطّلاقُ مرّتان فَاِمساکٌ بمعروف اَو تَسريحٌ بِاِحسان و لا يحلّ لکم ان تاخذوا ممّا آتيتموهنّ شيئاً اِلاّ اَن يَخافا اَلاّ يُقيما حدودَ الله فَاِن خِفتُم اَلاّ يُقيما حدودَ الله فَلا جُناحَ عَلَيهما فيما افتَدَت به. تِلکَ حُدودُ الله فَلا تَعتَدوها وَ مَن يَتَعدّ حدودَ اللهِ فاُولئکَ همُ الظّالمون.**

**آیة( 230 )- فَاِن طَلّقَها فَلا تَحلّ لَهُ مِن بعدُ حتّي تَنکحَ زَوجاً غيرَه فَاِن طَلّقَها فَلا جُناحَ عليهما ان يَتَراجَعا اِن ظَنّا اَن يُقيما حدودَ الله، وَ تِلکَ حُدودُ الله يُبَيّنُها لِقومٍ يَعلمون.**

**در اين دو آية شريفه خداوند متعال حدود طلاق هاي رجعي و خلعي و دليل طلاق ها را مقرر مي کند. اولا تذکر مي دهد که بايستي طلاق در زماني واقع شود که زن و شوهر نمي توانند وظايف ديني و الهي زندگي را در همکاري با يکديگر اجرا کنند يعني اختلافات آنها به پايه اي رسيده است که ادامة زندگي برايشان ممکن نيست و در زندگي با يکديگر مشکلاتي به وجود مي آورند که در رابطه با آن مشکلات حقوق آنها و فرزندانشان ضايع مي گردد و به گناه و معصيت آلوده مي شوند. مانند روزي که زنان ناشزه شده از ارتباط با شوهر خودداري مي کنند و شوهر را در محروميت قرار مي دهند که اين محروميت ممکن است مرد را به گناه و معصيت و روابط نامشروع بکشد، و يا اين که شوهر نشوز پيدا کرده زن را در محروميت قرار مي دهد که ممکن است زن در اثر آن محروميت آلوده به خيانت و يا روابط نامشروع شود و يا وظايف خانه داري و بچه داري خود را رها نمايد. در يک چنين مواردي که ادامة زندگي براي آنها ميسور نيست و نمي توانند حدود ديني و خدائي خود را در ارتباط با يکديگر حفظ کنند اجازة طلاق و متارکه به آنها داده مي شود که اين طلاق تا دو مرتبه جنبة تنبيهي دارد يعني با اين طلاق رابطة زن و شوهر قطع شده و به فراق يکديگر مبتلا می شوند شايد که قدر يکديگر و قدر زندگي را بدانند و به زندگي عادي برگردند. اگر بعد از اين دو طلاق پس از چهار مقدمة ديگر که بيان شد علاقه به زندگي پيدا نکردند و باز هم بر نشوز و ناسازگاري خود ادامه دادند طلاق سوم واقع مي شود که اين طلاق به ضميمة گذراندن آن شش مرحله مقدماتي، دليل متارکة کامل است که حق رجوع به يکديگر و يا ازدواج مجدد از آنها سلب مي شود.**

**در اين جا يادآوري اين حقيقت لازم است که طلاق هاي سه گانه بايستي در محضر دو شاهد عادل انجام گيرد که خداوند در سورة طلاق مي فرمايد: وَ اَشهِدوا ذَوَي عدلٍ منکم...[[72]](#footnote-73)**

**يعني دو نفر عادل را شاهد طلاق قرار دهيد. با توجه به اين که شاهد طلاق بايستي عادل واقعي باشد دايرة رخصت طلاق در مراحل گذشته خيلي بيشتر تنگ مي شود.**

**پس به طور کلي از محتويات آيات و احاديث کشف مي شود که سر راه طلاق موانع بسياري قرار گرفته است. يعني اگر شوهر از زنِ موجود خود در محروميت قرار مي گيرد حق ازدواج با زن ديگر دارد و حق طلاق ندارد. يا اگر زن از جانب شوهر در محروميت قرار مي گيرد بيشتر وظيفة صبر و استقامت دارد و کمتر تقاضاي طلاق. طلاق فقط در جائي تجويز مي شود که علاج زندگي متوقف برآن باشد و راه چاره نباشد.**

**در اين جا لازم است بحثي دربارة مُحلِل ايراد شود که وجود محلل در ارتباط با اين آيه شريفه به چه کيفيت است و حکمت محلل چيست؟**

**محلل اسم فاعل از کلمة حلال، از جملة( لا تَحلّ لَهُ ) که در اين آيه شريفه استعمال شده استخراج شده است، که خداوند متعال مي فرمايد اگر مرد زن خود را مرتبة سوم طلاق دهد ديگر آن زن براي اين مرد حلال نيست مگر در صورتي که با مرد ديگر ازدواج کند و از آن مرد طلاق بگيرد که بعد از طلاق مي توانند زن و شوهرِ اول به يکديگر مراجعه کنند. شوهرِ دوم را که بعد از طلاق سوم باعث حلّیت زن براي شوهرِ اول مي شود محلل مي نامند. محلل يعني حلال کننده.**

**نکاتي از همين آية شريفه دربارة محلل استخراج مي شود که با اين صورت هاي افسانه اي که در تاريخ واقع شده است سازگار نيست. صورت هاي افسانه اي که در واقع يک نوع بازي با حکم خدا در اين آية شريفه است به اين شکل است که گاهي مرد بعد از طلاق سوم به زن خود علاقه پيدا مي کند و يک چنين مانع قانوني پيش پاي خود مي بيند. براي حل مشکل مردي را پيدا مي کند و از او خواهش مي کند که با زن مطلقه ازدواج کند و بعد از ازدواج او را طلاق بدهد؛ و گاهي براي اين ازدواج و طلاق مبلغي هم پرداخت مي کند و خود را به خسارت مي اندازد. در اين ميان مردي که با آن زن ازدواج کرده براي شوهر اول مصيبت بزرگي توليد مي کند از اين که زن را طلاق نمي دهد و پول زيادتري مطالبه مي کند. ازدواج به اين شکل يک ازدواج صوري و قلابي است که زن و مرد براساس عوامل ديگري که خواهش مرد اول باشد با يکديگر ازدواج کرده اند نه به منظور اين که زن و شوهر باشند و با هم زندگي کنند. در واقع يک نوع پرونده سازي و بازيگري با دين خدا به حساب مي آيد. آنچه منظور خدا در اين آية شريفه است يک ازدواج طبيعي است. يعني شوهر دوم حقيقتا طالب زن باشد نه اين که مأموري باشد از شوهرِ اول، و براي زندگي کردن با يکديگر ازدواج کنند. بعد در ضمن زندگي، اخلاق زن با شوهر دوم آزموده می شود که آيا يک سوء اخلاق ذاتي دارد که با هيچ مردي سازگار نيست يا فقط با شوهر اول يکچنين سوء اخلاقي داشته است. و يا اين که بسياري از زن ها خيال مي کنند که اگر در خانة مرد ديگري باشند شايد زندگي بهتري داشته باشند و مزة زندگي دوم از اول بيشتر باشد. براي اين که زن ها هم بفهمند که زندگي ها و زن و شوهري ها يک جور و يک نواخت است و با يکديگر چندان فرقي ندارد خداوند متعال يک چنين آزمايشي به وجود مي آورد که زن مطلقه بفهمد که زندگي با شوهر دوم مانند زندگي با شوهر اول است و شايد هم بدتر، و از اين راه يک ميل طبيعي به زندگي اول پيدا کند و خواهش و آرزوئي در او به وجود آيد. براساس اين خاطره خود را براي زندگي اول آماده کند و عيوب خود را اصلاح نمايد. پيدايش يک چنين آرزو در زن مطلقه يا شوهر اول، نتيجة يک ازدواج طبيعي دوباره است، مانند ساير ازدواج ها، نه اين که شوهر اول مردي را مأمور اين کار کند و زن هم به عنوان اين که اين ازدواج وسيلة برگشت به زندگي اول باشد راضي شود. زندگي به کيفيتي که قلابي و مصنوعي باشد متناسب با آيه شريفه نيست و منشأ پيدايش نتايجي نمي شود که هدف خداوند متعال از وضع حرمت و يا حليت ازدواج بوده است.**

**با اين مقدمات روشن شد که تا وقوع متارکة کامل بين زن و شوهر هفت مرحله وجود دارد.**

**وقوع طلاق از مشکل ترين حوادثي است که از مسير قانون الهي اجرا مي شود. از اين راه کشف مي شود که هدف زن و مرد در ازدواج با يکديگر بايستي ثمراتي باشد که از شجرة زندگي آنها به وجود مي آيد نه صرفا يک ارتباط براي رسيدن به هدف هاي مالي و مادي و يا لذائذ. ثمرات يک زندگي طبيعي و اسلامي بر پاية حکمت خدا سه چيز است.**

**اول رشد اجتماعي زن و مرد از ازدواج، که با اين ازدواج پيوند با جوامع بشري پيدا کنند و شاخه اي از شجرة انسانيت شناخته شوند. آن حالت بيگانگي و بي تفاوتي آنها نسبت به جامعه برداشته شود. زيرا زن و مردي که عزب هستند و ازدواج نکرده اند نسبت به جامعه بي تفاوت هستند و برای خود احساس مسئوليت نمي کنند. تا وقتي که پسر و دختر در خانه پدر زندگي مي کنند اتکاء آنها به پدر و مادر مانع احساس مسئوليت در زندگي مي گردد. حاضر نيستند به خود متکي باشند و بار مسئوليت زندگي را به دوش بکشند و در خدمت جامعه قرار گيرند. اين عدم اتکاء به خود و بي تفاوتي، آنها را نسبت به جامعه بيگانه مي کند و خطرات جامعه را خطرات برای خود نمي دانند. اگر پدر و مادرها کشته شوند چندان رنجي نمي برند زيرا هنوز پدر و مادر نشده اند، و يا اگر فرزندانِ مردم در معرض خطر و ضرر قرار گيرند در خود احساس رنج و مشقت نمي کنند؛ که هنوز صاحب پسر و دختر نشده اند. بيگانگي و بي تفاوتي زن و مرد عزب نسبت به جامعه از ديگران بيشتر است. براي رفع اين بيگانگي و قبول مسئوليتِ ديگران و خدمت به جامعه، خداوند متعال پسر و دختر را به وسيلة ازدواج پيوند مي دهد و آنها را با توليد نسل و قبول مسئوليت در خدمت به جامعه قرار مي دهد و اين ازدواج پايه و ماية دو نتيجة ديگر مي گردد، که آن دو نتيجه، دليل ارزش و بقاء موجوديت بشر است :**

**اول رشد انسان در مسير توليد و پرورشِ مالي و اجتماعي. دوم رشد انسان در مسير کسب عزت و آبرو.**

**مشاهده مي کنيد که پيدايش عزت و آبرو هدف اصلي انسان ها در خط زندگي مي باشد. همه کس تلاش مي کنند در جامعه آبرو و اعتباري پيدا کنند و از اين راه محبوب جامعه قرار گيرند چنان محبوبيت و اعتباري که ساير افراد را برای حفظ موجوديت خود به همکاری گرفته و به اين وسيله مقامي پيدا کند. آبرو و عزت يک سرمايه اي است که انسان ها جان و مال را براي کسب اين سرمايه فدا مي کنند. در حديثي از امام صادق( ع )نقل مي کنند که از ايشان پرسيدند آيا مال خود را فداي جان خود کنيم يا جان خود را فداي مال؟ حضرت فرمودند: البته بايد مال خود را فداي جان خود کنيد زيرا کسب مال براي حفظ جان است و اگر جان نباشد مال ارزش ندارد. و باز مي پرسند که اگر امر داير شود بين حفظ جان و حفظ آبرو و اعتبار، آيا براي حفظ جان از آبروي خود صرف نظر کنيم و حيثيت و اعتبار خود را رها کنيم و يا براي حفظ آبرو و حيثيت، از جان خود صرف نظر کنيم؟ امام( ع )مي فرمايند: بايستي براي حفظ آبرو و حيثيت از جان و مال خود بگذريم زيرا ارزش شما به آبرو و اعتبار شما است اگر عزت و آبرو نداشته باشيد جان و مال شما ارزش ندارد. مانند يک فراري از ميدان جنگ که براي حفظ جان، آبروي خود را مي برد و دشمن را بر خود مسلط مي گرداند و از ترس شهادت خود را به ذلت و اسارت مي اندازد و در آن لذت اسارت زنده است و زندگي دارد وليکن آبرو و اعتبار ندارد.**

**پس زن و مرد در ازدواج با يکديگر مي کوشند که از طريق صداقت و امانت و عفت و پاکي و کسب مال از طريق مشروع و خدمت به مردم و بذل آن در راه مشروع و خدمت به مردم و ارتباط با جامعه از طريق صلة رحم و پذيرش افراد و امثال آن آبرو وعزت پيدا کنند و براي افراد وابسته به خود يک پناه گاه از حوادث و يک مرجع اميدواري باشند. تمامي اين خصائص و صفات که انسان را پناه گاه پناهندگان و اميد اميدواران قرار مي دهد روي هم، عزت و آبرو و حيثيت و اعتبار ناميده می شود که انسان ها بايستي در مسير آن رشد کنند و خود را به يک چنين ثمراتي برسانند.**

**و اما رشد انسان از طريق توليد نسل و پيدايش فرزندان يک حقيقتي است خيلي روشن و قابل توجه. فرزندان ثمرات ابدي و هميشگي انسان هستند که بشريت را در مسير تکامل علمي و صنعتي و حکومتي بالا مي برند تا روزگاري که کاروان بشريت را به مقصد نهايي خود برسانند. گفته شد مقصد نهايي در حرکت کاروان زندگي، رسيدن به مدينة فاضله و يا شهر با برکتي است که آن را زندگي آخرت و حکومت الهي ناميده اند. خداوند ضمن آيه اي در سورة سبا از حرکت کاروان زندگي و مقصد نهايي آن خبر مي دهد و مي فرمايد: وَ جَعَلنا بَينَهُم و بَينَ القُرَي الّتي بارَکنا فیها قُريً ظاهره وَ قَدّرنا فيهَا السّير سيروا فيها لَياليَ و اَيّاماً آمنين.[[73]](#footnote-74) يعني ما بين مردم و آن شهرهاي با برکت، شهرهاي ديگري بين راه قرار داده ايم و مردم را موظف کرده ايم که از آن شهرهاي وسط راه بگذرند و عبور کنند تا خود را به آن شهرهاي با برکت برسانند. شهرهاي با برکت در اين آيه همان مدينة فاضله است که در تعريف آن رسول خدا( ص )مي فرمايد: اَنَا مدينةُ العِلم وَ عَليّ بابُها. من شهر دانش هستم و علي درب آن شهر است.**

**انسانهاي کامل و امامان معصوم همان شهرهاي بابرکت هستند که وقتي حکومت خود را تشکيل داده و مردم را در دايرة تربيت و حکومت خود قرار دهند در آن دايره انسان ها به تمامي نعمت ها و ثروت هاي الهي مي رسند. چنان نعمت و ثروتي که رقم رنج و زحمت و محروميت آنها به صفر مي رسد و رقم موفقيت و بهره برداري تا بي نهايت بالا مي رود. امنيت کامل، علم و حکمت و عدالت کامل، تمامي نعمت هاي مادي و معنوي در انتهاي کمال قرار می گیرد.**

**حرکت انسانها به سوي اين زندگي از طريق توليد نسل و پرورش فکري و عملي مردم انجام مي گيرد.**

**مشاهده مي کنيد که نسل هاي آينده در فهميدن و دانستن و ایجاد عدالت و آزادی و يا مبارزه با ظلم و ستم ستمکاران از نسل هاي گذشته پيشرفته تر هستند، که هر چه عمر تاريخ بيشتر مي شود رشد فکري و علمي و در نتيجه زندگي مردم بهتر و عالي تر مي گردد تا در انتها قرار گيرد. تنها عاملي که انسانها را در اين مسير جلو مي برد تا به مقصد برسند نسل آيندة مردم است که اگر انسان ها در توليد نسل متوقف شوند مانند کارواني هستند که وسط راه در بيابان متوقف شده اند که البته از مقصد باز مي مانند. به اين منظور رشد تاريخي انسان ها و حرکات تکاملي آنها متوقف بر توليد مثل و تشکيل دادن آينده ها است. پس با اين حساب عامل ازدواج مطلوب ترين پديده ها از نظر قانون الهي و طبيعي است و در برابر آن متارکه و طلاق از مبغوض ترين حوادث مي باشد. از رسول خدا( ص )روايت شده است که فرموده اند: اَبغضُ الاَشياء عِندي الطّلاق.**

**در همين رابطه مشاهده مي کنيم که دين مقدس اسلام با حذف تجملات زندگي و هدف هاي مادي، ازدواج را آسان ترين کارها قرارداده است. در ازدواج، هدف هاي مادي لغو شده و مردهايي که به خاطر مال و جمال زني را خواستگاري کنند و يا زن هايي که به خاطر مال و جمال خواستگاري مردي را مردود و مقبول بشناسند، خیلی توبیخ شده اند. آن چه در ازدواج مطرح شده است کفويت زن و شوهر با يکديگر و توافق ديني و اخلاقي آنها مي باشد که زن در اين ازدواج به عزت و آبرو برسد و همين طور مرد. بعد از پيدايش کفويت، ردّ خواستگار از جانب زن يا خودداري از خواستگاري کردن از جانب مرد خيلي مردود و مذموم است؛ به ميزاني که شايد بعضي از علماء ترک ازدواج را با ظهور شرايط کفويت حرام دانسته اند.**

**و در همين رابطه وقتي از امام( ع )مي پرسند که مي خواهند خواستگاري را به دليلِ نداشتن مال و جمال رد کنند يا از خواستگاريِ زني که فاقد مال و جمال است خودداري کنند امام( ع )يک چنين خودداري و رد خواستگاري را مردود و محکوم مي شناسد و مي فرمايد: اگر يک چنين کاري کردند فتنه و فسادي در جامعه پيدا مي شود که خسارت آن به مراتب بيشتر از منافعي است که طرفين خيال کرده اند و به خاطر محروميت از آن منافع مادي ترک ازدواج نموده اند.**

**در اين جا دين اسلام براي تسهيل ازدواج، تمامي هدف هاي مادي و دنيايي را لغو فرموده و يکي از مواردي که مال بيت المال در آن جا صرف مي شود همين مورد ازدواج است. اگر شرايط مالي پسر و دختري ايجاب نمي کند که با هم ازدواج کنند حاکم مسلمان ها وظيفه دارد از بيت المال شرايط مالي براي ازدواج آنها به وجود آورد. تقليل مهر و يا لغويت آن بسيار مطلوب قرار گرفته و از طرفي تکثيرآن و سنگيني مهر مذموم واقع شده است. تمامي اين حدود و شرايط براي اين است که انسانها در مسير توليد نسل و رسيدن به آن تمدن واقعي حرکت کنند و مانعي سر راه خود ايجاد ننمايند. به همين ميزان که شرايط ازدواج را خيلي سهل و آسان گرفته، مانع تراشي را محکوم کرده اند. طلاق به عکس اين است. مانع تراشي و تأخيرِ طلاق و هر چه بيشتر مشکل ساختن آن را مطلوب دانسته و تسهيلات آن را محکوم نموده اند، تا طبق شرايط طلاق، وقوع آن بسيار کم و نادر، و در برابر ازدواج و ادامة زندگي خيلي زياد و آسان باشد.**

**بخش 12**

**- خلاصه اي از بحث هاي گذشتة حقوق مالي، انساني و سياسی**

**- تأثير فکر و عمل انسان ها در زندگي با يکديگر.**

**- اصول دين به معناي شناخت انسان هايي است که براي انسان ها زندگي مي سازند.**

**- حقوق سياسي زن و مرد در رأس حقوق ها قرار گرفته است که اگر از حقوق سياسي محروم گردد از حقوق مالي و انساني نيز محروم شده است.**

**- بحث سوم، حقوق سياسي و اجتماعي بانوان.**

**بحث هايي که در اين کتاب در تفسير آيات مربوط به خانم ها مطرح شده بود سه قسم بود:**

**حقوق مالي بانوان , حقوق انساني بانوان در ازدواج و تشکيل خانواده. در اين جا هم حقوق سياسي بانوان از نظر آيات قرآن و راهنمايي پيشوايان اسلام مطرح مي شود.**

**ابتدا در تفسير و تعريف اين سه نوع حقوق مي گوئيم حقوق مالي بانوان به معناي اين است که از مال و ثروتي که از طريق ارث به خانم ها مي رسد و يا مال و ثروتي که در خانه و خانواده به وسيلة شوهر و فرزندان توليد مي شود و يا مال و ثروتي که از طريق کار و شغل به وجود مي آيد حق بانوان چيست و چقدر است. آيا بين زن و شوهر و يا پسران و دختران از نظر حقوق مالي، کم و زياد داشتن مال، و يا بهتر و بيشتر استفاده کردن، بين زن و مرد تفاوتي هست يا نه؟ در اين جا ثابت شد که حقوق مالي زنان و مردان مساوي و برابر است.**

**و اما حقوق انساني، که مي توانيم از آن به حقوق اجتماعي هم تفسير کنيم، ارزش انسان ها در انسانيت است؛ که بگوئيم آيا مرد ها بيشتر انسانند و يا زن ها و يا اين که در ارزش انساني هر دو با يکديگر مساوي و برابر هستند و فرق و اختلافي بين آنها وجود ندارد. حقوق انساني زنان و مردان و يا حقوق اجتماعي آنها، در تکاليف و يا دستوراتي که مربوط به آنها هست مطرح مي شود. زيرا اين تکاليف و دستورات براي بالابردن ارزش انساني آنها مي باشد. مثلا وقتي در حضور شخصيت بزرگي مجلسي تشکيل داده مي شود که بعضي ها حق شرکت درآن مجلس ندارند و بعضي ها حق شرکت دارند، اين تبعيض مربوط به حقوق انساني آنها مي باشد. مثلا مي گويند فلاني حق شرکت در مجلس مشاورت دارد و فلاني ندارد يا در فلان مجلس ضيافت و اطعام و يا جشن ها و يا عروسي ها و عزاها چه کساني حق شرکت دارند و چه کساني حق شرکت ندارند. شرکت و يا عدم شرکت انسان ها در اين اجتماعات مربوط به حقوق انساني آنها مي باشند. در مراکز عبادت امثال مسجد و محراب، سعي مي کنند که کودکان و يا ديوانگان را راه ندهند. اين راه ندادن مربوط به حقوق انساني آنها مي باشد. چون ديوانگان و يا کودکان از نظر عقل و معرفتِ انساني، که ملاک ارزش هاي انساني مي باشد کم دارند در مجالسي که مخصوص انسانهاي عاقل و با معرفت است حق شرکت ندارند. حقوق انسانيِ انسان ها در احترام گذاشتن به بعضي انسان ها و توهين کردن به بعضي ديگر مطرح مي شود. وقتي که به مقام انساني احترام مي گذارند او را در حقوق انساني بالا و برتر مي دانند و وقتي که به انسان ديگر توهين مي کنند، او را در همين حقوق انساني پائين تر مي دانند. لذا يک چنين حقوقي هم بين انسان ها مطرح مي شود که آيا بين زن و مرد و يا زنان و مردان از نوع و نژاد های مختلف، تبعيض و تفاوتي قائل شده اند يا نه؟.**

**و اما حقوق سياسي زنان و مردان مربوط به شرکت آنان در تعيين سرنوشت خود و ديگران و ايجاد حکومت ها و سياست هاي مختلف و ايجاد نظامات اجتماعي و يا رد و قبول آن مي باشد. نظامات و وضع قوانين و مقرراتي که جامعه بر پاية آن اداره مي شود، قبول کردن حکومت و يا رد کردن حکومت ديگر، انتخاب انسان ها به مقام حکومت و يا عزل آنها، حرکت و انتخاب راه هاي کفر و ايمان، و آزادي در قبول اديان.**

**آيا در اين مسائلي که آنها را حقوق سياسي نام گذاري مي کنيم بين زن و مرد تفاوتي قائل شده اند يا نشده اند؟.**

**ابتدا خلاصه اي از مباحث گذشته به عنوان تذکر و توجه افکار به دو نوع حقوق مالي و انساني مطرح مي شود بعد از آن بيان حقوق سياسي بانوان بر پاية آيات قرآن و روش پيامبران و احاديث وارده از ائمه اطهار عليهم السلام مطرح مي گردد.**

**خلاصة مباحث گذشته:**

**اولين بحثي که در مطالب گذشته عنوان شده بود تساوي زن و مرد در حقوق مالي و يا برتري آنها در اين حقوق است. ايرادات مخالفان اسلام و قرآن و کساني که عقيده دارند اسلام بين زن و مرد تبعيض و تفاوت قائل شده است يکي مسئله ارث است که مي گويند اسلام بين زن و مرد تفاوت قائل شده و حق زنان را يک دوم حق مردان قرار داده است. در جواب آنها گفته شد که تعيين ارث و مهر و امثال آن مربوط به مسائل اجتماعي مي باشد. نظر به اين که خداوند مديريت زندگي و کفالت و قيمومت خانواده را به مردان واگذار کرده و آنها را مسئول رتق و فتق مسائل زندگي ساخته است به همين مناسبت، بودجة مالي زندگي را بيشتر در اختيار آنها قرار داده تا اين که قدرت اداره کنندگي زندگي را داشته باشند. زيرا اگر بودجة مالي در اختيار آنها نباشد از قدرت مديريت آنها کاسته مي شود. و ديگر اين که خداوند گرچه در ارث سهم زنان را از مردان کمتر قرارداده، از آن طرف در مهر و نفقات سهم زنان را بالا برده است؛ که مردان در ازدواج با زن مکلف هستند مهر و نفقه بدهند و زنان يک چنين تکليفي ندارند. اگر دو برادر و خواهر را در نظر بگيريم که يک برادر صد هزار تومان ارث برده و يک خواهر پنجاه هزارتومان، وقتي که خواهر به خانة شوهر برود و برادرش زن بگيرد، خواهيم ديد که حقوق مالي آنها يکسان شده و شايد حق مالي خواهر از برادر بيشتر باشد. البته تساوي و يا عدم تساوي در صورتي است که خواهر و برادر از زندگي جدا و مجزا باشند ولي در صورتي که خواهر در خانة شوهر و يا برادر با خانوادة خود باشد تعيين حقوق مالي آنها درست نيست زيرا در زندگي مساوي و مشترک هستند.**

**ايراد ديگر این است که گفته اند شوهران در خانواده منشأ کار و توليد ثروت هستند. مال و ثروت توليد مي کنند و مالک آن چه توليد مي کنند شناخته شده اند و زنان که مشغول خانه داري هستند، مخصوصا که در اسلام شغل خانه داري به آنها اختصاص پيدا کرده است، قهرا از توليد مال و ثروت باز مي مانند در اين رابطه رقم ثروت مردان بالا مي رود و ثروت زنان در ارث و مهر متوقف مي شود و يا تقليل پيدا مي کند. پس بايستي اعتراف کنيم که اسلام در مالکيت زن و مرد و حقوق مالي آنها تبعيض و تفاوتي قائل شده است که مالکيت ثروت زندگي را به مرد ها اختصاص داده است.**

**در جواب آنها مي گوئيم که زن و شوهر تا وقتي که در زندگي با هم هستند و با يکديگر همکاري مي کنند در بهره برداري از ثروت زندگي يکسان و مساوي هستند. مردان حق ندارند بهره برداري مخصوصي را به خود اختصاص داده و زنان را از آن محروم کنند. در خوراک و لباس و مسکن و ساير بهره برداري ها با يکديگر يکسان و مساوي هستند و مردان حق ندارند به دليل مرد بودن و پدر خانواده بودن منافع و لذائذ مخصوصي را به خود اختصاص داده و زنان و يا فرزندان را از آن محروم کنند.**

**و اما در صورتي که بين آنها متارکه و طلاق بوجود مي آيد اين متارکه و طلاق به دو صورت است. گاهي مردان مقصرند که بدون دليل زنان را طلاق مي دهند و رشتة زندگي را از هم مي پاشند؛ در اين صورت بر فرض اين که يک چنين طلاقي جايز باشد که جايز نيست؛ زيرا گناه و تقصيري از زن مشاهده نشده است. در صورت تجويز طلاق، مردان وقتي مي توانند زنان خود را طلاق بدهند که او را از حقوق مالي راضي کنند نه این که فقط مهرية او را بدهند و بعد طلاق بدهند. در يک چنين موردي خداوند مي فرمايد که اگر نمي توانند با زن خود زندگي کنند او را به شرط احسان طلاق بدهند نه فقط با دادن مهر. شرط احسان به معناي اين است که چون زن با شوهر در زندگي همکاري داشته و شغل خانه داري خود را مرتب انجام داده است اکنون که مرد تصميم به طلاق مي گيرد حق خانه داري و همکاريِ زن را بايستي بپردازد يعني در برابر طلاق آن قدر مال و ثروت بدهد که او را راضي کند. زيرا در اين جا چنان که روشن شد زنانِ بدون گناه و تقصير دو حق در زندگي پيدا مي کنند: يکي حق مهر و نفقه و ديگر، حق همکاري و خانه داري. از رعايت حق دوم تغيير به احسان شده است که خدا مي فرمايد: فَاِمساکٌ بِمعروفٍ اَو تَسريحٌ بِاِحسان...[[74]](#footnote-75) به خوبي زندگي کنيد و يا با احسان طلاق دهيد.**

**مورد سومي که ايراد گرفته اند و آن را دليل تبعيض مالي بين زن و مرد قرار داده اند مسئلة قصاص و ديات است، که گفته اند اگر اشتباها مردي زني را به قتل برساند مکلف به پرداخت نصف دية مرد است و اگر اشتباها زن مردي را بکشد تمام دیه( هزار دينار )ديه مي پردازند. اگر زني بخواهد از مردي قصاص کند و او را به جرم قتل عمد بکشد بايستي پانصد دينار به ورثة مقتول بپردازد و اما اگر مردي بخواهد زني را به قصاص بکشد مکلف به پرداخت مالي نمي شود. پس مشاهده مي کنيم که بين دية زن و مرد تفاوت قائل شده اند و دية زن را نصف دية مرد قرار داده اند.**

**در جواب آنها مي گوئيم که جبرانِ خسارت مالي غير از قصاص و تفاوت بين زن و مرد است. کسي که انساني را به قتل برساند خواه عمدي باشد و يا اشتباهي دو خسارت بوجود آورده است. اول خسارت نفساني، يعني انساني را کشته و زحمت پدر و مادر را هدر کرده است. دوم خسارت مالي، يعني انساني را به قتل رسانيده که منافع مالي داشته و براي خانوادة خود مداخلي و منافعي توليد کرده است.**

**زنان منشأ کارهايي هستند که ثروت توليد مي کنند همچنين مردان. نظر به اين که زنان که منشأ توليد مال و ثروت نيستند و منافع مالي آنها چه از ارث و چه از توليد، کمتر از مردان است، کسي که زني را بکشد کمتر خسارت مالي زده است از کسي که مردي را به قتل برساند. اسلام اين جا بر پاية ارث زن و مرد غرامت قائل شده است. چون ارث زنان يک دوم ارث مردان است منافع مالي آنها هم تقريبا يک دوم مردان است. پس ضررهاي مالي از ناحية قتل زن يک دوم ضرر های مالي نسبت به قتل مرد است و در نتيجه غرامت هم به همين ميزان، يک دوم غرامت قتل مردان است. پس اين جبران خسارت مالي مربوط به تبعيض و تفاوت در ارزش زن و مرد نيست زيرا انسان ها به مال و ثروت قيمت گذاري نمي شوند که بگوئيم قيمت مرد از قيمت زن بيشتر است، بلکه انسان ها به فضيلت و انسانيت ارزشيابي مي شوند که در اين فضيلت و انسانيت با يکديگر مساوي هستند، و گاهي زنان مقامي برتر و بالاتر را احراز مي کنند. اگر در مراتب انساني بين زن و مرد تفاوتي وجودداشت جايز نبود که در قتل عمد مردي را به جرم قتل زني بکشند. چون مرد و زن با هم در ارزش نفساني و انساني برابرند. زن به قصاصِ مرد کشته مي شود مرد هم به قصاصِ زن کشته مي شود. پس این تفاوت ديات دليل تبعيض نيست، و اين توهين به مقام انسانيتِ زن و مرد است که آنها را مانند حيوانات به مال ارزشيابي کنند و بگويند ارزش مرد بيشتر است.**

**و اما تفاوت زن و مرد در حقوق انساني:**

**گفته شد که حقوق انساني چيزي است که از آن تعبير به فضيلت و انسانيت مي شود؛ که بر پاية آن، از عزت و احترام برخوردار مي شوند و درجه و مقام پيدا مي کنند. کساني که فضيلت و انسانيت آنها بيشتر است از مقام عالي تر و احترام بيشتر برخوردار مي شوند و کساني که در اين مراتب کمترند کمتر. در اين رابطه مشاهده مي کنيم که اطفال نابالغ که هنوز به عقل و شعور نرسيده اند و يا سفها و ديوانگان که قوة تشخيص ندارند از مقام و مرتبه اي برخوردار نيستند و در جلسات و يا اعمالي که مخصوص زن و مرد عاقل است قرار نمي گيرند و حتي از تکاليف الهي آزاد هستند. چنين افرادي را مي گوئيم که در حقوق انساني و ارزش هاي آن مساوي با زن و مرد عاقل نيستند. در اين رابطه مشاهده مي کنيم که بعضي انسان ها مستحق لعن و توهين مي باشند که بر مردم واجب مي شود آنها را لعن نموده و يا به آنها توهين کنند، مانند انسان هاي کافر و متجاوز. چنين افرادي ارزش هاي انساني خود را در اثر گناه و معصيت و يا ظلم و تجاوز رها کرده اند و بين آنها و انسان هاي عاقل و مؤمن تفاوت انساني بوجود آمده است.**

**پس در اين جا نيز مشاهده مي کنيم که در اسلام تفاوتي بين زن و مرد نيست و هرکدام از آنها بر پاية تقوا و فضيلتِ انساني در مقام والاتر و يا پايين تر قرار مي گيرند و هر انساني به دليل انسان بودن مستحق احترام مي باشد و به دليل رها کردن انسانيت از احترامات انساني محروم مي گردد. زن با ايمان و با تقوا از مرد بي ايمان و بي تقوا بيشتر ارزش دارد و از احترام بيشتري برخوردار است.**

**و اما حقوق سياسي زنان عبارت است از مداخلة آنها در مسائل اجتماعي و تعيين سرنوشت خود و ديگران. مداخله در کارهايي که از آن مداخلات، حکومت ها به وجود مي آيد و بر پاية آن حکومت ها، مديريت پيدا مي شود. در اين رابطه مي توانيم منشأ سرنوشت انسانها را که از آن تعبير به شانس و بدشانسي مي شود سه عامل بدانيم که از طريق همين سه عامل، زندگي انسانها به خوشبختي و يا بدبختي منتهي مي شود.**

**انسانها زنده اند و زندگي لازم دارند. زندگي يک سلسله اعمال و افکاري است که هنگام رسيدن به نتيجه و يا در لباس عمل زندگي به وجود مي آورد. در اين جا مي توانيم بگوئيم که زندگي محصول کلية اعمال و افکار انسان است در ارتباط به خود و در ارتباط به جامعه. يعني اعمال و افکار ديگران در سرنوشت من مؤثر است و براي من زندگي مي سازد و اعمال و افکار من هم در سرنوشت ديگران مؤثر است و براي آنها زندگي مي سازد. مجموعة آثار و نتايجي که از فکر و عمل من براي من و ديگران به وجود مي آيد و مجموعة افکار و نتايجي که از اعمال ديگران براي من توليد مي شود همة اين ها را روي هم زندگي مي نامند و يا به عربي از آن تعبير به حيات مي کنند. مي گويند( حياة الدنيا و حياة الاخره )يعني زندگي دنيا و زندگي آخرت. پس بهترين تعريف براي زندگي اين است که بگوئيم زندگي عبارت است از کلية اعمال و افکار بشريت براي يکديگر. انساني که در شرق دنيا زندگي مي کند با افکار و اعمال خود براي انساني که در غرب دنيا و يا در شمال و جنوب کره زمين است زندگي مي سازد و همچنين انساني که در بدو تاريخ يعني هزارها سال پيش از اين زنده بوده است براي انسان هاي زمان و انسانهاي آينده زندگي به وجود آورده است.**

**با اين حساب نمي توانيم هيچ انساني را چه در تاريخ و چه در آينده و گذشته از تعيين سرنوشت براي خود و ديگران برکنار بدانيم. همة آينده ها براي گذشته ها مؤثرند و همچنين گذشتگان براي آيندگان. تمامي افراد بشر از محصول فکر و عمل يکديگر تغذيه مي شوند و از اين محصول براي خود زندگي بد و خوب ساخته اند. اگر زندگي بد است که از آن تعبير به بدبختي مي شود، بايستي گفت که محصول علم و عمل خود انسان و يا کساني که در حاشية او زندگي مي کنند بد بوده است و اگر زندگي خوب است محصول فکر و عمل انسان وکساني که در حاشية او بوده اند خوب بوده است. در هر صورت بشريت را مي توانيم به شجره اي تشبيه کنيم که ثمرات آن شجره و ميوه هاي آن، زندگي بد و خوبي است که براي هر يک از افراد بشر و يا هر طايفه اي به وجود آمده است.**

**با اين حساب هيچ انساني نمي تواند رابطة خود را از مردم زمان و يا تاريخ قطع کند. رابطة انسانها با يکديگر و احتياج آنها به فکر و عمل يکديگر يک رابطة تکويني و قهري است که هيچ انساني نمي تواند خود را از اين رابطه آزاد کند و يا خود را از فکر و عمل انسانهاي ديگر بي نياز بداند. نياز و احتياج انسانها به يکديگر از نياز آنها به طبيعت بيشتر است. مي شود گفت که انسانها کليد طبيعت هستند که با فکر و عمل خود درِ خزائن طبيعت را باز مي کنند و از آن بهره برداري مي کنند. زندگي يک انسان در حال تنهايي به صفر مي رسد زيرا به تنهايي قادر نيست که حوائج مادي و معنوي خود را تأمين کند و به مقاصد خود برسد. حيوانات هرکدام مستقيما با طبيعت رابطه دارند و محتاج به همکاري يکديگر نيستند. غذا و لباس آنها در طبيعت حاضر و آماده است وليکن انسانها نمي توانند مستقيما و بدون همکاري با يکديگر با منابع طبيعت رابطه پيدا کنند و نياز خود را برآورند. بلکه به يکديگر براي تأمين زندگي نيازمند و محتاج مي باشند. از همين راه انسانها در تعيين سرنوشت يکديگر مؤثر هستند که اگر براي يکديگر خوب فکر کردند و خوب عمل کردند زندگي خوبي براي يکديگر مي سازند؛ آسايش و آرامش پيدا مي کنند و اگر بد فکر کردند و بدکار کردند زندگي بد و در نتيجه سرنوشت بدي خواهند داشت.**

**از همين راه که احتياج انسانها به يکديگر يک احتياج قهري و طبيعي است و نمي توانند يکديگر را رها کنند و از يکديگر فاصله بگيرند، لازم است که در کيفيت ارتباط با يکديگر و استفاده از يکديگر دقت و مراقبت داشته باشند تا مبادا سرنوشت زندگي آنها در اختيار انساني قرار گيرد که بد فکر مي کند و بد عمل مي کند. يک چنين دقت و عاقبتي را حقوق سياسي مي نامند. زندگي من به دست کيست و کيست که براي من زندگي بد يا خوب مي سازد؟ اگر تنها خودم هستم پس چرا نمي توانم در حال تنهايي و جدا از مردم زندگي کنم، و اگر زمام زندگي من در دست ديگران است و انسانها در زندگي من مؤثر هستند و آنها هستند که براي من حيات و زندگي مي سازند پس بايستي در روابط خود با ديگران و روابط ديگران با خود دقت کنم و اختيارات خود را به دست کسي بسپارم که صد در صد فکر و عمل او براي من مثبت و سازنده باشد نه منفي و خراب کننده. براي تعيين خط مشي زندگي انسانها و نجات از روش هاي غلط و حاکميت انسانهاي مُهلک و مُخرب اين همه قانون و قاعده به وجود آمده و انسان شناسي يکي از آن علوم و دانش هاي اصيلي شناخته شده است که زن و مرد بايستي آن را بدانند. اصول دين که شناخت آن بر همه کس از زن و مرد واجب است و همه بايستي بصيرت کاملي در شناخت آن اصول داشته باشند به معناي شناختن انسانهايي است که براي انسان دين به وجود مي آورند و در نتيجه زندگي بد و يا خوب مي سازند.**

**اگر دين را به معناي واقعي آن تفسير کنيم آن معناي واقعي دين، حرکت در راه هايي است که در اثر آن حرکت، انسانها به زندگي مي رسند و**

**تفسير درستِ زندگي يعني: بهره برداري از طبيعت به وسيلة انسانها، و بهره برداري از انسانها به رضا و رغبت آنها.**

**مجموعة اين بهره برداري را که به وسيلة انسان در ارتباط با طبيعت و يا به وسيلة انسان در ارتباط با انسانهاي ديگر حاصل مي شود زندگي مي نامند؛ که در اين جا مي توانيم بگوئيم زندگي انسانها منهاي تمامي اين روابط، به صفر مي رسد و محروميت کامل به وجود مي آورد.**

**پس اکنون که طبيعت و انسانها سازندة زندگي هستند و من فقط به وسيلة انسانها مي توانم از منابع طبيعي و انساني استفاده کنم، حق دارم درروابط خود با انسانها دقت کنم و آنها را از نظر اين که نافع به حال من و يا مضر به حال من هستند بشناسم؛ و به دنبال اين شناسايي، انسانهاي صالح و عادل را انتخاب کنم و انسانهاي ظالم و فاسد را رها کنم زيرا همين دو طايفه هستند که من و شما را به زندگي خوب و يا زندگي بد مي رسانند. سرنوشت من به دست همين دو طايفه مي باشد.**

**از آن طرف خداوند انسانها را از زن و مرد مختار و دانا آفريده است. مي توانند با فهم و دانايي و آزادي سرنوشت خود را تعيين کنند. از طبيعت و انسانها آن چه به حال آنها نافع است جذب نموده و آنچه مضر است رها کنند. پس هر انسان عاقل و آزاد حق دارد ضمن انتخابات و اختيارات، از منابع طبيعي و انساني استفاده کند. يک چنين حقي را حقوق سياسي مي نامند.**

**حقوق سياسي هر انساني در رأس ساير حقوق قرار ميگيرد. حق سياسي يعني حقي که از آن، ارزش انساني پيدا مي کند و بر پاية ارزش انساني از حقوق مالي و لذائذ مادي برخوردار مي شود. به تعبير ديگر حقوق سياسي يعني مجموعه اي از تدبير و تعقل يک انسان که بر پاية آن تدبير و تفکر، سرنوشت خود را به دست انسان ديگر مي سپارد و او را بر مقدرات خود حاکم مي کند تا از توليدات مادي و معنوي او بهره برداري نموده و به زندگي خود ادامه دهد.**

**اگر انسانها در کشف و درک حقوق سياسي خود به اشتباه بروند حقوق مالي و انساني آنها ضايع مي گردد و اگر در انتخاب حقوق سياسي درست بروند و اشتباه نکنند از حقوق انساني و مالي به نحو احسن و اکمل بهره برداري مي کنند. به همين مناسبت خداوند تبارک و تعالي در اولين مرتبه، برای انسانهايي که به عقل و شعور نرسيده اند و نمي توانند آزادانه فکر کنند و انتخاب نمايند يک ولي و يا قيّم قهري انتخاب، و در اختيار آنها مي گذارد و آنها را در اختيار وليّ طبيعي خود مي گذارد تا حق سياسي آنها تأمين گردد و در شعاع ولايتِ آن ولي، حق بهره برداري انساني و مالي آنها به ثمر برسد. آن وليّ قهري و طبيعي پدر و مادر هستند که به انتخاب خدا پيدا شده اند نه به انتخاب فرزندان يا کودکان. در اين رابطه مي توانيد زندگي يک کودک بي پدر و مادر را با يک کودک که در دامن پدر و مادر بزرگ مي شود مقايسه کنيد و موفقيت اين دو کودک را در بهره برداري از حقوق انساني و مالي به نظر بياوريد. مشاهده مي کنيد که محروميت اطفال بي پدر و مادر خيلي زياد است و موفقيت آنها در قياس با کودکان پدر و مادر دار خيلي کم است. اين محروميت و موفقيت از مسير حقوق سياسي آنها به وجود آمده، که اختيارات يک کودک بدست پدر و مادر عاقل سپرده شده است و آن کودک ديگر فاقد کفيل و مربي است.**

**با اين حساب مي توانيم بگوئيم که حقوق سياسي يک انسان که بر اساس آن، مقدرات خود را دراختيار انسان ديگر مي گذارد، در رأس حقوق مالي و انساني او قرار مي گيرد؛ که اگر به حق سياسي خود رسيد به آن دو حق هم رسيده است و اگر از حق سياسي خود محروم شد از حقوق مالي و انساني هم محروم شده است.**

**پس بر انسانها از زن و مرد واجب است پيش از آن که در حقوق مالي و انساني خود فکر کنند در حقوق سياسي دقت و مراقبت به عمل آورند تا درست بفهمند و بدانند که سرنوشت آنها به دست چه کسي افتاده است و زندگي آنها به دست چه کسي اداره مي شود. از همين راه در دين مقدس اسلام بلافاصله بر هر انساني بعد از بلوغ، فقاهت و تفقّه در اصول دين واجب شده است. مي توانيم بگوئيم که اصول دين يعني شناخت خدا و انسانهايي که حاکم بر مردم هستند و سرنوشت مردم را به دست مي گيرند.**

**بخش 13**

## تفقّه، يگانه عامل وصول به حقوق سياسي مي باشد .

## معاني سه گانة توحيد: شناخت خدا، شناخت خط حرکت، وحدت با همة انسان ها در خط حرکت.

**ولايتِ قهري و جعلي خدا و رسول خدا و وصي رسول خدا؛ و مؤمنين، به معرفي آنها ولايت پيدا مي کنند .**

## انتخاب مؤمنين عادل در هر شهر و روستا از وظائف اهل همان محل است .

## تغيير دينِ الهي از صورت نسخه و دستور به صورت کتاب و دانشگاه .

## تفقّه در اصول دين، يکي از واجبات عيني بر تمامي زن ها و مردها مي باشد. تفقّه به معناي واقعي و حقيقي آن، شناخت قوانين و مقرراتي است که محصول اجراي آن، پيدايش زندگي عادلانه و شناختنِ افراد و اشخاصي است که بايستي آن قوانين و مقررات را اجرا کنند و زندگي انسان ها را به ثمر برسانند. شناخت اصول دين و اصول عقايد، راه آزادي و راه تأمين حقوق سياسي هر انساني مي باشد که با پيدايش اين علم، آزادي و اختيار مطلق به دست مي آيد. اولين اصل از اصول دين که زن و مرد بايستي آن را بدانند و رعايت کنند اصل توحيد برپاية معرفت خدا و مجموعه گفته ها و مقرراتي است که از جانب او به وجود آمده که مي توانيم بگوئيم شناخت خدا يعني رسيدن هر انساني به علم و دانش و معرفت خدا، نه اعتقاد به خدا منهاي علم و معرفت .

## در اين باره گفته اند که يکي از اصول دين توحيد است و توحيد را آنطور معني کرده اند که اعتقاد به خداي يگانه است. خدا را يکي دانستن و اعتقاد به خداي واحد پيدا کردن. اين معنا براي کلمة توحيد شايد يک سوم معناي آن باشد و دو سوم ديگرِ معناي توحيد در يک چنين تعريفي، مجهول و مکتوم شده است .

## مي توانيم توحيد را به سه مرحله تقسيم کنيم و بگوئيم توحيد تکميل اين سه مرحله در علم و عمل انسان مي باشد:

## مرحلة اول، اعتقاد به خدا و اعتقاد به اصول و مقرراتي به نام کتاب، که از جانب خدا آمده است. به عبارت ديگر، اعتقاد به وجود خدا از طريق کتابي که به وسيله پيغمبران نازل شده است، نه تنها اعتقاد به يک وجود مبهم و موهومي که فاقد آثار علمي و قانوني باشد.

## دوم شناخت خدا و صفات او. يک چنان شناختي که امتيازات ذاتي خدا را در ارتباط با خلق خدا بشناسيم و بدانيم؛ به کيفيتي که در وصف و تعريف, خدا را با خلق خدا اشتباه نکنيم .

## مرحله سوم، وحدت عملي با تمامي انسان ها در خط حرکت به سوي خدا، که کلمة توحيد به معناي سوم، وحدت پيدا کردن و يکي شدنِ تمامي انسانها در مسير حرکت به سوي الله است. زيرا کلمة توحيد به معناي يکي شدن با انسانها و يکي کردن تمامي انسانها مي باشد؛ يعني خود را و تمامي انسانها را با خدا يکي کنيد و همچون کارواني در خط حرکت وحدت پيدا کنيد .

**تکميل اين سه مرحله را توحيد مي نامند. شناخت خدا و اعتقاد به او. شناخت خط حرکت به سوی خدا؛ یعنی دانستن اصول دين و قواعدي که از سوي خدا به بشر ابلاغ شده است و آن اصول و قواعد به عنوان کتاب خدا معرفي شده است. شناختن آن اصول و قواعد علمي و عملي را که مايه و پاية ظهور تمدن و تکامل مي شود، به عنوان خط خدا و يا صراط مستقيم و يا دين خدا و يا کتاب خدا مي شناسيم. و در مرحله سوم، وحدت پيدا کردن با تمامي انسان هائي که در آن خط به سوي خدا در حرکتند و جدا شدن از تمامي انسان هائي که در جهت خلاف خط خدا و يا دين خدا حرکت مي کنند . کشف و معرفت يک چنين مراحل سه گانه و حرکت در آن را توحيد مي نامند. مي گوئيم کسي مي تواند اصل توحيد را مراعات کند و اصل اول از اصول دين را داشته باشد که کلمة توحيد را در اين سه جهت بشناسد و عمل کند. اعتقاد به وجود خداي واحد يگانه، شناختن خط حرکت به سوي خدا، يعني پيدايش علم و معرفت به خدا و کتابي که از جانب او نازل شده و در آن کتاب اصول علمي و اعتقادي مشخص شده است؛ و در نهايت، وحدت پيدا کردن و يکي شدن با تمام افرادي که در اين خط به سوي خدا در حرکتند و هدف آنها خدا و جلب رضايت او مي باشد. کساني که فاقد يک چنين علم و معرفتي هستند به دليل فقدان علم فاقد علم و آزادي خواهند بود و چون از علم و دانش محروم هستند از آزادي و اختيار هم محروم شده اند .**

## اصل دوم، شناختن انساني که از جانب خداوند متعال به ولايت و يا حکومت منصوب شده است، زيرا انسان ها در شعاع دو نوع ولايت و حکومت قرار مي گيرند که مي توانيم اين دو نوع ولايت را به عنوان ولايت و حکومت قهري و يا ولايت و حکومت جعلي بشناسيم .

## ولايت قهري يعني آن ولايت و وليّی که از جانب خدا در طبيعت به وجود آمده و رد و قبول انسانها در آن ولايت دخيل نيست مانند ولايت پدر بر فرزندان که به قهر طبيعت است نه به انتخاب فرزندان

## دوم، ولايت جعلي و يا انتخابي؛ يعني انساني که با انتخاب انسانها و يا از مسير اِعمال زور و قدرت بر انسانها مسلط شده است و انسانها مجبور به قبول آن ولايت شده اند .

## خداوند براي انسانها از همان ابتداي کودکي تا انتهاي زندگي ولي و حاکمي از جانب خود تعيين کرده است و آنها را به علائمي مشخص و ممتاز فرموده که انسانها با کمترين تفکر و تأمل مي توانند آنها را بشناسند و يقين پيدا کنند که از جانب خدا منصوب شده اند. اين ولايت در کتاب خدا به عنوان ولايت رسول خدا و ولايت مؤمن معرفي شده است که خداوند ميفرمايد:

## اِنّما وَليّکُم اللهُ وَ رَسولُهُ وَ المؤمنون...[[75]](#footnote-76) وليّ شما مردم فقط خدا و رسول خدا و مؤمنين هستند. مؤمنين که به مقام ولايت مي رسند بايستي به دو سرمايه مجهز باشند:

## اول، ايمان واقعي به خدا و دين خدا. دوم انتخاب و معرفي از جانب خدا يا از جانب کسي که به امر خدا منصوب شده است .

## لذا در قانون اسلام رسول خدا به معرفي خدا، و امامت به معرفي رسول خدا، و معرفي مؤمن که از جانب آنها به نيابت شناخته مي شود به وسيلة رسول خدا( ص )و ائمه علیهم السلام، اين سه طايفه بر انسانها ولايت و حکومت قهري دارند. رد و قبول و يا انتخاب يک چنين انسانهائي به دست مردم نيست بلکه به ارادة خدا انتخاب مي شوند و در مسند زعامت قرار مي گيرند؛ خواه مردم آنها را قبول کنند يا نکنند. شناختن يک چنين انسانهائي در دين واجب شده است و زن و مرد مسلمان مأموريت دارند در مکتب اسلام در خط تعليم و تعلّم، کاوش و کوشش کنند و علائم ولايت الهي و شروط امامت و زعامت را فرا گيرند و آن شروط و علائم را تطبيق کنند با انساني که مدعي مي شود که از سوي خدا انتخاب شده و به امر خدا مامور حکومت بر مردم و زعامت آنها شده است .

**مردم اگر فقاهت ديني پيدا کنند و در شناخت يک چنين انسان هائي عالم و متخصص باشند قهراً همان ها را به ولايت و حکومت قبول مي کنند و وحشت دارند از اين که به سراغ انساني بروند که منصوب از جانب خدا نيست.**

**ولايت هاي قهري، و يا انساني که از جانب خدا انتخاب مي شود، از نظر آشنايي به مصالح و مفاسد زندگي و از نظر محبت و علاقه به مردم مانند پدر و مادر نسبت به فرزندان است. آن چنان که خود را دوست دارد، براي جلب نفع و دفع ضرر از مردم نيز چنين مي باشد. پس انسانها زن يا مرد، اگر در شناخت انسان هاي بد و خوب عالم و بصير باشند از انتخاب انساني که منصوب از جانب خدا است خود داری نمی کنند و با میل و رغبتِ تمام، همان انسانی را به مقام زعامت و حکومت بر می دارند که از جانب خدا شناخته شده است. و اگر چنين فهم و شعوري نداشته باشند و نتوانند حق را از باطل تميز بدهند، انسان هاي بد و خوب در برابر آنها مساوي و يکسان است. در اين صورت به دليل جهل و ناداني و به دليل قلت معرفت، آزادي پيدا نمي کنند و به جاي اين که مقدرات زندگي خود را به دست عالم و عادل بسپارند به دست جاهل و ظالم مي سپارند در نتيجه، به هلاکت نزديک مي شوند. زيرا عامل آزادي که بر پاية آن هر انساني از زن و مرد حق پيدا مي کند که سرنوشت خود را به دست خود بسازد علم و دانش است. اگر فقيه و دانا بودند آزادند، و اگر جاهل و نادان بودند قهرا در حبسِ جهل قرار مي گيرند و به دليل جهل، آزادي از آنها سلب مي شود نه به دليل اعمال زور و قدرت.**

**پس در اين جا به طور کلي مي گوئيم انسان هاي عاقل و دانشمند، زن باشند يا مرد، از حقوق سياسي برخوردارند و حق دارند در سرنوشت خود مداخله کنند تا به دليل علم و دانش، همان انساني را انتخاب کنند که خدا او را معرفي کرده است تا مطمئنا از مهلکه نجات پيدا کنند. و اگر مجهز به علم و دانش نيستند؛ فهم و سواد ندارند و بد و خوب را تشخيص نمي دهند، نمي توانند از حقوق سياسي و انتخابات آزاد برخوردار شوند زيرا قهرا به جاي عادل ظالم و يا منافق را انتخاب مي کنند و با انتخابات و مداخلات غلط، زندگي خود را به جهنم تبديل مي کنند. براي تأمين همين حقوق سياسي و انتخابات آزاد است که خداوند بر زن و مرد مسلمان تفقّه در مسائل اساسي دين و مخصوصا شناختن انسان هاي حاکم بر انسان را واجب کرده و مقرر فرموده است که بايد زن و مرد در اصول عقايد و شناختن اصول اساسي قرآن فقيه و مجتهد باشند، تا جائي که ازدواج پسر و دختر را پيش از فقاهت و آگاهي به اصول دين باطل دانسته و گفته اند که يکي از شرائط صحت عقد و ازدواج بصيرت در اصول دين است، که چهار اصل از آن اصول شناخت خدا و يا شناخت انساني است که از جانب خدا منصوب شده است .**

**در اين جا ممکن است سئوالي به وجود آيد که اگر فقط انسانهاي دانا و دانشمند و آگاه به اصول سياسي اسلام از حقوق سياسي برخوردار هستند و حق مداخله در تعيين سرنوشت خود و ديگران دارند پس اکثريت ملت ها که از يک چنين شعور و آگاهي برخوردار نيستند و به اصطلاح جاهل و عوام مي باشند تکليفشان چيست و آنها سرنوشت خود را چگونه تعيين کنند و مقدرات خود را به دست چه کسي بسپارند؟**

**در پاسخ اين سئوال مي گوئيم که هرانساني خواهي نخواهي به محيط زندگي خود آشنائي دارد و انسانهائي را که با آنها تولد يافته و با آنها زندگي کرده است تا اندازه اي مي شناسد. در اين جا همان انسانهائي که شما بيشتر با آنها محشور بوده و خوب و بدِ آنها را بيشتر و بهتر شناخته ايد مي توانيد از آنها براي سرنوشت خود استفاده کنيد. خداوند در هر محيطي، دِه يا شهر يا بيابان، افرادي را به ايمان و تقوا مجهز فرموده و آنها را به صلاح و ثواب و نيکي و نيکوکاري معرفي کرده است. انسان ها مکلفند در شعاع فکر خود حرکت کنند؛ اگر نتوانستند وسائط اوليه بين خود و خدا را بشناسند همان افرادي را که به خوبي شناخته شده اند و امتحان خوبيِ خود را داده اند انتخاب کنند و مقدرات زندگي خود را به دست آنها بسپارند و به آنها اختيارات بدهند تا افرادي را که بيشتر و بهتر مي شناسند انتخاب کنند. از همين راه افراد صالح تر و بهتر روي کار مي آيند و به وسيله آنها يک حکومت عادلانه پيدا مي شود .**

**در دين اسلام مؤمنين عادل در شهر و روستا، به رسميت شناخته شده اند و به آنها اجازه داده شده است که در کارهاي اجتماعي و قضاوت بين مردم مداخله کنند. شوراهائي که اين همه در اسلام مورد تاکيد واقع شده و خداوند به اين عنوان سوره اي و يا آيه اي نازل فرموده است،[[76]](#footnote-77) اين شوراها به وسيلة مردم از انتخاب همين افراد صالح و عادلي که در محيط زندگي مردم به صلاح و تقوا شناخته شده اند به وجود مي آيد و اين افراد که در کارهاي اجتماعي و زندگي و رفع اختلافات، حقّ مداخله دارند از همين افراد صالح و مؤمن به نام عَدولِ مؤمنين، ترکيب مي شوند. مردم از زن و مرد هرجا که هستند حق دارند افراد صالح و شايسته اي را انتخاب نموده و امور اجتماعي خود را به آنها واگذار کنند. يک چنين اختيارات و انتخاباتي را حقوق سياسي ناميده، که از اين حقوق زن و مرد به طور مساوي برخوردار هستند.**

**با اين حساب، اسلام اولين ديني است که زن و مرد مسلمان را از حقوق سياسي برخوردار نموده و تعيين سرنوشت هرکسي را به خود او سپرده است.**

**و باز در اين جا ممکن است سئوالي ديگر مطرح شود و آن اين است که خواهي نخواهي اکثريت عوام و جاهل گر چه در محيط زندگي خود افرادي را به صلاح و صواب مي شناسند و تا اندازه اي براي آنها اطمينان حاصل مي شود که مقدرات خود را به آنها واگذار کنند وليکن در عين حال باز هم يک چنين راي و انتخاباتي براي مردم صد در صد مفيد و نتيجه بخش نيست زيرا چه بسا همان افراد منتخب در دهات و روستاها از جهل مردم سوء استفاده مي کنند و اين اکثريت عوام را در استثمار خود قرار مي دهند و آنها را به مهلکه مي کشانند. در اين جا مي پرسيم که يگانه راه نجات و علاج تسلط ظالم و نجات مظلوم چيست؟**

**در پاسخ به اين پرسش مي گوئيم بر پاية همين مطالب، دين مقدس اسلام يک شناخت و شناسائي ابتدائيِ خط دين را بر زن و مرد واجب کرده است و مردم را فقط در دو حالِ مجتهد بودن و يا مقلد بودن، اجازة آزادي داده است. مولا امير المؤمنين عليه السلام در بيان مشهور خود، مردم را به سه دسته تقسيم مي کند: دستة اول، علماي آگاه، که خداوند آنها را تائيد فرموده و در خط توحيد و اطاعت خدا به کسب علم و دانش مشغولند. دسته دوم، شاگردانِ همين علماي آگاه، يعني کساني که از آنها درس و کتاب فرا مي گيرند و در حوادث به آنها مراجعه مي کنند. اين دو دسته اهل نجاتند. و اما دسته سوم که عالم و يا در خط اطاعت از عالم نيستند، آنها را به عنوان( هِمَجُ الرُعاع )معرفي مي کند و مي فرمايد که آنها دائما اسباب بازي بازيگران و حوادث مي باشند.[[77]](#footnote-78)**

**در اين جا است که بر زن و مرد مسلمان فراگيري يک معلومات ابتدائي واجب شده است؛ به ميزاني که ابتدا حلال و حرام اساسي و اصولي دين را بشناسند که در رأس آنها حرمت ظلم و استثمار و وجوب عدل و تعاون است و همچنين تحقيقاتي براي شناخت مراجع اصلي دين داشته باشند که کدام يک از آنها آگاه تر و عادل تر و داناتر است. فراگيري دين به ميزاني که خطوط اصلي آن را بشناسند و همچنين مراجع درجه اول دين را شناسائي کنند، بر هر زن و مرد مسلمان واجب است. يک چنين معارفي را اصول دين مي نامند. البته کساني که تا اين اندازه آگاهي و آشنائي به حقايق دين و جامعة خود ندارند، ظلم و عدالت و يا ظالم و عادل را نمي شناسند، خواهي نخواهي در خط انحراف و استثمار ديگران قرار مي گيرند. بايستي حادثه ببينند و مصيبت ببينند تا زماني که از آن حوادث و مسائل براي آنها آگاهي حاصل شود. براي جاهل فقط دو راه باقي مي ماند: اطاعت از يک فرد صالح و عادل اگر او را بشناسد، وگر نه، در استثمار ديگران قرار مي گيرد. و شق سوم حالت هرج و مرج و خود رائي است که بي پروا و بي رويّه دست به دزدي و قتل و غارت بزند؛ که آن هم در مرحلة اول باعث هلاکت و فلاکت خود او خواهد بود.**

**نتيجة بحث اين که فقط آگاهان و دانشمندان بر پاية آگاهي و دانش خود آزادي پيدا مي کنند و حق مداخله در کار خود و ديگران را دارند وليکن مردم عوام و جاهل فقط يک خط براي آنها بيشتر باقي نمي ماند و آن هم خط اطاعت و تقليد از پيشواياني است که اعتقاد به آنها دارند.**

**پس در دين اسلام براي مداخله در امور سياسي، زن و مرد مطرح نيست بلکه جاهل و عالم مطرح است. عالم به دليل علم خود از تمامي حقوق فردي و اجتماعي و سياسي برخوردار مي شود و آزادي پيدا مي کند وليکن جاهل، به دليل جهل خود در قيد و بند قرار مي گيرد و محروميت از آزادي دارد. بزرگ ترين عاملي که او را به اسارت و بردگي مي کشد جهل و ناداني اوست؛ که در قانون طبيعت و يا نظامات اجتماعي واجب است که انسانهاي جاهل و نادان مهار شوند و با اين مهار شدن از بي نظمي و هرج و مرج نجات پيدا کنند. پس تنها عامل آزادي، شناخت خطوط حق و باطل و حرکت درآن خطوط مي باشد. یگانه راه علاج جهل، مکتب اسلام است.**

**اولين مرتبه اي که دين به عنوان مکتب و به عنوان درس و بحث به مردم جهان عرضه شد، دين اسلام به رهبري پيشواي اصلي آن پيغمبر اکرم( ص )بود. دين اسلام به وسيلة پيغمبران گذشته پيش از ظهور اسلام، به صورت يک سلسله احکام و دستورات و عقايد، به مردم دنیا عرضه شده، و به صورت قبول احکام به وسیلة زمامداران، اجراء شده بود، وليکن به صورت درس و بحث و مکتب، به جامعة بشري عرضه نشده بود که هر کس دين را قبول کند متعهد گردد تا حقايق آن را درک کند. در واقع پيغمبران مانند طبيب و دکتر بودند که فقط علم طب را به صورت نسخه و دستور در اختيار مردم گذاشتند نه به صورت علم طب و دانشگاه علوم پزشکي. بديهي است که در يک چنين وضعي هيچ کس مکلف به فراگيري علم طب نيست، و شايد يک چنين دانشگاهي و استادي هم وجود ندارد. فقط مردم مأمورند که هنگام احساس مرض به طبيب مراجعه کنند و از او نسخه بگيرند. در يک چنين وضعيتي که علم طب و طبابت به صورت علم در اختيار مردم قرار نمي گيرد بلکه به صورت نسخه و دستور است، اولا جامعه قدر علم طب را نمي داند و نسخه را کنار مي گذارد و ثانيا زمينة تغيير حکم و دستور کاملا فراهم مي شود. يعني زمامداران به ميل خود دستورات و نسخه ها را عوض مي کنند و به ميل خود مردم را در خط دستور و احکام خود قرار مي دهند، مردم هم کورکورانه اطاعت مي کنند و از تحريف و تغيير احکام آگاهي ندارند. دين خدا پيش از ظهور اسلام به صورت يک کتابچه هاي دستوري در اختيار مردم قرار گرفت. مدرسه و دانشگاهي به وجود نيامد که علم و دانش آزاد باشد يا مردم آمادگي براي فراگيري علم و دانش داشته باشند. از اين رو کتاب پيغمبران گذشته بلافاصله بعد از وفات آنها تحريف مي شد. يعني زمامداران جابر و ظالم نسخة انبياء را تحريف مي کردند و احکام آن را به ميل خود تغيير مي دادند و به وسيلة همان احکامي که در ابتدا صد در صد عادلانه بود، احکامي ظالمانه مي ساختند و به عنوان حکم تورات و حکم پيغمبر به خورد جامعه مي دادند. به رأي خود قوانين استثماري جعل مي کردند و آن را به عنوان حکم خدا تحويل افکارمردم مي دادند و يا احکام اصلي کتاب ديني خود را جا بجا مي کردند. مثلا اگر از فقرا و طبقة سوم کسي مرتکب گناه مي شد حکم تورات را دربارة او اجرا مي کردند و اگر از خانوادة اشراف و ملوک کسي مرتکب گناه بدتر و بزرگ تري مي شد حکم الهي را دربارة او تعطيل کرده و يا به صورت خفيف تر اجرا مي کردند. بعد در صفحات تورات مي نوشتند که اين تبعيض از ناحية حکم تورات و کتاب آسماني مي باشد. مردم چاره ای نداشتند که تسليم حکم آسماني بشوند و نمي دانستند که اين حکمِ انسانِ حاکم است نه حکم خدا، زيرا دين ها به صورت علم تحويل مردم داده نشده بود و مردم در دينِ خود ملزم به فراگيري احکام نبودند. بلکه کتاب ديني در اختيار يکي دو نفر زمامداران درجه اول بود که آنها به ميل خود تغيير مي دادند و کسي نبود که از آن تغييرات آگاهي پيدا کند. اگر در آينده پيغمبري قيام مي کرد و مردم را به احکام اصلي آسماني فرا مي خواند احکام آن پيغمبر که ظاهرا بر خلاف احکام مرسوم در ميان مردم بود به صورت بدعت در نظر مردم جلوه مي کرد و ماية محکوميت همان پيغمبر مي شد؛ نظير محکوميت هايي که پيشوايان يهود براي حضرت عيسي( ع )به وجود آوردند که چرا بر خلاف قانون تورات دستور مي دهد. حضرت عيسي برخلاف تورات اصلي حکم نداده بود بلکه برخلاف بدعت هايي بود که به نام تورات بر خلاف قانون اصلي تورات بوده است. وليکن با ظهور قرآن و قيام حضرت خاتم( ص )دين الهي از مرحلة حکم و دستور در مرحلة علم و حکمت قرار گرفت و مساجد و معابد از صورت عبادت گاه و اجراي مراسم مذهبی به صورت مدرسه و دانشگاه تحول پيدا کرد. بندگان خدا هم از صورتي که در آن فقط نسخه طبيب را اجرا مي کردند به صورت دانش آموز و دانشجو درآمدند و مأموريت پيدا کردند که علوم ديني را از پيغمبر و امام خود فرا گيرند و دين خود را توأم با علم و دانش و درس و بحث درآورند. هر مسلماني از زن و مرد ماءموريت پيدا کرد که دين اسلام و کتاب آسماني را به صورت علم و دانش و مکتب و دانشگاه فرا گيرد و از حکمت احکام خدا آگاهي پيدا کند. پيغمبر اسلام علوم و دروس اسلامي را عموميت دادند و تمامي مسلمانان را به فراگيري علم و دانش مأمور کردند تا جائي که ضمن روايتي فرمودند که اگر مسلماني در شبانه روز و يا لااقل در هفته، ساعتي را به فراگيري علم و دانش مشغول نشود از امت من به حساب نمي آيد.[[78]](#footnote-79) درس دادن و درس خواندن در کنار واجبات ديگر مانند نماز و روزه قرار گرفت و مسلمانان مکلف به فراگيري علم و دانش شدند. گرچه منافقين و دشمنان اسلام دين اسلام را به عنوان مکتب بودن و به عنوان درس و بحث از رسميت انداختند و مردم را به جهالت برگرداندند وليکن روش مکتبي شدن دين و فراگيري علم و دانش به وسيلة پيشوايان اصيل اسلام ادامه پيدا کرد و از مکتب اسلام در ابتدا و انتهاي تاريخ دانشمنداني به وجود آمدند و کتاب ها و کتاب خانه هاي بسياري توليد شد. جمعيت کثيري از مسلمانان در طول تاريخ به فراگيري علم و دانش در مکتب اهل بيت اشتغال پيدا کردند و به مقام علم و اجتهاد رسيدند. فراگيري علم و دانش و رسميت گرفتن تعليمات در دين اسلام يگانه عاملي بود که دست و پاي ظالمين و منافقين را بست که نتوانستند قرآن را تحريف کنند و بدعت هاي خود را به جاي احکام تحويل مسلمانان دهند و از طرفي دين اسلام و مکتب قرآن را هر روز بهتر و تازه تر در اختيار مردم قرار داد. همين امر ماية آزادي مسلمانان و غير مسلمانان از سلطة جباران اسلامي و غير اسلامي مي گردد.**

**اخبار و احاديثي که دلالت بر وجوب تعلّم و تفقّه مي کند بسيار است. اساسا اين مسئله که دين از سوي خداوند متعال همه جا به صورت يک استاد و معلم به عنوان پيغمبر و يا امام، و يک کتاب آسماني در اختيار مردم قرار گرفته، نمايش گر اين حقيقت است که دين، علم و دانش است و پيغمبران، استاد و مربي هستند. کساني که برنامه هاي تعليمي و تربيتي را از دين حذف، و اساتيد علوم ديني را کنار گذاشته و از رسميت انداخته اند در واقع دين خدا را مسخ کرده اند و از خاصيت مکتبي انداخته اند؛ در نتيجه دين و اهل دين را به جاهليت برگردانده اند. از اين رو مشاهده مي کنيم که جوامع ديني منهاي درس و مکتب و منهاي علم و دانش، از نظر مبتلا شدن به خرافات و از نظر مبتلا شدن به مرض هاي روحي و گسترش ظلم و ستم، در مقایسه با جوامعي که مشرک بوده، دين و کتابي همراه خود نداشته و يا قبول نکرده اند مساوي هستند. بلکه دين هاي مسخ شده و پيروان آنها به مراتب از کفار و مشرکين بيشتر آلوده به خرافات و موهومات شده اند. تنها داروئي که در دين آسماني منشأ حيات اجتماعي مردم مي شود آگاهي هاي ديني و درس و دانش مکتب است، نه اعتقاد و اشتغالِ تنها به اجراي مراسم. در اين جا حديثي را که در کتاب کافي از امام پنجم نقل شده است ياد آوري مي کنيم تا معلوم شود که دين و مراسم ديني، به عنوان يک مکتبِ آگاهي بخش مورد قبول است نه فقط مراسم خشک و خالي. حديث در کتاب اصول کافي از امام باقر( ع ) است.[[79]](#footnote-80) راوي مي گويد امام عليه السلام کنار مسجدالحرام ايستاده و حاجي ها را در حال طواف و استلام حجر نظاره مي کردند. در اين موقع با بي اعتنائي به آن حاجي ها، سري تکان داده و فرمودند اين که همان حج زمان جاهليت است که پيش از ظهور اسلام داير بود. پس حَجّة الاسلام چيست و دين رسول الله براي مردم چه نوع حجي را تثبيت کرد؟ راوي مي گويد عرض کردم حجّ اين ها چه عيبي دارد که مورد قبول شما واقع نمي شود و شما آن حج را جاهليت مي شناسيد؟ فرمودند: حجة الاسلام به اين شکل داير شده است که مردم بعد از طواف و سعي در ارتباط با ما اهل بيت قرار گيرند و دين و عقايد خود را بر ما عرضه کنند و مسائل حلال و حرام خود را فرا گيرند تا همراه با عقايد و آشنايي به امامت اسلام، به وطن خود برگردند.**

**اين حديث دلالت مي کند که حج منهاي شناخت و منهاي فراگيري احکام دين حج جاهليت است و اين حج که از بزرگ ترين مراسم ديني است، از نظر مکتبي بودن و در شعاع معرفتِ امام و فراگيري علم و دانش، مورد قبول واقع مي شود و الا با ساير مراسم خشک و بي خاصيت که به صورت خرافات در آمده است فرقي ندارد. نظير اين حديث احاديث بسياري به همراه آيات قرآن در کتب شيعه نقل شده است که همة آنها روي هم دلالت بر وجوب تعليم و تعلّم مي کنند، تا با فراگيري علم و دانش، امت مسلمان از خط تقليد کورکورانه و انتخاب بدون آگاهي برهند و آزادی پيدا کنند .**

بخش 14

## – معاني تقليد و تفقّه. حرکات سه گانة انسان ها : جاهلانه ، مقلدانه و عالمانه.

## - تقليد در مذهب شيعه به معناي تعلم است.

## - جمع بين حديث امام صادق( ع )راجع به تقليد، و حديث اميرالمؤمنين( ع )راجع به تعلّم در راه نجات.

## - خط حرکتِ دين اسلام.

## - آزادي به معناي حاکميتِ خطِ حرکت و وظيفه شناسي است .

## - شخصيت هاي بزرگ تاريخ بهترين راهنماي خط زندگي هستند.

## - حکومت رسول خدا و ائمه سلام الله علیهم اجمعین، خط مکتبي قرآن را حفظ کرد.

## در اينجا سئوالي راجع به تقليد در مذهب شيعه مطرح مي شود که آيا اين تقليد يک نوع حرکت منهاي آگاهي نيست؟ پس چگونه و چطور در مذهب شيعه تقليد مجاز و بلکه واجب بوده است؟

## در پاسخ سئوال بالا مي گوئيم که اعمال انسانها با سه عامل پيدا مي شود و سه نوع انگيزه است که منشاء حرکت و فعاليت انسانها مي گردد. اول جهل و ناداني، و حرکتِ انگيزه ها بر پاية نياز و رفع نياز بدون آشنايي به نوع عمل و مصالح و مفاسدي که بر آن مترتب مي شود، خواه يک چنين حرکت و انگيزه صرفا به اراده و خواهش شخصي عامل باشد و يا به شعور يک جاهل و ناداني که او را به اين حرکت امر نمايد. مانند انساني که براي رفع نياز مالي و مادي خود فرقي قائل نمي شود که آن حرکت برای رفع نياز، مشروع باشد يا نامشروع؛ از راه دزدي باشد يا از راه کسب مشروع. يک چنين حرکت و انگيزه هايي از نظر دين خدا محکوم است زيرا در واقع حرکت مکتبي نيست. يک حرکت حيواني است براي رفع نياز و به دست آوردن طعمه و لقمه .

## نوع دوم، حرکات تعبدي و تقليدي در خط اطاعت از يک زعيم و زمامدار ديني الهي. يعني يک انسان خود را در اختيار امام و يا پيغمبر و يا در اختيار يک زعيم ديني قرار داده و صرفا به دستور او عمل مي کند و به امر او قيام و قعود مي کند. مواظب است تا هر نوع حرکتي را به دستور زعيم خود انجام دهد وليکن آشنايي به مصالح و مفاسد اعمالي که انجام مي دهد و يا ترک مي کند ندارد، بلکه يک آلت بي اراده است به دست فرماندة خود، و يا مانند يک مريض است در اجراي نسخه اي که از دکتر معالج گرفته است. انساني است که در انتخاب پيشوا و يا اجراي دستورات صرفا مقلد است بدون آن که به شخص پيشوا و يا واقعيت دستورات او آگاهي داشته باشد. يک چنين حرکتي دو حالت پيدا مي کند. اگر آن زعيم ديني رسميت پيشوائي و الهي داشته باشد يک چنين فردي هم در شعاع اطاعت او از هلاکت شرک و کفر نجات پيدا مي کند و روز قيامت يک نوع زندگي منهاي مصيبت هاي اهل جهنم در اختيار او قرار مي گيرد، وليکن آن طور که شايستة زندگي یک انسان آگاه و دانا است نمي تواند از نعمت هاي خدا برخوردار باشد و اگر در حال دوم، چنين انساني در اختيار يک پيشواي منافق قرار گيرد همراه او به سقوط کشيده مي شود و در زندگي جهنمي قرار مي گيرد، مگر که مستضعف باشد؛ که از نظر اين که گول خورده است بعد از گرفتاري زياد مشمول عفو قرار مي گيرد.

## نوع سوم، انساني که در مسير دانش و آگاهي حرکت مي کند. يعني هر گناهي را به دليل ضرر و مفسده اي که دارد ترک مي کند و هر عمل خيري را به دليل منافع و مصالحي که دارد انجام مي دهد، به کيفيتي که مفاسد گناه را در دنيا و آخرت مي داند و به نتايج اعمال خير در دنيا و آخرت آگاهي دارد .

## در ميان اين سه طايفه، فقط طايفة سوم، مکتبي هستند، که بر پايه آگاهي ديني و يا عقل و شعور راه خود را و يا پيشواي خود را انتخاب کرده اند. يک چنين انسان هائي از موفقيت کامل در دنيا و آخرت برخوردار هستند و دين را با تمامي فوائد و نتايج انساني و الهي آن به دست مي آورند .

## از نظر دين اسلام نوع عمل دستة اول غلط است و انساني که صاحب يک چنين حرکات است به هلاکت مي افتد و حتما نتايج آخرتي به دست نمي آورد و انسان نوع دوم در حالي که پيشواي خود را نشناخته و کورکورانه اطاعت کرده است از گول خوردگان به حساب مي آيد، که بعد از پيدايش آگاهي مشمول عفو خدا واقع مي شود.

## در اين جا بايستي بدانيم که تقليد در مذهب شيعه غیر از نوع دوم و حالت اول است. شیعه پس از آن که پيشواي خود را به حقانيت و عدالت بشناسد و تقليد کند اهل نجات است و اين تقليد بايد تؤام با فهم و تعلّم باشد يعني در عين حال که مقلد است متعلم باشد، مانند شاگرد . با تامل در اخبار و احاديث وارده از پيشوايان معصوم چنين کشف مي شود که تقليد در اصطلاح شيعه به معناي فراگيري علم و دانش از معلم و استاد است. تقليد به معناي اطاعت کورکورانه، که لااقل پيشواي خود را به حقانيت نمي شناسد در مذهب شيعه محکوم است زيرا در حديث مشهوري که دربارة تقليد از امام ششم( ع )رسيده است ميفرمايد: فقط دو طايفه اهل بهشت و اهل نجاتند. طايفة اول فقهاء جامع الشرائط, طايفه دوم مقلدين همان فقهاء. و باز در بيان امير المؤمنين( ع )مي خوانيم که فقط دو طايفه اهل نجاتند. طايفة اول علماي رباني، يعني همان فقهاي مکتب خدا. طايفة دوم شاگردان همان علماي رباني، که در مکتب آنها به منظور شناختن حقيقت و نجات پيدا کردن از مهلکه، از آن علما درس و دانش فرا مي گيرند. امام صادق( ع )مي فرمايند: فقيهي که خود را از مهلکه نجات مي دهد، دين خود را حفظ مي کند، مخالف هواي نفس خود مي باشد و مطيع امر امام است، بايستي عوام مردم از او تقليد کنند.[[80]](#footnote-81) پس طبق اين حديث دو طايفه نجات پيدا مي کنند: فقهاء و مقلدين. در حديث مولاي متقيان هم دو طايفه نجات پيدا مي کنند: عالم رباني و شاگرد آن عالم. طبق قانون اجتهاد اين دو حديث مفسر يکديگر هستند يعني از هردو حديث يک معنا استخراج ميشود که طبق قانون اجتهاد، منظور امام از فقهاء، علماي ربّاني هستند يعني فقهاء مکتب شيعه، و منظور از مقلدين، شاگردان همان فقهاء مي باشند. اگر ما هر يک از اين دو حديث را جداگانه معنا کنيم دلالت مي کند بر اين که چهار طايفه اهل نجاتند: دانا و مقلدِ دانا، عالم رباني و شاگرد عالم رباني؛ و اگر هر دو حديث يک معنا را مي پروراند فقط دو طايفه اهل نجاتند و منظور امام صادق( ع )از مقلد، شاگردان فقهاء مي باشند نه عوامي که کورکورانه تقليد مي کند. به همين منظور از آيات قرآن و احاديث بسياري که از اهل بيت رسيده است چنين استنباط مي شود که هر مسلمان شيعه لااقل در شناخت دين و مرجع تقليد زمان خود بايستي فقيه و روشن باشد. تمامي علماي شيعه در اصول دين که از جملة آنها شناختن مرجع تقليد است، تقليد کورکورانه را جايز ندانسته اند و اين مقدار درس خواندن را که در اصول دين خود و شناخت پيشواي زمان بصير و بينا باشد، بر هر زن و مردي واجب و لازم دانسته اند.[[81]](#footnote-82) اگر زن و مرد مسلمان فرصتي ندارند که در اصول و فروع دين مجتهد و فقيه باشند لااقل در اصول عقايد درس بخوانند تا بصيرت و بينائي پيدا کنند. کساني که در اصول و فروع دين کورکورانه عمل مي کنند و لااقل شرايط پيشوائي را نمي شناسند يک چنين تقليد کورکورانه از نظر دين اسلام و مذهب شيعه محکوم است زيرا بين پيشواي جامع الشرائط و پيشواي قلابي گمراه کننده نمي توانند فرقي قائل شوند .

**با اين حساب مي گوئيم در مکتب اسلام آزادي زن و مرد در امور سياسي و اجتماعي بر پاية علم و دانش و آگاهي آنها مي باشد و آزادي انسان ها بعد از آگاهي آنها تجويز مي شود.**

**و اما آزادي منهاي آگاهي در شرع مقدس اسلام محکوم است زيرا جاهل مانند کسي است که در شب هاي تاريک و در بيابان هاي پر خوف و خطر به سوي مقصد حرکت مي کند که هرگز به مقصد نمي رسد مگر اين که يک راهنما و کارشناسي داشته باشد که او را از تاريکي نجات بدهد. خط حرکت در دين اسلام که به عنوان راه راست و صراط مستقيمِ نه شرقي و نه غربي شناخته شده است و در وصف آن در سورة نور، جملة: لا شرقية و لا غربيه... ذکر شده[[82]](#footnote-83) عبارت است از يک حرکت فکري و علمي که بر اساس آن در انسانها علم و استعداد به وجود مي آيد و بر پاية آن علم و استعداد، زندگي و تمدن ساخته مي شود. يعني خط حرکت به سوي علم و دانشِ بيشتر و فکري عالي تر و زندگي هاي بهتر و خط حرکت به سوي پيدايش يک جامعه توحيدي و خدائي. فقه در اسلام عبارت از شناختن همين خط حرکت است. هر مسلماني که خط حرکت و يا حق و باطل را بشناسد و انسانها را در اين خط حرکت به پيشوائي و يا برادري قبول کند، يک چنين انساني فقيه است و هر انساني که خط حرکت را نشناسد و حق و باطل نداند؛ فقط دنباله رو انسان هائي باشد که در خط زندگي حرکت مي کنند، يکچنين انساني تابع و مقلد است. منظور از فقاهت در اصول دين و شناختن رهبر، شناختن خط حرکت است و به دنبالة آن، شناختن انساني که در آن خط حرکت مي کند. به همين منظور آگاهي و آشنائي کامل به اصول دين بر تمامي انسان ها از زن و مرد واجب شده است. اصول دين يعني شناختن خط فکري و عقيدتي و عملي، که در آن خط هر نوع ظلم و استثمار و تسلط استبداديِ انسانها بر انسانها لغو مي شود. حاکميت انسانها بر انسان هاي ديگر يک حاکميت قانوني در شعاع وظيفه شناسي است که در واقع، قانون و وظيفه شناسي بر انسانها حاکميت دارد نه انساني بر انسان ديگر.**

**مثلأ زندگي زن و شوهر با يکديگر؛ آيا شوهر بر زن حاکميت دارد که زن زير سلطة شوهر باشد و يا زن بر شوهر؟ و يا اين که هيچ يک از آنها بر يکديگر حاکميت ندارند، فقط قانونِ زندگي و وظيفه شناسي بر هر دو حاکميت دارد؟**

**اگر قانونِ زندگي و وظيفه شناسي حاکميت داشته باشد بين زن و شوهر سلطه به وجود نمي آيد و هر دو از قيد يکديگر آزاد هستند و اگر وظيفه شناسي و قانون زندگي حاکميت نداشته باشد يکي از اين دو نفر زن و شوهر زير سلطة آن ديگري قرار مي گيرد.**

**آن وظائف و مقرراتي را که براي زن ها در شوهرداري و براي مردها در زن داري وضع شده خط زندگي مي نامند. اسلام خط حرکت است نه سلطة انسان بر انسان. اگر تمامي انسان ها وظائف اسلامي خود را بشناسند و هر کاري را به کارداني بسپارند در اين موقع تمامي انسان ها زن و مرد در آزادي کامل قرار مي گيرند و هر نوع حاکميت انسان بر انسان لغو مي گردد وليکن اگر آگاهي و وظيفه شناسي نباشد و بين انسانها در شناخت زندگي فردي و اجتماعي، عالم و جاهل بوجود آيد قهرا حاکميت به وجود مي آيد. زيرا جاهل به دليل جهل بايستي در اطاعت عالم باشد و عالم بر جاهل حاکميت پيدا کند. با اين حساب مي گوئيم هر انساني که خط اسلام را بشناسد و در آن خط حرکت کند از قيد هر نوع سلطه و حاکميت آزاد مي گردد و اين آزادي، نتيجة دانش و آگاهي است. و هر انساني که خط اسلام را نمي شناسد و به تنهائي نمي تواند در آن خط حرکت کند قهرا براي خود پيشوائي و قائدي انتخاب مي کند که بايستي دنباله رو او باشد. در اين جا است که مي توانيم آزادي انسانها را در شعاع آزادي آن پيشوا تجويز کنيم. براي شناخت خط زندگي و خط حرکت و يا انتخاب پيشوا، بهترين وسيله مراجعه به تاريخ است. ميدان تاريخ براي انسانها درست مانند بيابان براي حرکت مسافرين است. مسافرين که در بيابان حرکت مي کنند اگر راه روشني نداشته و خط حرکت برآنها مجهول باشد بهترين وسيله براي حرکت آنها شناخت کوه ها و سلسله جبال است. کوه ها در واقع نشانه هائي است براي حرکت دادن انسانها در بيابان. انسان ها که در بيابان سر گردان مي شوند به کوه ها پناه مي برند زيرا کوه ها از يک طرف قطعات مختلف بيابان ها و آبادي ها را نشان مي دهد و از طرف ديگر مظهر چشمه هاي آب حيات و ميوه ها و درخت ها و وسائل تغذيه و حيات است. به همين دلیل مسافريني که راه را گم کرده اند به کوه ها پناهنده مي شوند و در دامنة کوه ها حرکت مي کنند. تاريخ هم مانند همين بيابان است و در اين بيابانِ تاريخ، شخصيت هاي بزرگ آسماني نقش کوه ها را ايفا مي کنند و انسانهاي متحير و سرگردان را بسوي خود جلب و جذب مي نمايند. انسان متحير وقتي که به شخصيت هاي بزرگ تاريخ پناه مي برد از يک طرف به وسيلة آنها آرامش قلب و اطمينان خاطر پيدا مي کند و از طرف ديگر از شجرة وجودي آنها روح و فکر خود را تغذيه نموده راه و رسم زندگي را پيدا مي کند. پس کساني که مي خواهند خط درست زندگي و صراط مستقيم را بشناسند و پيدا کنند بهترين روش براي حسن انتخاب و پيدايش آرامش و اطمينان، مراجعه به انسان هاي تاريخ است تا از آثار علمي و عملي آنها بهره برداري کنند و خط زندگي خود را بيابند. مسلما با مراجعه به تاريخ، پيغمبران الهي و مخصوصا پيغمبران برجستة تاريخ را می بینیم که از همة انسانها بهتر و بيشتر نمايش دارند و کوه شخصيت و عظمت آنها از همة انسانها شامخ تر و بلندتر بوده و چشمه هاي آب حيات از اين کوه ها بهتر و بيشتر جوشش مي کند زيرا تمامي اهل عالم از نيک و بد به عظمت پيغمبران اعتراف دارند و آنها را به عنوان شخصيت هاي بزرگ تاريخ قبول کرده اند. پيغمبرانِ اولوالعزمِ تاريخ، صاحب چهره هاي روشن و نوراني هستند که هيچ کس در نورانيت و طهارت آنها شک و شبهه ندارد، و نظر به اين که نزديک ترين چهره ها و بلندترين قله ها به مردم زمان ما، شخصيت پيغمبر اسلام( ص )است و از نظر کامل و جامع بودن، خاتم پيغمبران شناخته شده وآثار علمي و عملي او بهتر و بيشتر دراختيار ما مي باشد، بهتر اين است که خود را در بيابان تاريخ به اين کوه پر برکت نزديک سازيم و از طريق آثار علمي و عملي آن حضرت، خط زندگي و کيفيت حرکت در آن خط را پيدا کنيم. پيغمبر اسلام در مدت زندگي و نبوت خود يگانه چيزي را که سعي بر آن داشت و تمام عمر براي آن زحمت کشيد، روشن گري خط اسلام و خط حرکت آن بود. سعي کرد تا در افکار مردم روشن و مدلّل سازد که خط توحيد چيست و حق و باطل کدام است. فرهنگ قرآن را عموميت داد و مسلمانان زمان خود و آيندگان را ملزم به فراگيري خط قرآن نمود. تعليم و تعلّم قرآن را بر همة مسلمانان واجب کرد و آموزگاران و معلمين اصلي آن را هم به جامعه بشريت معرفي نمود، به شکلي که در حکومت اسلامي دست و پاي طاغوت هاي زمان از کفر و گناه کوتاه شد. نتوانستند سخن کفر آميز بگويند يا مرتکب عمل کفر آميز بشوند جز اين که در افکار مردم زمان رسوا شوند و به کفر و گناه شناخته گردند. امثال معاويه ها و يزيدها و شُريح قاضي ها و پيشوايان قلابي تاريخ و خلفاي جنايت کار نتوانستند خود و راه خود را به عنوان يک حکومت اسلامي به مسلمانان تحميل کنند؛ گرچه بر پاية زور و قدرت، چند صباحي پيشوائي کردند و حکومت داشتند وليکن عاقبت کار رسوا شدند. مردم بر عثمان شوريدند و او را کشتند. و بني اميه ها که با قيام و نهضت توده هاي میليوني مردم نابود شدند. در نتيجه، مسلمانان مؤمن در جامعة اسلامي عزت پیدا کردند و مسلمانان کافر در میان مسلمانان رسوا شدند. اين عزت و ذلت که در دو جناح بين مسلمانان به وجود آمد، که امثال معاويه ها و يزيدها به ذلت افتادند و علي ها و حسين ها عزت و عظمت پيدا کردند، در نتيجة ظهور و وضوح خط اسلام به وسيلة قرآن بود. قرآن خط واضح اسلام بوده و خط حرکت به سوي الله است. حلال و حرام آن واضح و روشن است.**

**پيشوايان مذاهب ديگر و يا حکومت هاي آنها جنايت مي کنند و بر محبوبيت خود باقي هستند زيرا خط توحيد و خط عدالت در ميان آنها روشن نيست وليکن پيشوايان و حکومت هاي عالَم اسلام اگر مرتکب گناه و جنايت شوند رسوا مي شوند و محبوبيت خود را در ميان مسلمانان از دست مي دهند. ظهور رسوائي پيشوايان و حکومت هاي جنايت کار عالَم اسلام در نتيجة روشن بودن خط اسلام و خط قرآن است؛ که مسلمانان هر که را دراين خط ببينند او را يک مسلمان و مؤمن واقعي مي شناسند و هر که را از اين خط منحرف و منصرف ببينند او را يک کافر و منافق مي شناسند. بنابراين بهترين راه و وسيله براي انتخاب پيشوا و حکومت اسلامي مقابلة انسانها با خط اسلام و قرآن است. عالم و عادل را بايستي کسي بشناسيم که قرآن، علم و عدالت او را تائيد مي کند و ظالم و جاهل را کسي مي شناسيم که قواعد علم و عدالت قرآن، او را تکذيب مي کند. پس مسلمانان اگر مي خواهند به آزادي خود در انتخاب حکومت ها و پيشوايان اطمينان پيدا کنند که به استثمار نيافتاده اند، بايستي به قواعد علمي و عملي قرآن آشنائي پيدا کنند و انتخابات و اختيارات خود را در شعاع هدايت قرآن انجام دهند. آزادي در مسير هدايت قرآن يک آزادي به تمام معنا واقعي است که انسان را از مهلکه نجات مي دهد وليکن آزادي در شعاع ساير فرهنگ ها يک آزادي محکوم است که انسان را به مهلکه مي کشاند .**

**براي توضيح بيشتر مي گوئيم چطور شد که دين و کتاب پيغمبران گذشته در معرض تجاوز کفار و منافقين زمان قرار گرفت، اصول و فروع آن تغيير کرد؟ پيشوايان قلابي اديان گذشته توانستند ضعفا را استثمار کنند، ظالمانه و جابرانه حکومت کنند و در عين حال بر عزت و محبوبيت خود باقي باشند. چطور شد که اديان پيش از اسلام مانند تورات و انجيل نتوانستند کفار و جباران زمان را از کار بيندازند و نتوانستند پيشوايان منافق و استثمار گر را رسوا نمايند وليکن دين مقدس اسلام توانست کفار و منافقين را در کفر و نفاق خود رسوا نمايد و متاع ظلم و بدعت را کساد کند؟ دليل اين که قرآن بر اصالت خود محفوظ ماند و خط حرکت را روشن و روشن تر کرد وليکن تورات و انجيل اصالت خود را از دست دادند و براي آيندگان خط تاريک و کوري باقي ماند چه بود؟ چرا نتوانستند خط قرآن را کور کنند و مسلمانان را به جهالت و بدعت مبتلا سازند وليکن توانستند خط تورات و انجيل را کور کنند و مسيحيت و يهوديت را به کفر و ضلالت بيندازند؟**

**جواب اين سئوال خيلي واضح و روشن است. يگانه عاملِ حفظ قرآن، و به هدر رفتن تورات و انجيل، گسترش و عدم گسترش فرهنگ اين دو مکتب بود. تورات حضرت موسي( ع )دراختيار عدة مخصوصي قرار گرفت و بني اسرائيل از فرهنگ آن کتاب محروم شدند. امکاناتي فراهم نشد که اکثريت بني اسرائيل بتوانند کتاب تورات را بخوانند و بدانند. نسخه هاي تورات فقط در اختيار اقليت پيشوايان مذهب قرار گرفت و همينطور انجيل و تعليمات آن. حضرت عيسي( ع )در حدود دوازده نفر شاگرد به نام حواريين داشت که تمامي آنها در دين خود و اطاعت از حضرت عيسي خلوص نداشتند. اکثريت اين دوازده نفر حقائق گفته هاي حضرت عيسي( ع )را درک نکردند و در دو جناح اين دوازده نفر، يک اقليت مؤمن خالص، و يک اقليت منافق خالص شناخته شدند. از جملة اين دوازده نفر، يهوداي اسخريوطي بود که راپورتچي حضرت عيسي و يا در واقع مامور و موافق دولت وقت در مکتب حضرت عيسي بود، که عاقبت هم به غضب خدا گرفتار شد و خداوند او را به قيافة حضرت عيسي در آورد و به جاي حضرت عيسي بالاي دار رفت .**

**در يک جناح ديگر، مؤمن خالصي به نام برنابا بود که تا اندازه اي توانست تعلیمات حضرت عيسي را حفظ کند. بقية نفرات چنانچه شايستة آنها بود مؤمن خالص نبودند که بتوانند تعليمات حضرت عيسي را حفظ کنند و همين ها و شاگردان آنها بودند که هر کدام از آنها بعد از حضرت عيسي انجيل نوشتند و کتاب هاي ديني خود را مغرضانه و يا روي اشتباه به بدعت ها و خرافات آلوده نمودند و مطالبي در اناجيل خود نوشتند که مناسب شأن حضرت عيسي و مکتب انبياء نبود. در نتيجه نتوانستند تعليمات حضرت مسيح را به صورت کتاب هائي پاک و منزه در اختيار آيندگان قرار دهند. نظر به اين که فرهنگ مکتب موسي و عيسي در انحصار عدة خاصي قرار گرفت و از عموميت يافتن و گسترش آن جلوگيري به عمل آمد آن عدة خاص توانستند خط حرکت حضرت عيسي و موسي را کور کنند و کتاب ديني خود را تحريف نمايند. به جاي عقايد صحيح، خرافات را قرار دهند و به جاي احکام اصيل، بدعت ها را. در نتيجه با کتاب و فرهنگي که در خدمت مردم بود مردم را در استخدام و استثمار خود قرار دادند. کتاب و فرهنگي که جنايت کاران توانستند جنايت کنند و بدعت گذاران به بدعت گذاري مشغول شوند و در افکار مذهبي عامة مردم، محبوبيت خود را حفظ نمايند .**

**وليکن حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم و پيشوايان اصيل و اصلي آن بر پاية سياست و تدبيري که داشتند اولا تعليمات و نسخه هاي قرآن را عموميت دادند و اکثريت مسلمانان را به فرهنگ و مکتب اسلام آشنا نمودند. هرگاه آيه و يا سوره اي از آسمان نازل مي شد رسول خدا( ص ) دستور مي داد آن آيه و يا سوره را تمامي مسلمانان از زن و مرد بنويسند و يا حفظ کنند. اکثريت مسلمانان صدر اسلام يا کاتب نسخه هاي قرآن بودند و يا حافظ آن. بين مسلمانان در حفظ و حمايت قرآن رقابت و نظارت شديدي به وجود آمد و از اين راه دست مخالفين و جنايت کاران بسته شد که آنها نتوانستند آيه اي از قرآن کم نموده و يا بر آن اضافه کنند زيرا در نسخه اي از نسخه هاي قرآن اگر آيه اي کم و يا زياد مي شد صداي اعتراض ساير نسخه دار ها و يا مسلمانان بلند مي شد و آن نسخة قرآن ارزش خود را از دست مي داد. بعلاوه، رسول خدا و ائمه اطهار( ع )احکام قرآن و سنت هاي اسلام را به عموم مردم تعليم دادند در نتيجه هر مسلماني که حافظ قرآن بوده و يا از تعليمات آن آگاهي داشت مي توانست بر ساير نسخه هاي قرآن و احکام اسلام نظارت داشته باشد.**

**مشهور است که مي گويند زماني که عمر و عاص و معاويه در اوج قدرت قرار گرفتند و بر تمامي مسلمانان تسلط پيدا کردند عمر و عاص به معاويه پيشنهاد کرد که سورة( کوثر )را از قرآن حذف کنند و نسخه هاي تازه اي به وجود آورند که فاقد سورة( کوثر )باشد زيرا سورة کوثر از يک طرف در شأن حضرت زهرا( س )و بني هاشم نازل شده و از طرف ديگر در ملامت و مذمت بني اميه. حضرت زهرا( س )را به نام کوثر، و بني اميه را به نام ابتر خوانده است. عمر و عاص به معاويه پيشنهاد کرد که چون اين سوره، بني اميه را رسوا مي کند از قرآن برداشته شود. معاويه جواب داد ممکن است بتوانيم اين سوره را از قرآن برداريم و نسخه هاي ديگري منهاي سورة کوثر بنويسيم وليکن چطور از افکار و ذهن مردم پاک کنيم؟ زيرا همه مسلمانان مي دانند که قرآن سورة کوثر دارد. صداي اعتراضشان بلند مي شود. روي همين تدبير و سياستِ گسترش فرهنگ اسلام و کثرت نسخه هاي قرآن، دست بدعت گذاران بسته شد و نتوانستند خط قرآن را کور کنند. در نتيجه قرآن از يک طرف به مؤمنين و پيروان واقعي خود از زن و مرد عزت و عظمت بخشيد و از طرف ديگر منافقين و ظالمين را رسوا کرد .**

**در نتیجه، خط اصيل اسلام و مکتب آن از حلال و حرام و سياست ها و تدبيرها، در مسير تعليمات ائمه اطهار( ع )و شاگردان مکتب آنها محفوظ ماند. منافقين و جنايتکاران نتوانستند خط اسلام را کور کنند و مردم را در جهل و ناداني نگهدارند تا در اثر کور کردن خط مکتبي اسلام بتوانند از يک طرف مردم را استثمار کنند و از طرف ديگر محبوبيت داشته باشد. مکتب اصيل اسلام و تعليمات عمومي آن استثمارگران را از محبوبيت انداخت و آنها را رسوا کرد. آنها در تاريخ بعد از ظهور اسلام همه جا از قدرت خود استفاده کردند و با زور و سلطه توانستند مردم را مهار و استثمار کنند ولی در هر زماني که ضعف قدرت پيدا کردند مردم برآنها شوريدند وآنها را در زباله دان هاي تاريخ دفن کردند. همه جا اکثريت مسلمانان و يا اهل عالَم که به دانش و آگاهي و شرايط حکومت آگاه شده بودند در انتظار پيدايش يک مرد آسماني و يا يک حکومت آسماني و الهي بودند و خواهند بود تا اين که موجبات ظهور حکومت الهي با قيام حضرت مهدي( ع )ظاهر گردد. به محض اين که آن بزرگوار با قدرت الهي ظاهر گردد اکثريت انسان هاي کره زمين براساس آگاهي هاي قبلي خود در زمينة قدرت آن حضرت و ضعف حکومت هاي جور و ظلم، آگاهي کامل پيدا نموده و بدون ترديد و تأملي وابستگي به آن حضرت پيدا مي کنند، دين و مسلمانان واقعي عزت و عظمت به دست آورده، کفار و منافقين در نهايت ذلت و زبوني قرار مي گيرند.**

**با اين مقدمات روشن شد که انسان هاي زمان و تاريخ اگر مايلند که صد در صد آزادي داشته باشند و در امور اجتماعي و سياسي مداخله کنند، پاية آزاديِ انسان ها آگاهيِ آنها مي باشد. انسان هائي که در قيد جهل و ناداني و بي سوادي اسير هستند قهرا تحت سلطة انسان هاي جابر و ظالم قرارمي گيرند و هرگز نمي توانند به آزادي محبوب و مطلوب خود برسند زيرا، آزادي ثمرة آگاهي است و آگاهي، پاية آزادي مي باشد.**

**با اين مقدمات ثابت مي شود که دين مقدس اسلام از مسير آگاهي و دانايي به انسان ها آزادي مي دهد. پس مي گوئيم آزادي مردم از زن و مرد و حق مداخلة آنها در امور سياسي و اجتماعي و انتخابات، آگاهي و دانايي آنها مي باشد. اين مسئله مطرح نيست که چه طايفه ای حق دارند در امور سياسي و يا اجتماعي مداخله کنند و چه طايفه اي حق ندارند. چه بسا بسياري از مردان که جاهل به امور سياسي و اجتماعي هستند حق مداخله در اين امور ندارند و در برابر، زناني که به مسائل سياسي و اجتماعي آگاهي دارند حق مداخله در اين امور دارند.[[83]](#footnote-84) خداوند در آيه اي در سورة نور خطاب به انسان ها مي فرمايد:**

**لا تدخلوا بيوتا حتي تستأ نسوا و تسلّموا علي اهلها...[[84]](#footnote-85) يعني وارد خانه اي نشويد مگر بعد از پيدايش انس و آشنايي، و بعد از ورود، براي اهل آن خانه و خانواده منشأ امنيت و سلامتي باشيد نه منشأ ضرر و خطر. اين آيه شريفه ورود به هر کاري را منوط به انس و آشنايي مي داند و مي فرمايد به خانه اي که اهل آن را نمي شناسيد وارد نشويد. منظور از اين خانه ها فقط خانه هاي مسکوني نيست بلکه شامل کلية کارها و هنرها مي شود، که انسان حق ندارد جاهلانه و بدون آشنايي مداخله کند. خياطي، نجاري، آهنگري، ماشين سازي، همة اين ها از مسائل اجتماعي است که بر طبق همين آية شريفه، انسان بعد از تخصص و آشنايي حق مداخله در آنها را دارد زيرا متخصص مي تواند کاري را که انجام مي دهد درست انجام دهد و براي صاحبان آن کار منشأ سلامتي باشد نه منشأ مرض. طب و طبابت هم يکي از مسائل اجتماعي است. کسي حق مداخله در طب و طبابت دارد که به مسائل طبي آگاه و آشنا باشد و منشأ سلامتي براي مردم. در غير اين صورت حق مداخله ندارد زيرا سالم ها را به مريضي مي کشاند و مريض ها را به مرگ. امور سياسي و اجتماعي هم از اين قبيل است که خداوند مي فرمايد: بعد از انس و آشنايي وارد شويد که براي خود و مردم منشأ خير و سلامتي باشيد. پس مداخلة انسان در هر کاري خواه شغل و هنر باشد و خواه علم و تخصص و يا مسائل سياسي و اجتماعي، تمامي اين مداخله ها و ورودها بايستي توأم با انس و آشنايي و تخصص و آگاهي کامل باشد تا بر پاية آگاهي بتواند براي خود و جامعه منشأ خير و سلامتي باشد. به همين مناسبت مشاهده مي کنيم که در تاريخِ ظهور انبياء و ظهورِ دين خدا، خداوند به مردم اجازه نداده است که يک انساني را به عنوان پيغمبر و يا وصي پيغمبر انتخاب کنند مگر اين که خدا خود، انساني را شايستة نبوت و پيشوايي بداند و او را به اين مقام انتخاب نمايد و بعد مردم از او اطاعت کنند زيرا مسائل نبوت و امامت يک مسئلة خدايي و ايماني مي باشد و کسي نمي تواند به واقعيت آن آگاه شود.**

**در اين رابطه خداوند مي فرمايد: و ربک يخلق ما يشاء و يختار ما کان لهم الخيره...[[85]](#footnote-86) يعني خداوند هر کسي را بخواهد به مقام نبوت و امامت انتخاب مي کند. مردم حق مداخله در اين کارها را ندارند براي اين که ملاک نبوت و امامت را که عبارت است از رابطه با خدا، نمي توانند کشف کنند . پس زنان و مردان براي حفظ حقوق سياسي خود لازم است که به حقايق و مسائل اسلامي آشنايي پيدا کنند .**

**الحمد لله‌ اولا و آخرا و انا العبد - محمد علي صالح غفاري**

1. آیة 1 از سورة نساء [↑](#footnote-ref-2)
2. آیة اول سورة نساء. [↑](#footnote-ref-3)
3. آیة 59 سورة ال عمران [↑](#footnote-ref-4)
4. الحق اوسع الاشیاء فی التواصف و اَضیقها فی التناصف نهج، خطبة 207 [↑](#footnote-ref-5)
5. [↑](#footnote-ref-6)
6. لاصدقة و ذو رحم محتاج. [↑](#footnote-ref-7)
7. سورة نساء آیة 1 [↑](#footnote-ref-8)
8. اعجز الناس من عجز عن اکتساب الاخوان، نهج کلمة 11 [↑](#footnote-ref-9)
9. و آتوا الیتامی اموالهم و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب و لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا.. آیة 2 [↑](#footnote-ref-10)
10. وَ اِن خِفتم الاّ تُقسطوا فِی الَیتامی فانکِحوا ما طاب لَکم مِن النّساء مَثنی و ثُلاث و رُباع فاِن خِفتم الاّ تَعدِلوا فَواحده او ما مَلَکت اَیمانکم ذلک اَدنی الّا تَعولوا.. آیة 3 [↑](#footnote-ref-11)
11. 10- و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقه.. 129 [↑](#footnote-ref-12)
12. و لا تتمنوا ما فضّل الله به بعضکم علی بعض. للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن و اسئلوا الله من فضله ان الله کان بکل شیئ علیما.. آیة 32 [↑](#footnote-ref-13)
13. سورة بقره، آیة 229: الطلاق مرّتان فإمساک بمعروف او تسریح باحسان [↑](#footnote-ref-14)
14. واتوا النساء صدقاتهن نحله فان طبن لکم عن شیئ منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا.. آیة 4 [↑](#footnote-ref-15)
15. و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما و ارزقوهم فیها و اکسوهم و قولوا لهم قولا معروفا.. آیة 5- و ابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم ..آیة 6 [↑](#footnote-ref-16)
16. للرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون و للنساء نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا.. آیة 7 [↑](#footnote-ref-17)
17. الرجال قوامون علی النساء.... فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله... آیة 34 [↑](#footnote-ref-18)
18. الجنة تحت اقدام الامهات... مستدرک الوسائل، جلد 15، صفحة 181 [↑](#footnote-ref-19)
19. و اذا حضر القسمة اولوا القربی و الیتامی و المساکین فارزقوهم منه و قولوا لهم قولا معروفا.. آیة 8 [↑](#footnote-ref-20)
20. ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله و لیقولوا قولا سدیدا.. آیة 9 [↑](#footnote-ref-21)
21. ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا.. آیة 10 [↑](#footnote-ref-22)
22. یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فان کنّ نساءً فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک و ان کانت واحده فلها النصف و لابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد فان لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلامّه الثلث فان کان له اخوة فلامّه السدس من بعد وصیة یوصی بها او دین آباؤکم و ابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا فریضة من الله ان الله کان علیما حکیما.. آیة 11 [↑](#footnote-ref-23)
23. اَلم تروا ان الله سخر لکم ما فی السماوات و الارض و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنه.. سورة لقمان آیة 20 [↑](#footnote-ref-24)
24. و ان کان رجلٌ یورَث کلالة او امرئةٌ و له اَخٌ او اختٌ...قسمت دوم آیة 12 [↑](#footnote-ref-25)
25. یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله ان امرؤ هلک لیس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترک و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک و ان کانوا اخوة رجالا و نساء فللذکر مثل حظ الانثیین... آیة 176 [↑](#footnote-ref-26)
26. و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهنّ ولدٌ فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد وصیة یوصین بها او دین و لهنّ الربع مما مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد، فان کان لکم ولد فلهنّ الثمن مما ترکتم من بعد وصیة توصون بها او دین... قسمت اول آیة 12 [↑](#footnote-ref-27)
27. تلک حدود الله و من یطع الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و ذلک الفوز العظیم.. آیة 13- و من یعص الله و رسوله و یتعدّ حدوده یدخله نارا خالدا فیها و له عذاب مهین آیة 14 [↑](#footnote-ref-28)
28. الحق اوسع الاشیاء فی التواصف و اَضیقها فی التناصف.. خطبة 207نهج البلاغه [↑](#footnote-ref-29)
29. یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم حجرات 13 [↑](#footnote-ref-30)
30. ان اکرمکم عند الله اتقیکم... حجرات 13 [↑](#footnote-ref-31)
31. و اَن لیس للانسان الا ما سعی.. سورة نجم آیة 39 [↑](#footnote-ref-32)
32. الرجال قوامون علی النساء بما فضّل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم... [↑](#footnote-ref-33)
33. فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله... سورة نساء، بخش دوم آیة 34 [↑](#footnote-ref-34)
34. و اتیکم من کل ما سئلتموه... سورة ابراهیم آیة 34 [↑](#footnote-ref-35)
35. و سخّر لکم ما فی السماوات و ما فی الارض جمیعا منه... سورة جاثیه آیة 13 [↑](#footnote-ref-36)
36. الم تر ان الله سخّر لکم ما فی الارض و الفلک تجری فی البحر بامره... حج، آیة 65 [↑](#footnote-ref-37)
37. هو الذی یُنزّل علی عبده آیات بیّنات لیخرجکم من الظلمات الی النور و ان الله بکم لرؤوف رحیم... سورة حدید، آیة 9 [↑](#footnote-ref-38)
38. یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا.. سورة نساء، 174 [↑](#footnote-ref-39)
39. سورة حجرات آیة 13 [↑](#footnote-ref-40)
40. سورة لقمان، آیة 20 [↑](#footnote-ref-41)
41. ألم أعهد الیکم یا بنی آدم ألا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین.. یس، آیة 60 [↑](#footnote-ref-42)
42. [↑](#footnote-ref-43)
43. و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمة الله اذ کنتم اعدائا فالّف بین قلوبکم.. ال عمران، آیة 103 [↑](#footnote-ref-44)
44. و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون.. ال عمران، آیة 132 [↑](#footnote-ref-45)
45. قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا ارباباً من دون الله، فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون. ال عمران 64 [↑](#footnote-ref-46)
46. قد اَفلح المؤمنون.. سورة مومنون، آیة 1 [↑](#footnote-ref-47)
47. ذلک الکتاب لا ریب فیه هدیً للمتقین الذین یؤمنون بالغیب... بقره، 2 [↑](#footnote-ref-48)
48. آیات اول تا یازدهم سورة مبارکة مائده [↑](#footnote-ref-49)
49. قالت الاعراب آمنا قل لم تومنوا ولکن قولوا اسلمنا و لمّا یدخل الایمان فی قلوبکم.. حجرات، آیة 14 [↑](#footnote-ref-50)
50. آیات 1 الی 11سورة مومنون [↑](#footnote-ref-51)
51. سورة قصص، آیات 27، 28 [↑](#footnote-ref-52)
52. در این جا کسی نگوید ما بر شعیب پیغمبر ایراد گرفته ایم و ایراد بر پیغمبر خدا جایز نیست. منظور از تفسیر آیة مربوط به حضرت شعیب، بیان کیفیت ازدواج در دنیای قدیم است والا آن پیغمبر بزرگوار آن چه از چوپانی حضرت موسی استفاده کرده بود، در آخر تعداد زیادی گوسفند به صورت جهیزیه در اختیار دختر و شوهر او گذاشت و زندگی آنها را روبراه کرد. و لیکن غیر پیغمبران خود را مالک مهر دختران می دانستند نه این که آنچه می گیرند به صورت جهیزیه برگردانند. مؤلف [↑](#footnote-ref-53)
53. آیات 20، 21 سورة نساء [↑](#footnote-ref-54)
54. الرحمن آیة 60 [↑](#footnote-ref-55)
55. والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعه، و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف لا تکلف نفس الا وسعها، لا تضارّ والدة بولدها و لا مولود له بولده، و علی الوارث مثل ذلک... بقره 233 [↑](#footnote-ref-56)
56. اَعجزُ الناس من عَجَز عن اکتساب الاِخوان و اَعجزُ منه من ضیّع من ظَفِر به منهم تهج، کلمة 11 [↑](#footnote-ref-57)
57. وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا، اِما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما افّ و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریما.. اسرا، 23 [↑](#footnote-ref-58)
58. و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا.. اسرا،24 [↑](#footnote-ref-59)
59. صحیفة سجادیه، دعای 24 [↑](#footnote-ref-60)
60. و وَصَّینا الانسان بوالدیه حُسنا، حملته اُمّه وهناً علی وهنٍ و فِصاله فی عامَین.. لقمان، 14 [↑](#footnote-ref-61)
61. لقمان، آیة 15- عنکبوت، آیة 8 [↑](#footnote-ref-62)
62. النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی.. [↑](#footnote-ref-63)
63. و مریم ابنت عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا و صدّقت بکلمات ربها و کتبه و کانت من القانتین.. تحریم، آیة 12 [↑](#footnote-ref-64)
64. سورة حجرات، آیة 53، قسمت آخر آیه- و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا ان ذلکم کان عند الله عظیما. [↑](#footnote-ref-65)
65. سورة نور، آیات 6و 7- و الذین یرمون ازواجهم... [↑](#footnote-ref-66)
66. سورة نور، آیات 8 و9 و یدرؤ عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله... [↑](#footnote-ref-67)
67. انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون. سورة مائده، آیة 55 [↑](#footnote-ref-68)
68. اَلطّلاق مَرّتان فاِمساکٌ بمعروفٍ او تسریح باحسان... سورة بقره، آیة 229 [↑](#footnote-ref-69)
69. سورة الرحمن، آیة 60 [↑](#footnote-ref-70)
70. سورة نساء، آیات 34، 35 [↑](#footnote-ref-71)
71. هنّ لباس لکم و انتم لباس لهنّ... سورة بقره، آیة 187، قسمت دومِ آیه [↑](#footnote-ref-72)
72. و اذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف و اَشهدوا ذوی عدل منکم... سورة طلاق، آیة 2 [↑](#footnote-ref-73)
73. سورة سبا، آیة 18 [↑](#footnote-ref-74)
74. سورة بقره، آیة 229 [↑](#footnote-ref-75)
75. سورة مائده، آیة 55 [↑](#footnote-ref-76)
76. و الذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوری بینهم... سورة شوری، 38 [↑](#footnote-ref-77)
77. الناس ثلاثه، عالم و متعلم و غثاء... اصول کافی، باب فضل علم، حدیث 2 [↑](#footnote-ref-78)
78. اصول کافی [↑](#footnote-ref-79)
79. اصول کافی کتاب حجت: هکذا یَحجّون فی الجاهلیه، فما جاء به الاسلام؟ [↑](#footnote-ref-80)
80. مَن کانَ مِن الفُقها صائناً لِنفسِه حافظاً لِدینه مُخالفا لِهواه مُطیعاً لِاََمرِ مَولاه فَلِلعوام اَن یُقلّدوه [↑](#footnote-ref-81)
81. کلیة مراجع تقلید شیعه( ایّدهم الله )، در اولین فصل رسالات عملیة خود، تقلید در اصول دین را جایز ندانسته و انتخاب مرجع تقلید را انتخاب احسن دانسته اند.( ناشر ) [↑](#footnote-ref-82)
82. الله نور السماوات و الارض مثل نوره کمشکوة... سورة نور، آیة 35 [↑](#footnote-ref-83)
83. اعتراض حضرت زهرا سلام الله علیهاو سخن رانی زیبا و مفصل ایشان در مسجد حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و اله و ایرادات آن حضرت بر تشکیلات قلابی غصب خلافت و محکوم نمودن آنها و ایراد بر قضاوت جاهلانة خلفا که گفتند کسی از پیغمبر ارث نمی برد، همة این ها از یک طرف مداخلة آن بانوی عظیم الشأن در امور سیاسی بوده و از طرف دیگر، ایراد بر قضاوت نابجا و جاهلانة قاضیان آن روز. و در محتوا، یک سلسله اجتهادات آن حضرت، که ضمن استنباط حکم الاهی از آیات قرآن در ارتباط با حق خودش و شوهرش و دعوت مسلمانان وقت به قیام و دفاع از حق مظلوم، که مهاجر و انصار را بر آن سکوت مرگ بار محکوم می کند، همة اینها مداخله در امور سیاسی و حکومتی اسلام است. آن کدام قهرمان و سیاستمداری است که بهتر از آن حضرت، دولت وقت را محکوم کند و مردم زمان را دعوت به قیام بر علیه خلفا بنماید. [↑](#footnote-ref-84)
84. سورة نور، آیة 27 [↑](#footnote-ref-85)
85. سورة قصص، آیة 68 [↑](#footnote-ref-86)